

مسئله ملی و طرح آن در مبارزات
رهائی بخش ایران



گروه محمد چوپانزاده طرفدار سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران

سخنی چند با خواننده

نویسنده رساله حاضر، عضو سابق حزب توده ایران - افسر خلبان ارتش در سالهای قبل و بعد از جنگ امپریالیستی دوم - فرمانده آموزشگاه نیروی هوایی فرقه دمکرات آذربایجان و... که غیباً از طرف پیدادگاههای رژیم سابق محکوم بمرک است.

او بعد از ۳ سال زندگی مخفی بعد از شکست نهضت دمکرات آذربایجان بدستور حزب میهن را ترک و بشوروی مهاجرت می کند. در آنجا بعد از اتمام «مدرسه حزبی» وارد دانشگاه مسکو شده و در رشته فلسفه موفق به اخذ دکتری می گردد. بعد از افشاء شدن ماهیت اپورتونیستی و خیانت رهبری حزب توده در مهاجرت، به همراه دیگر اعضای حزبی که وفادار به آرمانهای خلق بودند مبارزه بی امان را علیه این دارودسته آغاز می کند. سپس به ملی شوروی راترک و مبارزه اش را علیه بقایای خائن رهبری حزب توده و رژیم دست نشانده شاه خائن ادامه میدهد.

با آغاز جنبش نوین انقلابی که در رأس آن سازمانهای مسلح پیشگام «چریکهای فدائی خلق ایران» و «مجاهدین خلق ایران» قرار دارند و با مطالعه آثار تفوریک جنبش بطرفداری از آنان برخاسته و بنا بر عقاید ایدئولوژیک خود یعنی مارکسیسم - لنینیسم بجرگه طرفداران «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» پیوسته و اقدام به تأسیس گروه طرفدار «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» در خارج از کشور می کند. عقاید و نظریات تفوریک این گروه از سال ۱۳۵۳ در نشریه «چریک» منتشر می گردد، که ضمن بررسی علمی و مارکسیستی آثار جنبش نوین مسلحانه خلق بمبارزه با عقاید انحرافی راست و چپ برخاسته و ماهیت اپورتونیستی آنان را افشاء می کند.

مسئله ملی و طرح آن...

که: چوپانزاده

چاپ اول ۱۳۵۵

چاپ دوم ۱۳۵۸

حق چاپ محفوظ

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر منتشر گشته که بتدریج اقدام به چاپ و نشر مجدد آنان می‌گردد.

- ۱ - نقش انقلاب علمی و فنی در رشد جامعه و ویژگیهای آن.
- ۲ - مسئله ملی و طرح آن در مبارزات رهایی بخش ایران
- ۳ - تضادهای عمده و اساسی جهان کنونی
- ۴ - راه رشد سرمایه داری و راه رشد غیر سرمایه داری
- ۵ - چرا مبارزه مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ماست؟
- ۶ - فریاد جفدها ادامه دارد

و . . .

متأسفانه رساله «چرا مبارزه مسلحانه ...» چندی قبل از طرف آقای ف - کشاورز و بنام ایشان تحت عنوان «چریک و نظریات انحرافی راست و چپ» منتشر گردیده که عملی است خلاف تمام موازین حقوقی و انسانی. ما ضمن محکوم کردن چنین اعمالی (سرقت آثار دیگران) انتظار داریم آقای ف - کشاورز از طریق روزنامه‌ها در صدد برآیند تا حقیقت برای کلیه هم‌وطنان گرامی روشن گردد.

هم‌چنین متذکر می‌گردد جزوه «در افشای تئوری و عمل اپورتونیسیم» خلاصه‌ای است از آثار این رفیق و رفیق جزنی که توسط گروه محمدچوپانزاده تنظیم و برای نشر در اختیار سازمان دانشجویان پیشگام قرار گرفته است.

با ایمان به پیروزی طبقه کارگر ایران

گروه محمد چوپانزاده طرفدار سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران

اردی بهشت ۱۳۵۸

تقدیم میکنم به قهرمانان سیاهکل که با اولین شلیک گلوله یخسکوت را شکستند و توده‌ها را بمبارزه برخیزاندند، به آنهاییکه در سنگرها مسکن دارند، به آنهاییکه در زیر شکنجه‌های دژخیمان رژیم پایداری میکنند، به آنهاییکه در سلول‌های زندان از مبارزه نایستاده‌اند و در تدارک روز رستاخیز ملل ایران کوشا هستند. تقدیم میکنم به جوانانیکه در نبردها آبدیده شده‌اند، به غنچه‌های نورسته سازمان چریکها که مصممند هدف سلطان زاده‌ها، حیدر عموقلیها و ارانیها را بسرانجام برسانند.

بچریکهای مبارز و جانباز، به آنهاییکه در جبهه‌های مختلف شهید شدند و در زندانها در اثر شکنجه تدریجی جان سپردند، در شکنجه‌گاهها از دست رفتند، به قهرمانان حماسه‌آفرین: جزئیها، پویانها، دانشیانها، منیره‌ها، گلسرخیها و بهرنکیها که بدست دشمنان توده‌های ایران بدار آویخته و یا تیرباران شدند، این جزوه را تقدیم میکنم.

ورشد نظامهای اجتماعی - اقتصادی است.

بر همه عیانست که اساس گذاران مارکسیسم-لنینیسم بر اساس آموزش تاریخ مادی بشر، ملت را با چهار اصل ۱- روزه بین واحد ۲- زبان واحد ۳- فرهنگ و عنعنه واحد ۴- اقتصاد واحد معین کرده اند. لذا برای دانستن روند بوجود آمدن مشخصات ملت، ناچاریم بطور اجمال بتاریخ نظامهای اجتماعی - اقتصادی که بشر گذرانده و بتدریج شرایط پیدایش ملت فراهم گردیده است نظر افکنیم.

تا زمان بوجود آمدن طبقه، خانواده شکل عمده‌ی زندگی اجتماعی آدمان را تشکیل میداد. بر اساس علوم انتراپولوژی^۱، اتنوگرافی^۲ و آرخالوژی^۳ در عصریکه شکل انسان کنونی بوجود آمدتشیکیلات خانوادگی جای زندگی گله‌ای را گرفت. بنابراین خانواده اولین ترکیب و شکل جمعی وهم آمیزی آدمان تا دوره جامعه طبقاتی بود که دارای نسب مشترک، زبان، عادات، معتقدات و سیمای زندگی و فرهنگ مشترک بود. منشأ آنها نه فقط تولید مشترک جمعی، بلکه هم‌خونی و وابستگی خانوادگی بود. خانواده جای عمومی و معین سکنی و شکار برای تغذیه داشت. مجموعه‌ی آدمانیکه خانواده را تشکیل میدادند بر اساس مالکیت عمومی و تقسیم مساوی خواربار باتفاق امور زندگی خانواده را انجام میدادند. چنین شیوه‌ی زندگی بشر تا ریخ چند هزارساله دارد. تغییر و رشد تولید مورد نیاز و مرکب شدن کارهای زندگی منجر بدیگرگونی مناسبات و گذار تشکیلات اجتماعی خانواده‌ای به قبیله‌ای گردید.

قبیله از نقطه نظر عده‌ی آدمان زیاده‌تر از خانواده بود. عده‌ی آن بصدا تا هزار نفرگاهی نیز به ده هزار نفر میرسید. هر قبیله حداقل از دو و اغلب از چندین خانواده تشکیل مییافت. در داخل قبیله، هر خانواده نیاز زندگی خود را جداگانه و بطور مستقل تولید مینمود. ولی در عین حال قبیله شکل حاضر هم آمیزی اجتماعی و شکل نو تشکیلات اجتماعی بود. علاوه بر مالکیت

۱- انتراپولوژی (Anthropologie) علمی است که درباره پیدایش زمین، انسان و اشکال پدیده‌های جاندار تحقیق میکند.

۲- اتنوگرافی (Ethnographic) علمی است که منشأ بوجود آمدن و محل سکونت آدمان اولیه را در جهان تحقیق میکند.

۳- آرخالوژی (Archaologie) علمی است که بر اساس خرابه‌های تاریخی، وسایل تولید و سلاحهای قدیمی تاریخ گذشته بشر را تحقیق میکند.

بعد از جنگ دوم جهانی مبارزات رهائی بخش ملی در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای جنوبی بخاطر تحصیل استقلال سیاسی و اقتصادی، رشد و گسترش یافت. در نتیجه سیستم مستعمره داری امپریالیسم متلاشی گردید و بیش از ۵۰ کشور نو و مستقل تشکیل گردیدند. فزون بر این، در کشورهای کثیرالمله نیز مبارزات برای حق خود مختاری روز بروز شدیدتر شد. از اینرو مسأله ملی که یکی از مقوله‌های مارکسیسم - لنینیسم در انقلابات پرولتری و مبارزات رهائی بخش ملی است، نه فقط اهمیت بیشتری را کسب نمود، بلکه بمثابة مسأله مهم در برابر احزاب پرولتری و ملی کشورهای جهان سوم قرار گرفت. زیرا طرح و حل صحیح مسئله ملی در تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی و در موفقیت مبارزات رهائی بخش ملی نقش بزرگی را ایفا مینماید.

ایران نیز کشور است کثیرالمله. مدهاست که ملل ایران برای خود-مختاری در چارچوب کشور مبارزه میکنند. لذا طرح و حل مسئله ملی بطور جبری در برابر نیروهای انقلابی ایران قرار گرفته است. بنابراین ضروریست که با دانستن ماهیت طبقاتی و ویژگی مناسبات ملی در ایران در حل این مقوله اجتماعی و مهم اقدام نمود. در این نوشته سعی می‌کنیم که به این مسائل جواب دهیم.

۱- مسئله ملی بمثابة پدیده اجتماعی و گرایشهای عمده آن.

ملت مانند پدیده اجتماعی دارای علل و شرایط بوجود آمدن و فرایند تاریخی فورمه شدن و تکامل دارد. زیرا ملت مولود جبری و قانونی تغییرات

خانواده مالکیت قبیله‌ی نیز وجود داشت که عبارت از سرزمین (جای سکناى خانواده‌ها، محل شکار و چراگاه عمومی چارپایان و غیره) بود. رشد مناسبات تولیدی و هم‌آمیزی خانواده‌های قبیله و روابط آنها با قبایل دیگر مسئله هدایت ورهبری قبیله را در دستور روز قرارداد. بدینجهت، رئیس و سرپرست، کاهن، فرمانده گروه‌های مسلح (برای دفاع از هجوم قبایل دیگر و یا حمله بآنها تشکیل شده بود) و هم چنین ارگان‌های رهبری نظیر شورای قبیله‌ای در جمع آمد عمومی پیران قبیله و سران گروه‌های مسلح انتخاب میشدند. در این مرحله کار اجتماعی تقسیم شد.

یعنی کشاورزان، چارپاداران و اشغالگران بصنایع اولیه‌ی دستی از هم جدا شدند و هر رشته بطور مستقل تولید می‌کردند. در نتیجه مناسبات نابرابری بین دارندگان وسایل تولید و آنهاییکه فاقد وسایل تولید بودند و بخاطر تأمین نیاز خود اجباراً برای آنها کار می‌کردند بوجود آمد. این مناسبات سبب ظهور اولین جوانه‌های تضاد اجتماعی و در عین حال عامل رشد نیروهای مولد گردید.

رشد نیروهای مولده خواستار مناسبات نو اجتماعی گردید. از این رو تشکیلات خانواده - قبیله‌ای ناگزیر بود که جای خود را بجامعه نو و مترقی برده‌داری بدهد. برده‌داری از درون زندگی اشتراکی اولیه بوجود آمد. در این دوره دولت، اصول و تشکیلات دولتی و کشور داری، ارتش رسمی دولتی و هم چنین مرز جغرافیائی بوجود آمد. مناسبات بازرگانی نه فقط در داخل، حتی با کشورهای دیگر نیز برقرار گردید. دولت نماینده طبقه حاکمه، مدافع و مبین منافع طبقات استثمارگر یعنی برده‌دار بود.

در کشورهای برده‌داری نه فقط تشکیلات‌های قبیله‌ای توسعه و در سیستم اقتصادی برده‌داری نقش مشخصی را ایفا مینمودند، حتی خانواده‌های متعددی نیز بحیثیت اجتماعی خود ادامه میدادند. در دوره برده‌داری کشاورزی و صنایع دستی رونق یافت و بطور کلی تجربه‌ی زیادی در تولید اجتماعی تحصیل شد. بارش و تحکیم زیربنای اقتصادی و نیروهای مولده کشورهای برده‌داری تغییرات عمیقی در تکامل روبنای اجتماعی، یعنی در رشد زبان، فرهنگ فلسفه، موسیقی و سایر نورم‌های اجتماعی پدید گشت. این تغییرات سبب

۱- اغلب کشورهای آسیا، آفریقا و حتی اروپا بعلل‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیائی نظام اجتماعی برده‌داری را بشکل کلاسیک طی نکردند. ایران نیز از آنجمله کشورها میباشد.

دگرگون‌شوی کیفیت اجتماعی از آنجمله فکری و سیاسی طبقات گردید. گذار از جامعه اشتراکی کهون اولیه و زندگی خانواده - قبیله‌ای بجامعه طبقاتی مناسبات تولیدی خاص، بین برده و برده‌دار بوجود آورد و اقتصاد واحد اشتراکی کهون اولیه با اقتصاد جدا از هم تبدیل گردید و در نتیجه تضاد اجتماعی در تاریخ بشر بطور مشخص عیان شد. شکل مناسبات جامعه برده‌داری بر اساس هم‌خونی خانوادگی برقرار نبود، بلکه ناشی از شیوه تولید و رابطه مناسبات اقتصادی بود. هرچندیکه رابطه اجتماعی آدامان تغییر یافت. ولی آنها در یک سرزمین مشخص و بایک زبان باهم تکلم می‌کردند و بتدریج دارای یک خصوصیت و ساخت بسیخولوژی فرهنگ و شیوه زندگی، عرف و عادات و مرسومات گردیدند. بر اساس چنین هم‌آمیزی اجتماعی - اقتصادی، غرور و احساسات قومی بوجود آمد که در رشد فرهنگ، صنایع، علم و حتی در دفاع از هجوم بیگانگان نقش مشخصی داشت. ولی استثمار و ستم بی‌رحمانه‌ی برده‌داران بر برده‌ها، تضاد اجتماعی را عمیق کرد و منجر بشورشها و قیام‌های برده‌ها میگردد. چنین مناسبات اجتماعی بتدریج مانع رشد نیروهای مولد گشت. در نتیجه‌ی مبارزه طولانی بین برده‌ها با برده‌دارها، سیستم برده‌داری و با او مناسبات اجتماعی کهنه نابود گردید و جای آنرا سیستم اجتماعی نو و مترقی فئودالیسم که از درون برده‌داری بوجود آمده بود، گرفت. در این مرحله‌ی رشد تاریخی، مناسبات نو اجتماعی بین فئودال و دهقان بوجود آمد و زندگی عادی مردم نسبت بدوره برده‌داری بهتر و مرکب‌تر گردید.

در دوره فئودالیسم نه فقط مرکز کلی کشورها، حتی در کشورهاییکه اقوام مختلف زندگی می‌کردند، حدود سکناى جغرافیائی، زبان، فرهنگ، موسیقی و عادات مشخص‌تر و غنی‌تری گردیدند. بسا اغلب قوم‌های یک کشور بواسطه رابطه اقتصادی بهم نزدیک شدند، ولی سرزمین و زبان مشخص آنها در هیچ مراحل تاریخی بهم آمیخته نگردید. فقط اقوام کوچک که در نتیجه جنگ و گریز در میان اقوام نیرومند و بزرگ تحلیل گردیدند. در دوره فئودالیسم در نتیجه تغییرات کمی و کیفی اقوام، نام آنها نیز تغییر یافت و بخود عنوان خلق گرفتند، احساسات و غرور قبیله‌ای نیز بخلق مبدل گردید و باتمام نیرو در تمام رشته‌های اجتماعی تجلی نمود. در دوره فئودالیسم خلق‌هاییکه در یک کشور زندگی می‌کردند در برابر خلق‌های کشورهای دیگر دارای احساسات عمومی خلق بوده و در عین حال در درون کشور غرور و احساسات خاص خود را نیز حفظ می‌کردند. در این دوره مبارزه خلق‌ها برای خودمختاری آغاز

گردید. اگر بتاریخ خلقهای ایران در اوائل قرن بیستم نظر افکنیم، خواهیم دید که کردها و آذربایجانیهای ایران برای خودمختاری مبارزه خود را آغاز کردند.

در دوره فئودالیسم فرهنگ اجتماعی و اقتصاد نسبت بدوره برده‌داری رشد نمود. تولید از نقطه نظر کمی زیاد و کیفی بهتر گردید. رابطه بازرگانی و اقتصادی گسترش و رونق یافت. در نتیجه شهرهای بزرگ بوجود آمد، بازرگانی داخلی و خارجی توسعه یافت و تولید تقاضای بیشتری پیدا نمود. مناسبات کالائی که اساس اقتصاد فئودالیسم بود تسلط یافت. تمام این تغییرات اجتماعی منجر به تشدید استثمار دهقانان از طرف فئودالها شد. در نتیجه مبارزه طبقاتی شدیدتر گردید. با گذشت زمان نظام اجتماعی فئودالیسم نیز محدودیت خود را برای نیروهای مولده و مبادله‌ی تولید در مقیاس وسیع را اثبات نمود. اقتصاد مبادله‌ی کالائی جای خود را بمبادله کالا و پول داد و بتدریج از درون فئودالیسم مناسبات نوین، یعنی سرمایه‌داری نمو و رشد نمود.

جامعه‌ی نوین سرمایه‌داری که از درون جامعه زوال یافته فئودالیسم بیرون آمد، تضاد طبقاتی را از میان نبرد، بلکه تنها طبقات نوین، جوروستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخت. سرمایه‌داری هر جا که بقدرت رسید کلیه مناسبات فئودالی پدر شاهی و احساساتی را برهم زد و پیوندهای رنگارنگ فئودالی که انسان را به «مخدومین طبیعی» خویش وابسته میساخت، بیرحمانه از هم گسست و بین آدمان پیوند دیگری، جز پیوند نفع عرف و «نقدینه‌ی» شخصی بی عاطفه چیزی باقی نگذاشت. سرمایه‌داری اقتصاد جدا از هم را از بین برد و وابستگی نزدیک اقتصادی بین خلقهای نقاط مختلف کشور را بوجود آورد. در این مرحله رشد اجتماعی-اقتصادی جامعه بشری واژه ملت و ناسیونالیسم بوجود آمد و غرور احساسات خلقی بملی مبدل شد.

بنابراین، سرمایه‌داری با ایجاد اقتصاد واحد و وابستگی آدمان بیک اقتصاد، ملت را بوجود آورد. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» نوشتند که «بورژوازی بیش از پیش پراکنده و وسایل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع میسازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسایل تولید را متراکم نموده و مالکیت را در دست عده‌ی کمی متمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستانهای مستقل که تنها بین خود

روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومتها و مقررات و گمرکی مختلف بودند، بصورت یک ملت واحد، حکومت واحد، قانون گذاری واحد منافع ملی طبقاتی واحد و مرز گمرکی واحد درآمدند»^۱. منظور مارکس و انگلس درباره تشکیل ملت در کشورهای اروپای غربی بود که مناسبات سرمایه‌داری اقتصاد جدا از هم این کشورها را از بین برد و شهر و ندهارا در مخوریک اقتصاد مجتمع نمود و آنها را بملت تبدیل نمود.

بنابر این، روند رشد سرمایه‌داری در کشورهای اروپا که بعوض شوی شیوه تولیدی فئودالیسم به سرمایه‌داری انجامید و در عین حال روند و فورمه شدن ملت را بمشابه مقوله نو تاریخی بوجود آورد. برقراری زندگی اقتصاد واحد سرمایه‌داری بجای زندگی اقتصاد جدا از هم فئودالیسم، علل و اساس مادی جنبش‌های ملی توده‌های اروپا گردید. در رأس جنبش‌های ملی، طبقه نو-بورژوازی که منافع اش خواستار تشکیل بازار و دولت ملی بود قرار گرفت. از اینرو ملتهای ستم دیده و تقسیم شده‌ی اروپا نیز خواستار وحدت و استقلال ملی خود شدند. بدین جهت حل مسئله ملی یکی از مهمترین مسایل انقلاب بورژوا-دموکراسی آن زمان گردید. گواه آن جنبش‌های ملی در اروپا در نیمه‌ی اول و دوم قرن نوزدهم، خصوصاً انقلاب آلمان سال ۱۸۴۸، جنبش ملی در مجارستان، ایتالیا و ایرلند میباشد. این اولین گرایش عمده در مسئله ملی آن زمان است که منجر به تشکیل دولتهای متمرکز اروپای مرکزی و شرقی گردید. جنبش‌های ملی آنکشورها اشکال دموکراسی داشت ولی باشکرت پرولتاریا و دهقانان کار اکثر «عموم خلقی» بخود گرفت.

تاریخ نشان داد که منافع طبقاتی بورژوازی علیه از بین بردن ستم ملی متوجه نیست، بلکه منافع طبقاتی او خواهان حفظ ستم ملی میباشد. زیرا بورژوازی نمیتواند بدون مبارزه برای گسترش سر زمین خود بحساب همسایگان و کشورهای ضعیف و بدون ستم بملل کشور خود بحیاتش ادامه دهد. گواه آن رابطه و مناسبات انگلستان با ایرلند و روسیه تزاری بالهستان و غیره بود. بورژوازی پس از تحصیل وحدت و استقلال ملی کشور خود، در فکر اشغال سرزمین بیگانه و ستم بملل دیگر میافتد. زیرا بورژوازی همینکه مسئله ملی کشور خود را از نقطه نظر منافع خود «حل» نمود و دولت ملی را تشکیل داد، فوراً با سرمایه‌داران و حتی کشورهای دیگر برای تعیین «محل خود در

۱- ک. مارکس و ف. انگلس «مانیفست حزب کمونیست» صفحه‌های ۶۱-۶۲. چاپ فارسی. سال ۱۹۵۱

زیر خورشید» بخاطر اشغال مستعمره وارد میدان مبارزه گردید. برای مثال کشورهای فرانسه، بلژیک، هلند و دیگر کشورها را میتوان نام برد. بورژوازی با ایجاد بازار ملی هنوز انجام وظایف خود را ناتمام میدید. زیرا او درصدد بوجود آوردن بازار واحد جهانی برای صدور کالاهای صنعتی و کسب نفع بیشتری بود. مارکس درنامه خود بانگلس نوشت «وظیفه اساسی جامعه سرمایه‌داری عبارت از بوجود آوردن بازار جهانی میباشد. درعین حال که سیمای عمومی آنرا تولید تشکیل میدهد. ولی آنچه‌نچه زمین مدور است. همانطور نیز با مستعمره کردن کالیفرنیا و استرالیا و با گشودن درهای چین و ژاپن اینکار را میتوان خاتمه یافته شمرد»^۱

کارل مارکس که همزمان جنبشهای ملی کشورهای اروپای مرکزی و شرقی بود، توجه زیادی بجنبشهای ملی که ماهیت انقلاب بورژوا-دمکراسی داشت نمود و با تحلیل شرایط، کار اکثر، اشکال و اهداف جنبشهای ملی که دارای پرنسپ‌ذهنی «آزادی» و «عدالت» بورژوازی بودند، تئوری مبارزه انقلابی پرولتاریا و هدف نزدیک و نهائی وی و اهمیت جلب دهقانان بمبارزه را تدوین نمود. براین اساس مارکس وانگلس در «مانیفست حزب کمونیست» نوشتند «کارگران میهن ندارند. کسی نمیتواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را بکف آورد و بمقام یک طبقه ملی ارتقاییابد و خود را بصورت ملت درآورد. وی خودش هنوز جنبه‌ی ملی دارد. گرچه این اصلاً بآن معنائی نیست که بورژوازی از این کلمه میفهمد»^۲. بدین طریق، وظیفه کلی جنبشهای رهائی بخش ملی با وظیفه‌ایکه در برابر پرولتاریا قرار گرفته آمیخته است زیرا جنبشهای ملی در جهت تشدید و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی رشد مییابد. لذا مسئله ملی برای هر یک از این طبقات مفهوم خاصی دارد که از منافع طبقاتی آنها سرچشمه میگردد. برای بورژوازی مسئله ملی عبارت از کسب استقلال ملی و برقراری حکومت ملی بورژوازی و تقسیم جامعه باقلیت استثمارکننده و اکثریت استثمارشونده میباشد. ولی برای پرولتاریا حل مسئله ملی عبارت از نابودی هر گونه ستم در زیر عنوان «برابری حقوقی و رشد آزادی ملتها»، برقراری دوستی و همکاری انترناسیونالیستی طبقاتی میباشد. جنبش رهائی بخش ملی عضو جدا نشونده‌ی

۱- ک. مارکس و ف. انگلس. منتخبات مکتوبات. صفحه ۱۰۶ سال ۱۹۴۷ چاپ روسی.
۲- «مانیفست حزب کمونیست» صفحه ۹۰ بزبان فارسی.

مبارزه علیه ستم فئودالیسم بردهقانان میباشد. زیرا آنها اکثریت کمی ملت را تشکیل میدهند و ارتش عمده‌ی انقلابات ملی میباشند. مهمترین خدمت مارکس در مسئله ملی قبل از همه در آنست که او طبقه کارگر را بامفهوم دقیق کارا کتر و ماهیت طبقاتی جنبش ملی آشنا و مجهز نمود. ولی، خدمت او نه فقط در آنستکه اساس دیالکتیک مسئله ملی را برای پرولتاریا روشن کرد و رابطه مسئله ملی را بامنافع طبقاتی پرولتاریا نشان داد و اهمیت مسئله ارضی دهقانان را در جنبش ملی مشخص نمود، بلکه بیشتر از همه در آنستکه مارکس در مثال کانکرت ایرلند و هندوستان آموخت که پرولتاریای ملت ستم گر باید از جنبشهای انقلابی پرولتاریای ملت ستمکش طرفداری و حمایت نماید. بدین سبب مارکس و انگلس از طبقه کارگر انگلستان خواستند که بدون قید و شرطی از جنبش ملی ایرلند طرفداری و پشتیبانی کند و باتفاق علیه بورژوازی انگلستان وزمینداران اریستوکرات که دژورکن اساسی ارتجاع جامعه انگلستان بودند، مبارزه کنند. زیرا آزادی ایرلند نقش مهمی در تسریع آزادی خود طبقه کارگر انگلستان دارد. بقول مارکس، خلقیکه بخلق دیگر ستم میکند، زنجیر اسارت خود را محکم مینماید. مارکس و انگلس شعار پرولتاریا در مورد مسئله ملی را بر اساس خودمختاری ملت‌ها تعیین کردند. مارکس درنامه خود به یونگ نوشت، خواست ملل باید «از طریق عملی کردن حق ملتها برای خود مختاری ارضا شود»^۱. انگلس درسال ۱۸۶۶ درنامه خود پروژنامه People, Spaper نوشت «ملت‌هاییکه در اروپا بوجود آمده‌اند باید حق داشته باشند مقدرات خود را تعیین کنند»^۲. گرایش عمده‌ی دوم در مسئله ملی مربوط بدوره شکوفان سرمایه‌داری و کوشش برای ایجاد بازار و اقتصاد واحد جهانی، انترناسیونال کردن شیوه تولید، بدیگر سخن، نزدیک کردن زندگی اقتصادی خلقها بهم میباشد. این روند در اساس خود مترقی است زیرا کار را در مقیاس جهان تقسیم میکند. و. ای. لنین نوشت «هر دو گرایش ناشی از ماهیت قانون عمومی جهان سرمایه‌داری است. اولی در آغاز رشدش تفوق دارد، دومی تجلی مرحله بلوغ و گذار جامعه سرمایه‌داری بسوسیالیسم میباشد»^۳. بدین طریق، دوره پیروزی قطعی سرمایه‌داری بر فئودالیسم در اروپا پیوند ناگسستنی با جنبشهای ملی

۱- ک. مارکس و ف. انگلس. مجموعه اثرها جلد ۱۶ صفحه ۱۵۹.
۲- ک. مارکس و ف. انگلس. مجموعه اثرها جلد ۳۱ صفحه ۴۰۹.
۳- و. ای. لنین. مجموعه اثرها جلد ۲۴ صفحه ۱۲۴.

داشت. سبب اقتصادی جنبش‌های آزادیبخش ملی نیز عبارت از این بود که بورژوازی کوشش میکرد که اقتصاد جدا از هم و خفته شده‌ی فئودالیسم را نابود کند و بجای آن اقتصاد واحد و بازار داخلی و خارجی متناوب بنفع طبقه خود بوجود بیاورد.

دردوره سرمایه‌داری مونوپولی سیستم مستعمراتی بطور کامل ترکیب یافت. تاریخ سیاست مستعمره‌داری امپریالیسم مملو از جنگهای اشغالگری علیه مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بخاطر اشغال و غارت ثروت آن سرزمینها و همچنین شعله‌ور کردن جنگهای بین‌المللی امپریالیستی بخاطر از نو تقسیم کنی مستعمرات میباشد.

امپریالیستها بخاطر کسب حداکثر عایدی که ماهیت اقتصادی آنهاست، از هرگونه ستم، استثمار و استعمار بی رحمانه، توهین بفرهنگ و غرور و احساسات ملی و انسانی شهروند مستعمرات فروگذاری نکردند. تشدید استثمار مستعمرات شعار بزرگترین بانکداران و صاحبان مؤسسات و کارخانجات بود که شورای متحد خود را بوجود آورده بودند. تا جنگ دوم جهانی، سیستم سرمایه‌داری تمام زحمتکشان جهان را (غیر از شوروی سوسیالیستی) بذخیره‌ی نیروی کاری خود تبدیل کرده بود و بدون شرم درآمد سرسام آور خود را از نیروی جسمی و فکر آنها میدوشید. نزدیک به ۱۰۸ سال قبل کارل مارکس با هیجان بسیار زیادی درباره هلند نوشت «تاریخ اقتصاد مستعمرات هلند-زیرا هلند نمونه‌ی کشور سرمایه‌داری قرن هفدهم بود. منظره‌ی بی‌مانند: فریب، جنایت، آدم‌فروشی، حقارت و توهین را تصویر میکند». ۱ چنین مناسبات غیر عادی، شهروند کشورهای مستعمره و وابسته را بخاطر آزادی و استقلال ملی علیه امپریالیسم جهانی بر خیزاند. مبارزه عادلانه و قانونی مردم کشورهای ستم دیده علیه ملت ستم‌گر، مولود جبری تضاد اقتصادی، سیاسی و ملی بین آنها میباشد. زیرا شهروند کشورهای مستعمره و وابسته هرروز و هر ساعت ستم اقتصادی و ملی امپریالیسم و طبقه حاکمه‌ی سر سپرده‌ی خود را احساس و درک میکنند. عکس‌العمل قانونی آن، مبارزه علیه امپریالیسم و حکومت ارتجاعی «خودی» بخاطر تحصیل استقلال سیاسی و اقتصادی و تأمین شخصیت انسانی و ملی خود میباشد. این گرایش عمده‌ی سوم مسئله ملی در عصر کنونی است.

۱- ک. مارکس. کاپیتال. جلد اول. صفحه ۷۱۲.

و. ای. لنین در شرایط تاریخی امپریالیسم ایده‌ی مارکس و انگلس در مورد مسئله ملی و مستعمراتی را در اثرهای خود رشد داد و همه جانبه عمیق نمود. استالین در مصاحبه با اولین هیئت نمایندگی کارگران آمریکائی در سپتامبر ۱۹۲۷ درباره اهمیت نقش لنین در رشد مقوله مسئله ملی گفت «مارکس و انگلس که در موقع خود وقایع ایرلند، هند، چین، کشورهای اروپای مرکزی لهستان و هنگری را تجزیه و تحلیل کرده بودند، نظریات اصولی و بدوی را در مورد مسئله ملی و مستعمراتی بدست دادند. اتکای لنین در آثارش باین نظریات بود. چیز تازه ای که لنین در این مبحث آورده است عبارتست از اینکه: الف، او این نظریات را در یک سیستم موزونی مشتمل بر نظریات مربوط بانقلابهای ملی و مستعمراتی در عصر امپریالیسم جمع کرد؛

ب، مسئله ملی و مستعمراتی را با مسئله‌ی واژگون کردن امپریالیسم مرتبط ساخت؛ ج، مسئله ملی و مستعمراتی را جزئی از مسئله عمومی انقلاب جهان پرولتاریائی اعلام نمود» ۲.

در دوره سرمایه‌داری هر جنبش اجتماعی بطور مستقیم و یا غیر مستقیم خصیلت سیاسی بخود میگیرد و بمشابه‌ی جریان جنبش اجتماعی-سیاسی نمودار میگردد. ولی خود عمل سیاسی ناگزیر در شکل ملی تظاهر مییابد. این نه فقط شامل بورژوازی ملی که برای بدست آوردن دولت با ایده ناسیونالیسم وارد میدان مبارزه میگردد، حتی طبقه کارگر را نیز شامل میشود. مارکس

- ۱- لنین. یادداشت انتقادی بمسئله ملی. مجموعه اثرها جلد ۲۴.
- لنین. انقلاب سوسیالیستی و حق ملل برای خود مختاری. جلد ۲۷.
- لنین. درباره حق ملل برای خود مختاری. جلد ۲۵.
- لنین. نتیجه مذاکره درباره خودمختاری. جلد ۲۵.
- لنین. نطق در کنگره دوم تشکیلاتهای کمونیستی خلقهای شرق جلد ۳۱.
- لنین. کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی. جلد ۴۴.
- لنین. تازها بکنگره دوم انترناسیونال کمونیستی. جلد ۴۱.
- لنین. کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی. جلد ۴۵.
- لنین. طرح اولیه تازها درباره مسئله ملی و مستعمراتی. جلد ۴۱.
- لنین. درباره مسئله خود مختاری یا در باره اوتونومی کردن. جلد ۴۵.

۲- و. ای. لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد اول صفحات ۵۴ و ۵۵ چاپ فارسی.

وانگلس در «مانیفست حزب کمونیست» نوشتند که «رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را بیسک دیگر مربوط میسازد، در این امر بوی مساعدت مینماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانونهای مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصوصیت واحد است بصورت یک مبارزه طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم یک مبارزه سیاسی است.»^۱

مبارزه طبقه کارگر در درجه اول متوجه بورژوازی کشور خود است و سبب آن رشد تاریخی ملت و تضاد بین طبقات ملت میباشد. بنابراین، مبارزه طبقه کارگر بر علیه بورژوازی در آغاز اگر از لحاظ مضمون ملی نباشد، ولی از لحاظ شکل ملی است. در دوره سرمایه داری مناسبات ملی نقش بزرگی در زندگی معنوی توده ها دارد. تمام فعالیت فکری در رشته سازندگی و نوآوری های ادبی و هنری شکل ملی دارند. ولی زندگی معنوی بادر نظر گرفتن روح ملی بر اساس مبارزه دو جریان، بقول لنین «دو اردوگاه بزرگ طبقاتی در جهان سرمایه داری که حامل دو سیاست (فزون بر این: دو جهان بینی) است در مسئله ملی تجلی مییابد.»^۲ این دو جریان متضاد عبارتند: ناسیونالیسم بورژوازی و انترناسیونالیسم پرولتاری.

ناسیونالیسم بر خلاف انترناسیونالیسم اهمیت ملت را بیاندازه زیاد میکند و به همی مسائل اجتماعی فقط از نقطه نظریات ناسیونالیستی برخوردار میکند. نظریات ناسیونالیستی در درون کشور قبل از همه در نفی طبقات متضاد و منافع طبقاتی تظاهر مینماید و مبارزه طبقاتی را بمثابه نیروی محرک رشد و تکامل اجتماع انکار میکند. در رابطه با ملل دیگر (از آن جمله در داخل کشور، اگر آن کثیر الملّه باشد) ناسیونالیسم تمام پدیده های اجتماع خود را بدون در نظر گرفتن ماهیت اجتماعی سیاسی آنها غلو میکند و خصوصیات ملل دیگر، حتی ملل کشور «خود» را «حقیر می شمارد. در چنین مراحل ناسیونالیسم بشو نیسم مبدل میگردد.

ناسیونالیسم پیوند نزدیک با کسموپولیتیسیم^۳ دارد. در ظاهر این دو پدیده در مقابل هم قرار دارند.

ناسیونالیسم خصوصیات ملی را مبالغه میکند و کسموپولیتیسیم اهمیت

۱- ك. ماركس و ف. انگلس. «مانیفست حزب کمونیست». صفحه ۷۱.

۲- و. ای. لنین. آثار منتخبه. جلد ۲۴ صفحه ۱۲۳.

۳- کسموپولیتیسیم (Kosmopolitism) به بهانه اینکه انسان فرزند جهان

است، میهن دوستی را نفی میکند.

آنها نفی مینماید. ناسیونالیسم و کسموپولیتیسیم بمثابه ایدئولوژی انعکاس دو جریان اساسی در مسئله ملی مینباشند. کسموپولیتیسیم در حرف طرفدار انترناسیونالی مناسبات اقتصادی بین کشورها و انترناسیونالی کردن سرمایه میباشد. ولی در عمل از آن جریان طفره می رود و با وحدت ملی نیز کاملاً مخالف است. زیرا کسموپولیتیسیم ستم اقتصادی، سیاسی و ملی را تأیید میکند و مخالف مبارزه مردم ستمکش کشورهای وابسته با امپریالیسم میباشد. کسموپولیتیسیم طرفدار جدی هرژمونی شو نیسم امپریالیسم میباشد و خصوصیات ملی را نفی میکند. کسموپولیتیسیم در حقیقت جهت عکس ناسیونالیسم است.

ضروریست مفهوم «ملی» و «ملت پرست» را از هم تفکیک دهیم. همه پدیده های اجتماع سرمایه دارای شکل ملی دارند، همه طبقات طرفدار خصوصیات ملی هستند و بآن ارجح میگذارند و همه آنها بمناسبات ملی وابسته هستند و در آن منافع طبقاتی دارند و از این نقطه نظر بمسئله ملی برخورد مشخص میکنند. ناسیونالیسم عبارت از سیاست بورژوازی، جهان بینی بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی در مسئله ملی میباشد. ولی نباید ناسیونالیسم امپریالیسم را با ناسیونالیسم کشورهای مستعمره و وابسته را که علیه کلنی آلیسم و امپریالیسم مبارزه میکند ادغام نمود و یکی دانست. زیرا ناسیونالیسم کشورهای عقب مانده جنبه مترقی دارد که در مبارزه علیه امپریالیسم تظاهر مییابد.

ایدئولوژیهای بورژوازی بمسئله ملی از نقطه نظر طبقاتی برخورد نمیکند. اغلب آنها بعضی از علائم ملت را، مانند زندگی واحد اقتصادی، زبان و غیره را نفی میکنند. آنها منشأ پیدایش ملت را در ایده ملی، احساسات ملی و پسرخولوگی اجتماعی میدانند. از این جهت آنها نمیتوانند فرق «ملت» و «ناسیونالیسم»، «ملی» و «ملت پرستی» را بدانند. چنین اشخاصی میگویند که ملت ما فوق طبقه است. ولذا منافع طبقاتی را در نظر نمیگیرند و فقط منافع «ملی» خود را بحساب میاورند. بنا بر این بر اساس نظریه ایدئولوژیهای بورژوازی، باید «همه ملت» یعنی کارگران، دهقانان و تمام رنجبران تحت رهبری بورژوازی برای تحصیل استقلال ملی مبارزه کنند. رنجبران باید خون خود را بریزند که بورژوازی با فرهنگ «ملی»، «زبان ملی»، عادات «ملی» و اقتصاد «ملی» رنجبران را استثمار کند. در غیر این صورت آنها دشمن «منافع ملی» مینباشند. در مرحله اول جنبش ملی که ناسیونالیسم با امپریالیسم و طبقات وابسته بآن مبارزه میکند مترقی میباشد و برای

همین مارکسیسم-لنینیسم و طبقه کارگر از آن طرفداری میکنند. این جنبه مترقی و انقلابی بورژوازی ملی و ایدئولوژی اونسینوالیسم میباشد. ولی در مرحله دوم انقلاب که طبقه کارگر میخواهد انقلاب را ادامه و عمیق کند و هرگونه سنم ملی و طبقاتی را از بین ببرد، بورژوازی باتمام نیرو باوی مبارزه برمیخیزد. در اینوقت جنبه‌ی ارتجاعی و ضد توده‌ای ناسینوالیسم باتمام قدرت تجلی مینماید. بنا بر این لنین صریحاً گفت: وقتیکه بورژوازی ملی و ناسینوالیسم علیه امپریالیسم متوجه هستند، ما باتمام قدرت میگوئیم بله و از او طرفداری میکنیم. ولی زمانیکه ناسینوالیسم علیه توده‌های رنجبر متوجه میشود. ما میگوئیم نه و با او مبارزه مینمائیم.

در جنبشهای رهائی بخش ملی طبقات مختلف بامنافع گوناگون شرکت میکنند. ولی بورژوازی ملی کشورهای عقب مانده در مرحله اول جنبش بسبب ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر هژمونی مبارزه را در دست دارد و تمام شهروند پارو حیه ملی از آن طرفداری میکنند. ولی طبقه کارگر و آوانکار و او باید با حفظ استقلال تشکیلاتی و ایدئولوژی از مبارزه ضد امپریالیستی بورژوازی ملی پشتیبانی کند. لنین در مقاله خود «یادداشت انتقادی بمسئله ملی» نوشت «در جامعه سرمایه داری پرنسیب ملی بطورتاریخی ناگزیر است. و بادر نظر گرفتن چنین واقعیتی، مارکسیست باید قانونیت تاریخی جنبش ملی را قبول کند. ولی برای آنکه این شناسائی به تمجید ناسینوالیسم مبدل نشود، ضروریست که آنرا محدود به جنبه مترقی جنبش نمود، طوریکه این شناسائی فکر پرولتاریا را با ایدئولوژی بورژوازی تاریک نکند»^۱. بر این اساس لنین گفت: حل صحیح مسئله ملی را مارکسیسم نشان داده است. شرط اصلی آن در اینست که مسئله ملی را باید با وظایف مبارزه و منافع طبقه کارگر و همه رنجبران وابسته و توأم نمود. زیرا فقط با از بین بردن منشاء ستم ملی، یعنی استثمار و مالکیت شخصی بروسائل تولید ملل میتوانند حق مختاری خود را بدست آورند. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» نوشتند «بهمان اندازه ایکه استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از بین میرود، استثمار ملتی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت»^۲.

بنابراین، حل مسئله ملی بدون از بین رفتن مالکیت شخصی بروسائل تولید و استثمار فرد از فرد، یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی بدست طبقه

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳. صفحه ۲۷۳.

۲- «مانیفست حزب کمونیست». صفحه ۹۱.

کارگر و نزدیکترین متحد او دهقانان برهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر نیست. در اغلب کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی در رأس جنبشهای رهائی بخش ملی، بورژوازی ملی قرار گرفت. پس از تحصیل استقلال سیاسی، بورژوازی ملی بعلل خصیلت طبقاتی اش نتوانست حق ملل اقلیت را عادلانه حل نماید. از اینرو در آنکشورها مبارز ملل اقلیت برای گرفتن حق ملی خود ادامه دارد. ولی در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت شخصی بر وسایل تولید و استثمار فرد از فرد امحا گردید، حق ملل نیز در آنکشورها برابر اصل لینی بمرور اجرا گذارده شد.

بنابراین، انترناسینوالیسم پرولتاریا که انعکاس خصیلت و کار اکثر طبقاتی اوست در مقابل ناسینوالیسم قرار میگیرد. مبارزه رهائی بخش پرولتاریا بیانگر ماهیت سیاسی، جهان بینی و ایدئولوژی او در مسئله ملی است. کوچکترین دوری و لغزش از انترناسینوالیسم، و تمایل به ناسینوالیسم، بمنهوه دوری از خط مش طبقه کارگر و گرایش در جهت بورژوازی است. چنین گرایشی ضربه شدیدی بمبارزه طبقه کارگر و همه رنجبران در روند انقلاب در کار ساختمان سوسیالیسم، و بحل صحیح مسئله ملی وارد میکند. از اینروست که تئوری انقلاب طبقه کارگر-مارکسیسم و لنینیسم عمیقاً انترناسینوالیستی است و باناسینوالیسم بهر شکلی که ظهور کند تضاد آشتی ناپذیری دارد. طبقه کارگر در عین حال نمیتواند بمسئله ملی مناسبات و برخورد نیگیلی داشته باشد. زیرا مناسبات ملی واقعیت اجتماعی-سیاسی است که طبقه کارگر از بطن آن بوجود آمده، شکل یافته و رشد کرده است.

انترناسینوالیست برخلاف ناسینوالیستها و کسموپولیستیستها میهن دوست حقیقی میباشد. انترناسینوالیسم و میهن دوستی تفکیک ناپذیر است. طبقه کارگر مدافع واقعی توده‌های کشور خود میباشد و با فداکاری جهد و کوشش میکند که کشور مستقل، آزاد و مترقی بنا نماید. برای او مقدرات توده‌ها بنی نهایت گرانبهاست. او بخاطر آینده باسعادت و خوشبختی توده‌ها مبارزه میکند. برای همین، هیچکس بهتر و صادقتر از طبقه کارگر و حزب او نمیتواند از منافع توده‌ها و ملت خود مدافعه نموده، داهی و رهبر جنبش عمومی ملی در راه ترقی اجتماعی و سوسیالیسم باشد.

۱- از کلمه لاتین (Nigill) بمفهوم نفی مطلق تمام جوانب مترقی پدیده. این کلمه را اولین بار دای. س. تورگنوف در رمان خود «پدران و فرزندانش» بکار برده است.

طبقه کارگر نمیتواند در کنار جنبشهای ملی عصر خود قرار گیرد. زیرا فقط او بمثابة نیروی انقلاب فعال و پیگیر میتواند اهمیت اجتماعی-سیاسی هر جنبشی را تشخیص و نشان دهد. بطور عینی مناسبات خود را نسبت به جنبش معین نماید و در شرایط مشخص آنرا رهبری کند و علیه جریانهای ناسیونالیسم و اپورتونیسم که در محدود کردن مبارزه ضد امپریالیستی نقش ارتجاعی دارند برخیزد. ممکن است در روند جنبش ملی تغییراتی در مناسبات طبقاتی و نیروهای انقلابی صورت گیرد که منجر به گرایش جنبش بر است و یا بچپ گردد. لذا برای آنکه تاکتیک و سیاست مبارزه انقلابی را در مورد طرح و حل مسئله ملی درست معین کرد، ضروریست که شرایط عینی مشخص را دقیقاً تجزیه و تحلیل نمود. معیار اساسی در تشخیص متری بودن جنبش ملی عبارت از حدود رابطه آن با منافع زحمتکشان و در نتیجه نهائی با منافع سوسیالیسم است. لنین با مطالعه دقیق واقعیت عینی اغلب کشورهای شرق توانست مراحل انقلاب رهائی بخش، نیروهای محرك و استراتژی آنرا مشخص نماید و لزومیت تشکیل دولت ملی بمثابة عامل بوجود آورنده شرایط عینی و ذهنی انقلاب پرولتاری را تأکید کند. لنین روزالوگزامبورگ را که مخالف خود مختاری ملتها بود انتقاد نمود و گفت که سوسیالیستها باید پیکرانه از انقلاب بورژوا-دموکراسی کشورهای مستعمره و عقب مانده طرفداری کنند و بآنها بخاطر آزادی از ستم و یوغ استثمار و تشکیل دولت ملی یاری رسانند. لنین خاطر نشان نمود که دولت ملی گام بزرگی به پیش است زیرا در آن مرحله شرایط و امکان فعالیت سیاسی و تشکلی توده های رنجبر بیشتر میگردد و در نتیجه آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها رشد مینماید. ولی بشرطیکه پرولتاریا و حزب او با تاکتیک صحیح و با نرمش سیاسی به متحدین دیروزی و یاران امروزی خود بر خورد کند. فزون بر این، دولت ملی عامل بزرگی در بوجود آوردن اقتصاد ملی میباشد. بنابراین «خودمختاری ملی در برنامه مارکسیستها نباید فقط از نقطه نظر تاریخی - سیاسی قید شود، بلکه آن دارای مفهوم دیگریست. زیرا خودمختاری سیاسی بمعنی دولت مستقل و تشکیل دولت ملی است»^۱. لنین مبارزه خلقها را برای خودمختاری عضو لایتهجری پروسهی انقلابات جهانی بحساب آورد. او در مقاله خود «در باره حقوق ملل برای خودمختاری» روزالوگزامبورگ را انتقاد نموده و نوشت

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۲۵ صفحه ۲۶۳

«طرفداری نکردن از حق خودمختاری ملل بمنزله همکاری باشریترین اپورتونیستها است»^۱. لنین همیشه توجه زیادی به برنامه و خواست بلشویکها در حق ملل بخود مختاری مبذول میداشت. در قطعنامه جلسه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات روسیه به پیشنهاد لنین نوشته شده است «آنچه مربوط به جدایشوی ملتها و تشکیل دولت های مستقل ملت هاییکه در زیر ستم روسیه تزاری میباشد، حزب سوسیال دموکراسی باید بدون قید و شرط حق آنها را تأیید و تأکید کند»^۲.

بنابراین، شناسائی حق ملل برای خودمختاری - سنگ اساسی انترناسیونالیسم پرولتاریا در مسئله ملی میباشد. چنین شناسائی بدرجه بندی و کم بهادعی بملل مستعمرات را خازمه میدهد، ماسک امپریالیسم و دولت های شونیستی وابسته بانها را میدرد، حق خودمختاری و برابری همه ملل را تأیید میکند، اساس ناباوری و اعتماد نکردن بهمدیگر و تنفر «ملی» را میزداید و در عین حال، اطمینان و احترام متقابل و وحدت داوطلبانه ملتها را پایه گذاری میکند. زیرا در کشورهای کثیرالمله فقط بر اساس اتحاد داوطلبانهی ملتها میتوان دولت مرکزی را تشکیل داد. لذا نمیتوان مسئله ملی را بطور صحیح و عادلانه بر اساس مارکسیسم - لنینیسم حل نمود. در غیر اینصورت خواه ناخواه، آگاهانه و یا ناآگاهانه از طرف ملت بزرگ امکان فشار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در حق ملل اقلیت بوجود میاید. چنین برخوردی غرور و احساسات ملل کوچک را جریحه دار مینماید و طبعاً روحیه و افکار ناسیونالیستی را در آنها زنده میکند. برای آنکه چنین خطری بوجود نیاید، لنین صریحاً گفت «ما طرفدار اتحاد داوطلبانه ملل هستیم، اتحادیکه بر اساس اعتماد کامل و وحدت آگاهانه و روش بردارانه و رضایتمندانه بوجود بیاید»^۲.

از اینرو، مارکسیسم - لنینیسم تحمیل حق خودمختاری را بمثابة بهترین موفقیت ملل اقلیت و وسیله وحدت پایدار و استوار ملتها میداند. از چنین وحدت ملی، امپریالیستها در هر اسناد، زیرا سیاست آنها بر اساس جدائی، نفاق و تفرقه بین ملتها بنا شده است. بدینسان وحدت ملت های نیروی عظیمی است که نابودی امپریالیسم و ناسیونالیسم را تسریع میکند.

مسلم است که آونگارد طبقه کارگر با تمام نیروهای مترقی و میهن

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳۵ صفحه ۲۱۳

۲- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳۰ صفحه ۲۶۹

دوست در جبهه واحد ضد امپریالیستی شرکت میکند. ولی او نمیتواند خود را راضی کند که ناسیونالیسم ایدئولوژی جنبش گردد. بدین جهت لنین تاکید نمود که پرولتاریای کشورهای مستعمره و وابسته که در جنبشهای رهائی بخش ملی شرکت میکنند باید استقلال عمل خود را حفظ کنند. بنابراین طبقه کارگر و حزب او باید پرچم ایدئولوژی خود را همیشه پاکیزه نگاهدارد و از حق خودمختاری ملل طرفداری و پشتیبانی نماید. ولی طبقه کارگر از نقطه نظر طبقاتی در حل مسئله ملی علاقمند است. برای همین، طبقه کارگر و حزب او پس از کسب استقلال سیاسی کشور، سعی میکنند که مبارزه انقلابی را عمیق نموده و آنرا در جهت نابودی هرگونه ستم ملی و استثمار فرد از فرد سوق دهند. لنین در کنگره دوم کمینترن در باره اهمیت و نقش رهبری در مبارزه رهائی بخش ملی گفت «برای آنکه رهبری نمود، ضروریست که دارای ارتش آبدیده‌ی انقلابی - کمونیستی بود. آن هست و عبارت از حزب میباشد»^۱ لنین بکمونیستها دائماً گوشزد مینمود و میاموخت که «یکدقیقه نیز نباید هدف‌نهایی را از نظر دور داشت. باید همیشه آنرا تبلیغ نمود و از تحریفات حفظ کرد و ایدئولوژی پرولتاریا - سوسیالیسم علمی، یعنی کمونیسم را باز هم رشد داد»^۲ ضروریست نه کتابی و دگم، بلکه بطور خلاق مارکسیسم را آموخت و بواقعیت تطبیق داد. فقط در آن صورت میتوان بهره‌ی مبارزه را گرفت و خود را مارکسیست - لنینیست نامید. فقط در آنوقت میتوان دچار دگماتیسم، سکتاریسم، ابورتونیسم و رویزیونیسم نشد. لنین نوشت: اگر کمونیستها بخواهند که اکثریت مردم آگاهانه بسوی سوسیالیسم علمی بروند، باید کاری کنند که «توده‌های زحمتکش، در درجه اول پرولتاریا و حتی زحمتکشان غیر پرولتاریا را بهم نزدیک کنند و تا درجه معینی بهم بیامیزند»^۳

در تاریخ نظامهای اجتماعی - اقتصادی تادوره سوسیالیسم هم آمیزی آدمان هیچوقت «خالص» نبوده است. در هر نظام اجتماعی فقط یک شکل هم آمیزی و یک نحوه مناسب تولیدی (فقط در مرحله نهائی رشد سرمایه‌داری، و تئیکه اقتصاد واحد بر همه کشور مسلط میشود یک شکل مناسب تولیدی بوجود میاید) وجود نداشته است مثلاً در نظام فئودالیسم با وجود اینکه مناسبات فئودالی مسلط و حاکم بود، ولی در عین حال مناسبات برده‌داری

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۴۲ صفحه ۲۵۴

۲- و. ای. لنین مجموعه اثرها. جلد ۷ صفحه ۸۳

۳- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۴ صفحه ۷

و پدر شاهی نیز وجود داشت. چنین منظره‌ای نیز در مرحله آغاز نظام سرمایه‌داری مشاعده میشد. اکنون نیز در اغلب کشورهای آسیا، افریقا و آمریکای جنوبی، بعلا رشد ناموزون اقتصاد اجتماعی و بسبب ممانعت امپریالیسم از رشد نیروهای مولده، اشکال مختلف مناسبات اقتصادی: از مناسبات خانوادگی تا سوسیالیستی و هم آمیزی آدمان از خانواده تاملت وجود دارد. بنابراین، کلنی آلیسم نقش مشخص ترمز کننده در رشد اقتصاد و ترکیب طبقاتی کشورهای شرق و گذار طبیعی آنها از قبیله بخلق و ملت گردید است. از اوایل قرن بیستم در اغلب کشورهای شرق روند مناسبات سرمایه‌داری آغاز گردید و بتدریج ملت نیز به مثابه پدیده نو اجتماعی نمود و شکل گرفت. اینک در اینکشورها به نسبت رشد سرمایه‌داری غرور و احساسات ملی با تمام خصوصیاتش تظاهر مینماید. بهمین جهت باید بمقوله‌ی مسئله ملی، تاریخی برخورد کرد، زیرا شکل، ماهیت و نقش مسئله ملی در مراحل مختلف رشد تاریخی کشور یکسان نیست. هر چندیکه در کشورهای شرق روند مناسبات سرمایه‌داری و اقتصاد واحد انجام نیافته است، ولی نمیتوان شهر وند آنکشورها را ملت ننامید. بدین سبب لنین گفت «اروپائیها اغلب فراموش میکنند که خلقهای مستعمرات هم ملت هستند، ولی اکنون چنین «فراموشی» بمفهوم شوونیسم است»^۱.

ملل کشورهای مستعمره و وابسته از دو طرف زیر فشار ملی قرار دارند. ۱- در کشورهای کثیرالمله آسیا، افریقا و آمریکای جنوبی، طبقه حاکم بمثابه نماینده‌ی ملت بزرگ، ملل اقلیت کشور را تحت ظلم و ستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار میدهد. ۲- ملل این کشورها بطور کلی از طرف امپریالیستها تحت فشار ملی قرار میگیرند. بنابراین در دوره امپریالیسم مسئله ملی به تضاد اجتماعی بین ملل کشورهای مستعمره و وابسته با امپریالیسم و طبقه حاکمه کشور خود مبدل شده است. در حل این تضاد فقط شهر وند کشورهای سوسیالیستی، حتی پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز دوستان و متحدین حقیقی ملل ستمدیده میباشند. لنین در مقاله خود «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرفته» نوشت «صدها میلیون رنجبران آسیا در سیمای پرولتاریای کشورهای پیشرفته دارای متحدین حقیقی میباشند. هیچ نیروئی در جهان نمیتواند مانع پیروزی آنها گردد، زیرا آنها میخواهند اروپا و آسیا را آزاد کنند»^۲. لنین

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳۰ صفحه ۱۱۶

۲- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۲۲ صفحه ۱۶۷

بکمونستهای آسیا بارها توصیه نمود و گفت که «بادر نظر گرفتن شرایط موجود باید راههای وحدت پرولتاریای اروپا و مردم آسیا، خصوصاً زحمتکشان آسیا را پیدا کنند»^۱

در جنگ آزادیبخش ملی ویتنام حزب کمونیست ویتنام بادر نظر گرفتن تمام شرایط و امکانات موجود توانست شیوه و راههای وحدت شهروند قهرمان و مبارز خود را نه فقط با مردم کشورهای سوسیالیستی، حتی با اهالی مرفعی اروپا و امریکای مهاجم را بدست آورد. این وحدت یکی از عوامل مهم پیروزی تاریخی مردم ویتنام به نیرومندترین دولت امپریالیستی جهان - آمریکا میباشد. اکنون وظیفه رهبران احزاب و سازمانهای کمونیستی و کارگری کشورهای مستعمره و وابسته است که بتوانند کلید وحدت با نیروهای مرفعی جهان را بیابند و آنرا بوجه مطلوبی در مبارزه آزادیبخش ملل خود مورد استفاده قرار دهند. لنین کمونیستها را دریافته متفق برای پرولتاریای کشور خود از هرگونه چپ روی برحذر کرد و در اثر خود «بیماری کودکی» «چپ روی» در کمونیسم» نوشت «پیروزی پر دشمنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکنست که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر شکافی در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه باید استفاده شود. کسیکه این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است»^۲

مارکسیستهای مبارز ایران و وفادار بمنافع طبقه کارگر باید بکوشند که فراگرفتن این حقیقت برایشان آنقدر گران تمام نشود که برای کمونیستهای اغلب کشورهای عقبمانده و مبارزین ایران تا کودتای ۲۸ مرداد تمام شد.

۲- طرح مسئله ملی در مبارزات رهایی بخش ایران.

اولین مبارزه انقلابی شهروند ایران علیه امپریالیسم و دولت ارتجاعی

۱- و. ای - لنین مجموعه اثرها، جلد ۲۹ صفحه ۳۲۸

۲- و. ای لنین. آثار منتخبه دردو جلد. جلد دوم صفحه ۴۷۴ و ۴۷۵

«خودی» قیام تنباکو بود^۱. قیام تنباکو بیانگر تضاد اقتصادی و سیاسی توده های ایران با طبقه حاکمه و حامیان او امپریالیستهای غرب، مقدم بر همه انگلستان و روسیه تزاری بود. نفوذ کشورهای سرمایه داری اروپا در ایران از دوره صفویه آغاز شد. ولی پس از شکست ایران از روسیه و انعقاد قرار داد صلح ترکمن چای، نفوذ روسیه تزاری و انگلستان روز بروز زیادتر گردید. آنها توانستند بانیرنگ، تهدید و تطمیع شاه و اطرافیان امتیازات کشیدن خطوط تلگراف، راه سازی، کشتی رانی در رودخانه کارون و دریاچه ارومیه، گشودن بانکهای رهنی و استقراضی، صید ماهی در دریاچه خزر و ایجاد موسسات شیلات و بالاخره امتیاز استخراج نفت و غیره را بگیرند. فزون بر این، دو دولت نامبرده با دادن وام با شرایط سنگین، شاه ایران ناصرالدین شاه را تابع خود نموده بودند. بطوریکه در اوایل قرن بیستم ایران بانگلستان ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار فوند استرلینگ و بروسیه تزاری ۱۶۴ میلیون روبل مقروض بود. بدینسان، تمام راههای آبی و زمینی و همچنین جنگلها و منابع طبیعی کشور بدست دولتهای امپریالیستی اروپا، در درجه اول روسیه تزاری و انگلستان استحصال و اداره میشد. آنها بوسیله بانکهای خود امور اقتصاد کشور را در دست گرفته و از این طریق سیاست دولت خود را بدولت ایران تحمیل و دیکته مینمودند. لذا اقتصاد و سیاست دولت ایران تابع دو رقیب نیرومند و دشمنان شهروند ایران شده بود. فزون بر این، بازار ایران میدان رقابت کالاهای صنعتی انگلستان و روسیه گردید که منجر بنا بودی صنایع دستی محلی شد. در نتیجه اشغالگران بصنایع دستی بیکار و ازهستی ساقط شدند و عضو ارتش بیکاران و مستمندان گردیدند. چنانچه مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۳ در مقاله «انقلاب در چین و در اروپا» نوشتند «ورود محصولات خارجی برای صنایع چین همان نتیجه ایرا داشت که قبل از آن در صنایع آسیای صغیر، ایران و هندوستان بوجود آورده بود. در چین صنایع ریسندگی و بافندگی در رقابت با کالاهای خارجی سخت لطمه خوردند و این

۱- مادر باره قانونمندی مبارزات رهایی بخش شهروند ایران، ماهیت طبقاتی،

نیروهای محرک، استراتژی و تاکتیک آن سخن نمیرانیم. هدف ما عبارت از طرح مسئله ملی در آن مبارزات است. میخواستیم نشان دهیم که در مبارزات شهروند ایران در روند قرن بیستم در کدام مراحل مبارزه مسئله ملی طرح نشد و در کدام مراحل طرح گردید. و علل طرح نشدن و چگونگی طرح آنرا بررسی کنیم.

اقتصاد کشور را بلرزه درآورد»^۱. همه این عوامل فقط مسبب بوجود آمدن بحران کشور و جریحه دار شدن غرور و احساسات توده گردید، فزون بر این سبب تشدید تضاد توده‌ها با طبقه حاکمه و امپریالیست‌ها شد. امتیازیکه دولت ایران در سال ۱۸۹۰ بکمپانی انگلیسی «تالبوت» در باره خرید و فروش تنباکوداد، عقده‌ی مردم را ترکاند و خشم آنها را علیه دولت مستبد شاه‌ی بمنتهی درجه رساند. زیرا تنباکو و توتون یکی از مایحتاج روزانه مردم بود و برای آنها از نقطه نظر اقتصادی و روحی قابل تحمل نبود که امتیاز فروش آن در اختیار کمپانی خارجی قرار بگیرد و نرخ آنرا نیز کمپانی تعیین کند. بهمین جهت شهروند ایران باین امتیاز بیش از سایر امتیازات توجه نمودند. در اوایل سال ۱۸۹۱ علیه امتیاز تنباکو در مقیاس وسیع اکتیاسیون شروع گردید. در تبریز، اصفهان، شیراز و سایر شهرها میتنگ و دموستراتسیون علیه شاه و امتیاز تنباکو تشکیل شد. در مبارزه نه فقط توده‌ها از تمام طبقات و خلقهای کشور شرکت کردند، حتی روحانیون نیز بطور فعال شرکت و در روند مبارزه نقش بزرگی را ایفا نمودند. در حقیقت قیام تنباکو اولین اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران علیه امپریالیسم و طبقه حاکمه بود. اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران سبب اقتصادی و معنوی داشت. عامل اقتصادی اتحاد مولود ورود کالاها و کشورهای غرب بازار ایران که منجر بتلاشی صنایع دستی و نابودی اقتصاد بورژوازی تجاری بطور خاص و خسارت بزرگ باقتصاد ایران بطور عام بود. سبب معنوی آن عبارت از جریحه دار شدن احساسات خلقی و دینی توده‌ها از دخالت مستقیم امپریالیست‌ها در امور میهن آنها بود. بر این اساس شعارهای مبارزه، انعکاس خواستهای اقتصادی و سیاسی توده‌ها بود: «مسلمانان! امتیاز تنباکو را گرفتند، رودخانه کارون رفت، تولید کارخانه قند متوقف شد. در عوض بانک خارجی باز شد و کشور بدست اجنبیها افتاد. شاه بمنافع مردم توجه ندارد. ما باید مقدرات خود را بدست خود بگیریم». مبارزه متحد توده‌های ایران اولین ضربه خود را با امپریالیسم و حکومت مستبد شاه‌ی زد. در اواخر سال ۱۸۹۱ روحانیون فتوای منع کشیدن توتون را دارند. مردم از استعمال توتون خودداری کردند و شاه مجبور شد که در ۲۸ دسامبر ۱۸۹۱ امتیاز تنباکو را لغو کند. عامل اصلی و اساسی پیروزی قیام و وحدت تمام خلقهای ایران بود. امپریالیست‌ها و طبقه حاکمه ایران اولین بار

۱- ك. مارکس وف. انگلس. مجموعه اثرها. جلد ۹ صفحه ۳۱۲.

بقدرت وحدت توده‌ها بر خورد کردند. استعمار بی رحمانه سیستم فتووالیسم و سیاست استعماری امپریالیست‌ها دهقانان و پیشه‌وران را منفلوک نمود. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ هر سال بیش از ۲۰۰ هزار نفر دهقانان فقیر و پیشه‌وران مستمند که اغلب آنها آذربایجانی بودند، برای یافتن کار به قفقاز، خصوصاً بپاکو برای کار در معادن نفت مهاجرت میکردند. شرایط اسفناگیز مادی توده‌ها و مهاجرت اجباری آنها برای تأمین نیاز زندگی، تضاد اجتماعی را تشدید و شهروند را علیه دولت بشورش و قیام تحریک میکرد.

قشر مترقی بورژوازی تجاری نوزاد ایران و خصوصاً روشنفکران سیاست دیسپوتیزم شاه و نتیجه مهلك آنرا برای کشور درك میکردند. در بین این قشر در اواخر قرن ۱۹ ایده ناسیونالیسم بورژوازی پدید آمد. بیداری افکار ناسیونالیستی در درجه اول در بین روشنفکران مترقی ایران، خصوصاً آنهائیکه در کشورهای اروپا غربی و روسیه تحصیل میکردند بوجود آمد. در کشورهای اروپا و آسیا (در ترکیه، هندوستان و غیره) مهاجرین زیاد ایرانی زندگی میکردند که اغلب آنها بسبب مخالفت با سیاست دولت شاه‌ی مجبور بمهاجرت شده بودند. روشنفکران افکار نو و مترقی دمکراسی بورژوازی و رفورمهای اجتماعی و قانون اساسی را تبلیغ و در حقیقت نقش روشنگری را ایفا مینمودند. پیشروترین و متفکرترین نمایان آنها: میرزا آناخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبف، ملکم خان، فرخی یزدی، میرزین العابدین مراغه‌ای، جهانگیرخان صوراسرافیل و غیره بودند. آنها فرزندان برومند خلقهای ایران و ایدئولوگهای انقلاب مشروطیت هستند. آنها از ایده‌نو ناسیونالیسم مترقی بورژوازی بمثابه اسلحه مبارزه علیه امپریالیسم، فتووالیسم و دیسپوتیسم شاه‌ی استفاده میکردند. طالبف تبریزی یکی از برجسته‌ترین و شاید برجسته‌ترین روشنگر انقلاب مشروطیت ایران است. همه روشنگران انقلاب مشروطه روح میهن دوستی، آزادی سیاسی و اقتصادی ایران را تبلیغ مینمودند و در عین حال غرور ملی خود را نیز حفظ میکردند. طالبف که در داغستان زندگی میکرد با آناخ و افکار ارزنده خود هم میهنانش را بخاطر آزادی و استقرار قانون بمبارزه دعوت مینمود.

طالبف در مقدمه جلد دوم اثر خود «سفینه‌ی طالبی» نوشت «من بنده که سالهاست از وطن دور افتاده‌ام دست تقدیر عنان بسوی غربت معطوف داشته است، باقتضای حب وطن که خود از ایمانست، پیوسته بیاد آن مشغوف بوده‌ام». «بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاك پاك تبریز

هستم. چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد^۱. طالب دربارۀ نقش دولتهای مستعمره دار غرب در عقب ماندگی کشورهای شرق نوشت «اکثر متمولین این مغربیان متمدن نمای خوش ظاهر و خلیق، مثل موش صحرا بی دور عالم میگردند و هر جا آکنده‌ی جدید از حیوانات ثروت پیدا کنند همراهان خود را دعوت میکنند بهرحیل بهروباهی که ممکن باشد رخنه بران آکنده بیاندازند و در مدت قلیلی هر چه هست و صدسال دیگر خواهد بود، بیرحمانه بپردازند بعد از آن بصورت انسان بر آیند و از مراعات حقوق دیگری و آزادی و برابری الحاق خوشایندی بسر آیند و حل و تصفیه‌ی مسایل متنازعه را مطلق در قوه‌ی خود وضع دیگری شناسند». طالب سپس مینویسد «هر ملتی که رجال متنفذ او زود باور ولین السعریکه و بی علم و بی تجربه و طلا دوست باشند با سر پنجه صیdafکن اقتدار استرلینگ و روبل و دلار و فرانک زودتر از دیگران شکار مینمایند^۲». ملکم خان نیز یکی از روشنگران نامی انقلاب مشروطه بود. او پس از اتمام تحصیل در پاریس بایران آمد و تشکیلات «فراموش خانه» را بوجود آورد که ایده‌ی قانون اساسی، دفاع از حقوق و مالکیت شخصی را تبلیغ مینمود. سپس سفیر دولت ایران در انگلستان گردید. ملکم خان در لندن با ایرانیهای مهاجر تماس گرفت و با همکاری آنها در سال ۱۸۹۰ بزبان فارسی روزنامه «قانون» را انتشار داد. روزنامه «قانون» در بیداری افکار روشنفکران و قشر بورژوازی مرفقی نقش بزرگی داشت. از این جهت دولت شاهی انتشار آنرا قدغن کرد. میرزا آقاخان کرمانی و جهانگیر صوراسرافیل و دیگر روشنگران در فورمه شدن ایدئولوژی ناسیونالیسم و افکار ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری شاهی نقش درخشانی داشتند. نظریات اجتماعی، سیاسی و فلسفی روشنگران خلیقهای ایران ایدئولوژی بورژوازی جوان ایران را غنی ساخت. این ایدئولوژی در دوران انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۵-۱۹۰۷) در مبارزه بین طبقات کهنه و فرسوده و طبته در حال ظهور- بورژوازی نقش مرفقی و مهمی را ایفا نمود.

پوسیدگی جامعه فئودالی ایران که بیش از دهه‌ها قرن از عمر آن میگذشت، بوجود آمدن بورژوازی تجاری و رشد نسبی خرده بورژوازی، ستم و استثمار و استعمار امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری، تأثیر افکار مرفقی

۱- سفینه‌ی طالبی. صفحه ۲۲۷.

۲- برخی بررسیمها در باره جهان بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران.

سال ۱۳۴۸. صفحه ۴۰۰

دمکراتهای روس و قفقاز و ایدئولوگهای ناسیونالیسم اروپای غربی، مقدمات جنبش ضد فئودالی، ضد دیکتاتوری شاهی را در اوایل قرن بیستم فراهم کرد. در سال ۱۹۰۶ آتش انقلاب بورژوا-دمکراتیک ایران شعله ور شد که دامنه‌ی آن تا سال ۱۹۲۲ ادامه داشت. آنچه در آنسال آغاز گشت انقلاب مشروطه بود که سر آغاز جنبشهای رهائی بخش ملی در آسیا گردید. در انقلاب مشروطه مانند قیام تنیا کو خلیقهای ایران با تفاق شرکت کردند. انقلاب مشروطه دومین وحدت داوطلبانه خلیقهای ایران علیه دیسپوتیسم و امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری بود.

حزب سوسیال دمکرات روسیه با تمام قوا با انقلابیون آذربایجان و گیلان یاری رساند و آنرا از دایره تنک بورژوازی بیرون کشید و مهر جنبش توده‌ای بر آن زد. ولی در تهران و نقاط دیگر ایران در رأس انقلاب مشروطه بورژوازی لیبرال و آریستوکرات و روحانیون قرار گرفته بودند و از این جهت بیشتر کارا کتر نوسان و سازشکاری داشتند. باید بحق گنت که انقلابیون تبریز که در رأس آنها «کمیته غیبی» قرار گرفته بود نقش مهمی در شکست ارتجاع داشت. از اینرو لنین در سال ۱۹۰۸ نوشت «وضع انقلابیون ایران در کشوریکه صاحبان هندوستان از یکطرف و حکومت ضد انقلابی روس از طرف دیگر که تقسیم آنرا بین خود شروع کرده‌اند، بسیار دشوار است. ولی مبارزه پیگیر در تبریز و افتادن مکرر ابتکار جنگی بدست انقلابیون که بنظر میرسد کاملاً شکست خورده‌اند نشان میدهد که کله گنده‌های طرفدار شاه، حتی با کمک لیاخوفهای روسی و دیپلماتهای انگلیسی باشدیدترین مقاومت از پائین روبرو میشوند. چنین جنبش انقلابی که میتواند در مقابل فشار ارتجاع مقاومت جنگی از خود نشان دهد و آنها را مجبور نماید که دست کم بسوی خارجیان دراز کنند سرکوب نخواهد شد و در چنین شرایطی کاملترین پیروزی ارتجاع ایران فقط آستانه‌ی عصیانهای جدید خلق خواهد بود»^۱.

مبارزه متحد خلیقهای ایران، خصوصاً قهرمانیها و جانبازیهای بهترین فرزندان آنها بسبب دخالت مستقیم امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری، ناپیگیری و نوسان رهبران انقلاب در تهران و غیره گرچه به هدف نهائی خود نرسید، ولی منشأ تحولات بزرگی در تمام شئون زندگی شهروند ایران گردید. انقلاب مشروطه نشان داد که خلیقهای ایران دارای ظرفیت بزرگ انقلابی،

۱- و. ای لنین. مجموعه اثرها. جلد ۱۵ صفحه ۶۰.

روحیه فداکاری و از خود گذشتگی و شایستگی فهم و درک مقتضیات زمان هستند و میتوانند از میان خود مجاهدین بزرگی مانند قهرمان جنبش مشروطه، سردار ملی و بسخن مطبوعات اروپا پوناچف آذربایجان و گاریبالدی ایران- ستارخان را پرورش دهند. انقلاب مشروطیت پایان دوران جنبشها برنگ مذهبی و آغاز ظهور آنها زیر درفش احزاب سیاسی بااهدافهای مشخص و معلوم اجتماعی و طبقاتی بود. انقلاب مشروطیت اهمیت و ارزش وحدت مبارزه خفتهای ایران را بار دیگر نشان داد و گویای اصل تجربه تاریخی «وحدت کن تا پیروزی گردی» بود.

بدینسان در قیام تنباکو و انقلاب مشروطیت مسئله ملی در کشور مطرح نشد، ولی مبارزه متحد خفتهای ایران علیه امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری شکل و ماهیت ملی داشت. زیرا خفتهای ایران فقط با راندن امپریالیستها میتوانند دولت ارتجاعی و مستبد شاهی را بعقب نشینی وادار کنند، رفورمهای اجتماعی- اقتصادی را انجام دهند و مجلس قانونگذاری را تشکیل دهند. بنابراین، مبارزه ضد فئودالی و ضد دیکتاتوری پیوند ناگسستنی با مبارزه علیه ستم ملی و فشار اقتصادی و سیاسی امپریالیستها داشت. علل مادی مطرح نشدن مسئله ملی در دو مبارزه ضد فئودالی و ضد امپریالیستی (قیام تنباکو و انقلاب مشروطیت) در آن بود که اولاً ملت در حین پیدایش بود و اولین گامهای شکل یابی را بر میداشت. زیرا مناسبات سرمایه داری در شمال عنقریب بوجود آمده بود. دوماً طبقات ارتجاعی فارس بمشابه ملت حاکم از نقطه نظر روند تاریخی تأیید نشده بودند و فشار ملی و اجتماعی بملل اقلیت بمفهوم واقعی کلمه وجود نداشت.

انقلاب مشروطیت با ائتلاف فئودالها با بورژوازی لیبرال و گشایش مجلس شورای ملی پایان یافت. ولی نیروهای آگاه و مترقی مبارزه خود را ادامه دادند. آنها در سال ۱۹۰۹ حزب دمکرات ایران را تشکیل دادند که دارای برنامه مترقی: تقسیم املاک بین دهقانان، ایجاد بانک کشاورزی، تشکیل ارتش ملی، برقراری تعلیمات اجباری، جدا کردن سیاست از مذهب و غیره بود. این حزب توانست ۲۸ نفر نماینده بدوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب کند و از تریبون مجلس خواستهای توده ها را اعلام و علیه دخالتهای استعمارگرانه امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری مبارزه کند. ورود ارتشهای دول متخاصم در اولین جنگ جهانی امپریالیستی بایران، تکان تازه ای بتوده ها داد. در اغلب نقاط کشور، خصوصاً در شمال و درین

ایلات جنوب مبارزه و مقاومت های مسلحانه آغاز شد. حزب دمکرات ایران در ابتدا حکومت موقت در قم و پس از شکست در کرمانشاه تشکیل داده و سپس اعضا و طرفداران آن پراکنده و عده ای نیز مجبور بمهاجرت شدند.

طبیعتاً انقلاب کبیر اکتبر در ایران بصورت تشکیل شوراهای سر بازان روس در شمال ایران تجلی نمود. این حادثه تاریخی به نیروهای انقلابی ایران تکان نسوی داد و حزب دمکرات بخصوص در تبریز نیروی تازه ای گرفت. با انقلاب کبیر شمال ایران یکباره از زیر فشار امپریالیستها آزاد شد و شعله های انقلاب اکتبر سراسر این منطقه را بجنبش تازه ای که در سطح عالیتری از جنبش مشروطیت قرار داشت بر خیزاند. فراخواندن ارتش روس از ایران و اشغال آذربایجان از طرف عثمانیه که قصد تجزیه و الحاق این منطقه را بدترکیه داشتند، شرایط نامساعد تازه ای را برای دمکراتهای آذربایجان و آزادیخواهان بوجود آورد. عثمانیه رهبران حزب دمکرات ایران را در تبریز از آنجمله خیابانی^۱ و عده ای از سران جنبش را دستگیر و تبعید کردند. پیشرفت ارتش سرخ در قفقاز، عقب نشینی ارتش انگلستان از باکو و فشار دولت جوان شوروی بعثمانیه برای تخلیه خاک ایران منجر بیرون رفتن نیروی عثمانی از آذربایجان گردید و بار دیگر شرایط مساعد برای جنبش در آذربایجان فراهم آورد. شب عید نوروز سال ۱۲۹۹ (۲۰ مارس ۱۹۲۰) میتینگ عظیمی با شرکت بیش از بیست هزار نفر بر رهبری شیخ محمد خیابانی در تبریز تشکیل گردید که باشعار «مرد باد امپریالیست انگلستان» خواهان خروج نیروهای انگلستان از ایران بودند. بادگان انگلیسی در تبریز شهر را تخلیه و عقب نشینی کرد، ولی شهر بانی رهبران جنبش را تحت فشار قرار داد. با وجود فشار شهر بانی و ارتجاع محلی، در هفتم آوریل ۱۹۲۰ تحت رهبری حزب دمکرات آذربایجان (بعلمت دور ماندن از مرکز حزب و نابسامانی آن در مناطق دیگر ایران بنام «فرقه دمکرات آذربایجان»

۱- شیخ محمد خیابانی یکی از مبارزین و مہلفین پر شور و میهن دوست انقلاب مشروطه بود. او یکی از فعالین حزب دمکرات ایران و نماینده دور دوم «مجلس شورای ملی» از طرف حزب بود. خیابانی از تریبون مجلس علیه قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و کابینه وثوق الدوله مبارزه و مہمیت آنرا افشاء نمود. خیابانی از خانواده خرد بورژوازی برخاسته بود و دارای افکار وایدنولوگی ناسیونالیسم مترقی بود. او یکی از بهترین ناطق، مبلغ، نویسنده وایدنولوگ خرد بورژوازی دوران خود بود.

نامیده میشد) در تبریز قیام بوقوع پیوست و طی دوروز تمام ادارات از جمله شهربانی بدست انقلابیون افتاد. امور قیام را در ابتدا هیئتی بنام «هیئت اجتماعی» بریاست خیابانی اداره میکرد. در بیستم ژوئن ۱۹۲۰ این هیئت منحل و حکومت ملی با برنامه ذیل تشکیل گردید: برچیدن سلطنت و برقراری جمهوری؛ نجات کشور از قید اسارت اجنبیها، خودمختاری آذربایجان و برقراری مناسبات سیاسی و بازرگانی با کشور شوروی. حکومت ملی بلافاصله بیک سلسله اصلاحات در زمینه فرهنگی، بهداشتی و غیره اقدام نمود. حکومت ملی زبان ترکی آذربایجانی را رسمی اعلام نمود و در مدارس بزبان مادری تدریس شروع گردید و نام آذربایجان را نیز آزادستان گذاشت.

پیشرفتهای حکومت ملی در تبریز نمیتوانست دولت مرکزی را نگران نکند و او را ابتلاش نیاندازد. پس از نیرنگهای بسیار، دولت مرکزی مخبر السلطنه را که یکی از دمکراتهای سابق بود بسمت استانداری آذربایجان انتصاب و بتبریز اعزام شد. خیابانی باو اعتماد کرد و مخبر السلطنه آزادانه وارد تبریز شد. او با استفاده از نیروی خلع سلاح نشده قزاق و خیانت فرمانده ژاندارمری، خیابانی را غافلگیر کرد و این انقلابی پرشور و نترس در ۲۲ شهریورماه ۱۲۹۹ بدست قزاقها شهید شد. با کشته شدن خیابانی قیام سرکوب گردید، ولی صحنه زرین در تاریخ مبارزات انقلابی شهروندان ایران و بخصوص آذربایجان گشود.

قیام خیابانی در تبریز یکی از حلقه‌های مبارزه خلقهای ایران علیه امپریالیسم انگلستان و دولت ارتجاعی ایران بود. مبارزه میرزا کوچک خان در گیلان، کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان، قیام خداوردی در شیروان، مبارزه خونین و حماسه انگیز تنگستانیها برهبری سرگرد پسیان در جنوب و غیره مبارزاتی بودند که از نقطه نظر ماهیت طبقاتی (در راس این مبارزات قشر خرده بورژوازی و بورژوازی تجاری بودند) و خصمت ضد امپریالیستی مشابه هم بودند. قیام خیابانی فزون بر ماهیت ضد امپریالیستی، خصمت ملی نیز بخود گرفت. او در روزنامه «تجدد» ارگان فرقه دمکرات آذربایجان نه فقط دخالت امپریالیسم انگلستان را در امور ایران و نقش خائناندهی کابینه و ثوق الدوله را افشا مینمود و نیز مسئله خودمختاری آذربایجان و تشکیل دولت ملی بورژوازمکراسی آذربایجان را مطرح مینمود و آنرا در مدت عمر سه ماهه‌ی حکومت ملی تاحدودی بمورد اجرا گذاشت. بنابراین، برای اولین بار در مبارزات رهائی بخش خلقهای ایران، مسئله ملی در چارچوب یک ملت در

قیام خیابانی مطرح شد و براساس آن دولت ملی آذربایجان (آنهم فقط در تبریز) تشکیل یافت. گرچه خیابانی طرفداران اومسئله ملی را در آذربایجان از نقطه نظر منافع خرده بورژوازی مطرح و در داخل آن کوشش و مبارزه مینمودند، ولی در آن شرایط تاریخی از نقطه نظر ترکیب و مناسبات طبقات جامعه ایران بطور عام و آذربایجان بطور خاص و سطح رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی شهروندان کشور پدیده‌ی نو و مترقی بود.

شکست قیام خیابانی، کلنل محمد تقی خان، خداوردی و دلاوران تنگستان دارای سببهای مشابه: دخالت مستقیم امپریالیست انگلستان، بی تجربگی رهبران مبارزه، پائین بودن سطح آگاهی سیاسی و طبقاتی توده‌ها نبودن طبقه کارگر بمثابه طبقه و شرکت نکردن فعال او در مبارزه و غیره بودند. ولی مهمترین سبب شکست در نبودن وحدت و همکاری فکری و عملی بین جنبشهای انقلابی بود. خیابانی نه فقط با جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری شاهی سایر نقاط ایران هیچ رابطه‌ای برقرار نکرد، حتی با سایر نقاط آذربایجان نیز تماس نداشت.

خیابانی با وجودیکه سیاستمدار خوبی بود، ولی بواسطه تسلط افکار خرده بورژوازی، او نقش حلال توده‌ها را در تاریخ و انقلابات اجتماعی نمیفهمید و از اینرو با آنها بای اعتمادی برخوردار میکرد. خیابانی توده‌ها را بی سواد و فاقد شعور و آگاهی سیاسی میدانست. او قوه بالفعل و نیروی محرک آنها را درک نمیکرد. در مقاله خود در روزنامه «تجدد» نوشت «توده‌ی ساده برده‌ی موهومات است. اگر توده‌ی ساده بخوابد برای همیشه میخوابد، ولی وقتی بیدار میشود، در آنوقت عمل تدریجی را درک نمیکند». خیابانی بطور کلی مخالف مبارزه قهری بود. او بیشتر هم «خود رابه تصور» واهی که گویا از طریق مذاکره و صلح میتواند رضایت دولت مرکزی را در شناخت حکومت ملی آذربایجان جلب کند صرف مینمود. او در این راه نیز جان خود را باخت و قیام هم شکست خورد. تمام این کمبودها ناشی از کاراکتر و خصمت طبقاتی خرده بورژوازی خیابانی بود.

در جریان جنگ اول امپریالیستی جهانی که دول متخاصم بیطرفی ایران را نقض و کشور را اشغال کردند، جنبش وسیعی علیه نیروهای اشغالگر پدید آمد. لبه تیز این جنبش متوجه نیروهای انگلستان و روسیه تزاری - دو دشمن دیرین توده‌های ایران و انقلاب مشروطیت بود. میرزا کوچک خان که یکی از مبارزان دوران مشروطیت بود در رأس گروهی از آزادیخواهان

گیلان علیه ارتش روسیه تزاری برپاخواست. او برحسب شرایط، گاه بصورت انقلابی دوآتشه و زمانی در حال نوسان و عقب نشینی در جنگل و اطراف رشت مستقر و مبارزه مینمود. هنگامیکه ارتش سرخ تمام قفقاز را از نیروی خارجی و ارتجاع داخلی پاک کرد، ارتش انگلستان مجبور شد که از قفقاز فرار و بانزلی برود. ارتش سرخ آنها را تعقیب نمود و وارد انزلی گردید. در انزلی سپاهیان هندی ارتش انگلستان و قزاقهای ایران حاضر نشدند که با ارتش سرخ بجنگند. لذا نیروهای انگلیسی ناگزیر شدند که انزلی و به تمام نقاط گیلان را در حال فرار تخلیه کنند.

بعد از فرار نیروهای انگلیسی عده‌ی زیادی از ثروتمندان و مرتجعین محلی نیز از گیلان فرار کردند و میرزا کوچک خان در حالیکه عده‌ای از سربازان ارتش ایران بوی پیوسته بودند از جنگل برشت حمله نمود و شهر را اشغال کرد. پس از چندی دولت موقت انقلابی جمهوری گیلان بریاست کوچک خان تشکیل گردید و ازنام دولت و شهروند گیلان تلگراف تبریکی دایر بر موفقیت مبارزه بلنین مخابره نمودند. سپس در گیلان جبهه واحد مرکب از گروه‌های مختلف: گروه کوچک خان (بورژوازی تجاری و زمینداران کوچک)، گروه روشنفکران خرده بورژوازی برهبری احسان اله خان، گروه کردها برهبری خالو قربان (اغلب آنها کارگران کشاورزی بودند که در زمینهای ثروتمندان گیلان کار میکردند) و گروه کمونیستهای ایران.

از ۲۰ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی کنگره اول حزب «عدالت» (نخستین گروه «عدالت» برهبری رفیق اسداله غفارزاده کارگر معادن نفت باکو در اردیبهشت ۱۲۹۶ در باکو تشکیل شده بود) تشکیل یافت و نام حزب کمونیست ایران گرفت. کنگره شعار و برنامه حداقل حزب را برای مدت کوتاه تصویب نمود: مبارزه علیه امپریالیستها و دولت شاهي و خانها و زمینداران بزرگ، طرفداری کردن از کوچک خان و تشکیل جبهه واحد. کنگره کمیته مرکزی حزب را نیز انتخاب نمود.

موضوع سخن ما درباره مسئله ملی است و از اینرو درباره‌ی طرح مسئله ملی در برنامه حزب کمونیست ایران صحبت خواهیم نمود. ماهیت طبقاتی گروههای جبهه واحد طوری بود که نمیتوانستند با خط مشی و برنامه حزب کمونیست موافقت و همکاری نمایند. از اینرو بورژوازی تجاری و زمینداران کوچک خان را تحت فشار قرار دادند که حزب کمونیست را منحل کند. کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز در ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۰ در

نتیجه فشار جناح چپ و حزب تصمیم گرفت که کوچک خان را از ریاست دولت برکنار کند. این تصمیم بسیار نادرست بود، زیرا منجر به تلاشی جبهه واحد گردید. کوچک خان رشت را ترك نمود و با گروه خود به شهر فومن در جنگل رفت. در نتیجه، بورژوازی و خرده مالکین از انقلاب دور شدند و با خود عده‌ای از دهقانان را نیز همراه نمودند، بدین ترتیب جبهه واحد از هم پاشید و گروههای متحد سابق در برابر هم قرار گرفتند. در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ احسان اله خان و خالو قربان با توافق جناح چپ حزب کمونیست، طرفداران کوچک خان را در رشت و انزلی دستگیر نمودند و در رشت دولت نوی بریاست احسان اله خان تشکیل دادند. کارهای آوانتوریستی احسان اله خان و تصمیمات و اقدامات نادرست سیاسی و اقتصادی دولت او، گروههای جبهه واحد را بکلی از هم دور نمود که نه فقط برای مبارزه انقلابی گیلان، بلکه تمام ایران نتیجه نساء طلبی بیمار آورد. جناح آگاه حزب کمونیست بادرک سیاست نادرست دولت احسان اله خان نه فقط با او، حتی در داخل حزب، علیه جناح چپ و حزب مبارزه مینمود.

به مبارزه جناح آگاه حزب، کنگره کمونیستهای خلقهای شرق که در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو تشکیل شد، کمک فکری نمود. در سال ۱۹۲۱ پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تشکیل شده و حیدر عموقلی را به صدارت رهبری حزب انتخاب نمود. کمیته مرکزی نوین حزب کمونیست ایران بر اساس تزه‌های لنین در باره جنبشهای رهائی بخش ملی، با تجزیه و تحلیل واقعیت اجتماعی - اقتصادی و ترکیب و تناسب طبقاتی جامعه ایران، برنامه دقیقی بنام «تزه‌های حیدرخان» تنظیم کرد. تزه‌های حیدرخان در تاریخ احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای شرق، اولین برنامه کاملی است که بر اساس اصول لنینی تنظیم شده بود. ولی «تزه‌های حیدرخان» دو نقصان جدی داشت. اولاً، تزه‌ها رژیمونی انقلاب رهائی بخش ایران را خرده بورژوازی معین کرده بود. دوماً، مسئله ملی و خودمختاری ملل در برنامه مطرح نشده بود. بنظر ما مسئله ملی در برنامه حزب کمونیست «تزه‌های حیدرخان» بعقل زیرین طرح نشده بود ۱- در آلمان ملت هنوز بطور مشخص فورمه نشده بود. ۲- مبارزه برای خودمختاری بطور حاد در برابر خلقهای ایران قرار نگرفته بود. در قیام خیابانی نیز خودمختاری آذربایجان را عده‌ای روشنفکر و قشر بورژوازی تجاری، خصوصاً در تبریز خواهان بودند. ۳- بخلقهای ایران از آنجمله آذربایجان از طرف حکومت تهران و یا خلق فارس ستم ملی وارد نیامد. در

مدارس (مکتبهای قدیمی) آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی تدریس میشد و خط نوشتن نیز ترکی بود. فزون بر این، در اندرون شاهان قاجار که بر کشور حکومت میکردند از قبیله ترک بودند و زبان مادری آنها نیز ترکی بود. ۴- حزب کمونیست ایران دوران طفولیت خود را میگذراند و اغلب اعضای رهبری حزب دانش کافی مارکسیسم لنینیسم را نداشتند و از اینرو روند تشکیل ملت ورشد قانونی آنرا نمیدیدند. بنابراین، نمیتوانستند اهمیت و نقش مسئله ملی را در حل تضادهای عمده‌ی خلقهای ایران - تضاد بین دهقانان و مالک و بین کار و سرمایه - را درک کنند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در ۴ ژانویه ۱۹۲۱ در قطعنامه خود مهمترین و والاترین وظایف انقلابی روز را بشرح زیر تعیین کرد: «۱- مبارزه برای آزادی ایران از یوغ امپریالیستهای انگلستان. ۲- سرنگون کردن حکومت شاهی که ایران را یاب و روسیه تزاری و یا بانگلستان میفرودشد. ۳- اعلام جمهوری واحد و تقسیم ناپذیر ایران. ۴- آزاد کردن دهقانان از ستم زمینداران و بهبودی وضع آنها بحساب اربابان زمین. ۵- تشکیل ارتش ملی بخاطر مبارزه علیه امپریالیستهای اجنبی و حفاظت و نگهداری وحدت جمهوری ایران.» ۱- بدین روال، در برنامه حزب کمونیست ایران و در وظایف مبرم مبارزه، به مسئله ملی توجه نشده بود. این یکی از اشتباهات حزب کمونیست ایران بود. علیرغم آنکه در آنزمان ایده ناسیونالیسم بطور کلی نفوذ بسیار محدودی در بورژوازی ملی تجاری و اغلب روشنفکران داشت، ولی حزب کمونیست با طرح مسئله ملی نمیتوانست آنها را بجهت واحد ضد امپریالیستی و ضد حکومت شاهی جلب کند. در حالیکه حزب کمونیست ایران با تمام نیرو و کوشش میکرد که جهت واحد را بمثابة نیروی حلال مبارزه از نو تشکیل دهد و از اینرو تمام نیروهای مترقی ایران: کارگران، دهقانان و بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را بوحث دعوت میکرد. اگر مسئله ملی در برنامه حزب کمونیست مطرح میشد، میتوانست در جلب بورژوازی ملی و خرده بورژوازی خلقهای ایران به جهت واحد نقش مشخصی را ایفا نماید. ولی این اشتباه و مسئله هژیمونی جنبش در کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۷ در ارومیه تشکیل شد اصلاح گردید. در کنگره دوم حزب کمونیست در مورد مسئله ملی ذکر گردید: «ایران کشوریست که در آن ملل

۱- روزنامه «پراودا» از ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱

بسیاری زندگی میکنند. در داخل مرز آن کردها، ترکمنان، اعراب، ترکان و آرامنه زندگی میکنند. حادثترین مسئله، مسئله اعراب و کردان است. در میان کردان و اعراب کارزار گسترده و حساب شده‌ای از جانب عوامل انگلیسی براه افتاده است.

اعراب عمدتاً در جنوب ایران، در ایالت خوزستان که سابقاً هم مرز بین النهرین، تحت قیمومیت انگلستان بود زندگی میکنند. باین سبب عوامل انگلیسی، اعراب متقیم ایران را فرامیخوانند تا به اعراب بین النهرین ملحق گردند. بدینوسیله انگلستان میخواهد عربستان (خوزستان) ایران را بچنگ آورد. افزون بر این، بدین ترتیب راه هندوستان نیز میبایست در امنیت کامل قرار گیرد. اما برای ایران این امر بمعنی از دست دادن بنادر جنوبی کشور است. تقریباً شبیه همین تحریکات از جانب انگلستان در میان کردان صورت میگیرد. بخشی از کردان در منطقه ایران و برخی دیگر در منطقه ترکیه زیست میکنند. نظریه دایر بر وحدت دوی بخش کردستان در یک حکومت ملی در میان کردان محبوبیت بسیار دارد. امپریالیسم انگلیس از این موقعیت سوء استفاده کرده تا شوونیسم کردان را شعله‌ور سازد و از مبارزه آنان علیه دول ایران و ترکیه حمایت مینماید. انگلیسیها در صدد این اند که حکومت مجزای کردان را تحت قیمومیت انگلستان پدید آورند...

حزب کمونیست ایران با این وظیفه جدی روبروست تا این برنگ بینهایت مهم را از دست انگلیسیها بر بیاورد. این مراد زمانی بر آورده خواهد شد که حزب مصممانه راه لنینی را برگزیند. کنگره حزب تصویب کرد که حزب باید مجدداً راه حل مشترک همه احزاب کمونیست، یعنی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی کامل را اختیار کند. حزب کمونیست ایران باید بکوشد در تمام سازمانهای موجود ملی که کارگران و عناصر دهقانی دمکرات را در برمیگیرند رخنه کند و این عناصر را بر اساس خواستهای ملی انقلابی سازمان دهد. حزب باید در میان توده‌های زحمتکش درباره مقاصد غارتگرانه امپریالیستهای انگلیسی بکار روشنگری پردازد. حزب باید توده‌ها را روشن سازد که بدون واژگون ساختن نظم حاکم، اقلیتهای ملی ایران نمیتوانند راه اکتشاف فرهنگ ملی و استقلال ملی را بیمایند. ۱ قطعنامه حزب کمونیست

۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران

درباره مسئله ملی گواهی می‌دهد که حزب، با دانش به خصوصیات ملل ایران و براساس اصل لنینی به مسئله برخورد نموده و برای اجرای آن میکوشد.

پیروزی ارتش سرخ در قفقاز و ترکستان و گریختن نیروهای انگلستان و ضد انقلابی سبب رشد مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و دیکتاتوری شاهی شد. رشد و گسترش مبارزه‌ی توده‌ها منافع امپریالیستهای انگلستان را در ایران و بطور کلی در آسیای نزدیک به خطر انداخت. مبارزه علیه قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران و عامل آن کابینه و ثوق الدوله، روز بروز شدت میافت. انقلاب گیلان و قیامهای مسلح در ارتش ایران نظیر قیام سروان لهماک افسر ژاندارمری در بجنورد، قیام سرگرد لاهوتی در تبریز، قیام پادگان سلماس و غیره علیه دخالت انگلیسیها در امور ایران و حکومت سرسپرده شاهی یکی پس از دیگری رخ میداد، هر چند که دولت بیاری مادی و تسلیحات انگلستان توانست قیامها را سرکوب کند، ولی نارضایتی مردم هر روز زیادتر میشد.

بدین سبب امپریالیستهای انگلستان تصمیم گرفتند که با کودتای نظامی دولتی بسرکار آورند که بتواند اولاً، مانع نفوذ افکار کمونیستی بایران و از طریق ایران به هندوستان و کشورهای عربی گردد. دوماً، بوسیله دولت دست نشانده، اقتصاد و سیاست ایران را تابع منافع خود نمایند. از اینرو در تهران بطور مخفی «کمیته‌ی آهنین» برهبری آگست معروف انگلستان سیدضیاءالدین - طباطبائی تشکیل دادند. بدستور انگلیسیها، سیدضیاءالدین با فرمانده هنگ قزاق ایران سرهنگ رضاخان ارتباط برقرار نمود. در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ هنگ قزاق بفرماندهی رضاخان تهران را اشغال کرد و با کودتای نظامی دولت را برکنار و سیدضیاءالدین را بریاست دولت برگمارد. انگلیسیها برای فریب افکار مردم و تثبیت احترام سیدضیاءالدین ناگزیر معاهده ۱۹۱۹ را بوسیله او لغو کردند. ولی سیدضیاءالدین نمیتوانست در مقابل سیاستمداران کهنه کار نظیر قوام السلطنه، منیرالدوله و غیره و همچنین فرماندهان قزاقها، در درجه اول سرهنگ رضاخان (پس از کودتا او درجه سرتیپی گرفت) عرض اندام کند و اهداف امپریالیستهای انگلستان را عملی نماید. از اینرو امپریالیستهای انگلستان رضاخان را بجای او نامزد کردند و با تمام نیرو، بحیله، نیرنگ، تهدید، تطمیع و غیره ابتدا به نخست وزیر و سپس به شاهی ایران رساندند.

پس از رسیدن رضاخان بشاهی، دولت انگلستان بانرمش و تاکتیک دقیق بتدریج اهداف خود را بوسیله رضاشاه: ۱- از بین بردن انقلاب گیلان ۲- ممانعت از نفوذ افکار کمونیستی در ایران ۳- از بین بردن وحدت عملی خلقهای

ایران را بمورد اجرا گذاشت. رضاخان با استفاده از اختلاف بین گروههای انقلابی در گیلان توانست با اعزام ارتش مسلح به سلاحهای انگلیسی، ارتش انقلاب را خاموش کند. رضاشاه تمام رهبران حزب کمونیست را که در ایران بودند و همچنین عده‌ای از فعالین حزب را دستگیر نمود و عملاً حزب را نابود کرد و بدین طریق نشر افکار کمونیستی را از بین برد. وظیفه سوم که بسیار مهم و در عین حال دارای اهمیت زیادی برای انگلیسیها و ارتجاع ایران داشت، بادقت بیشتری عملی شد. زیرا وحدت خلقهای ایران که در روند فورمه شدن ملت بودند. خطر بزرگی برای منافع امپریالیستها و طبقه حاکمه ایران داشت، باید به هر طریق و وسیله‌ای بود آنرا نابود کرد. بهترین وسیله انداختن نفاق ملی بین ملل ایران بود. بدین طریق، از آغاز سلطنت رضاخان بدستور امپریالیستها، سیاست ضدیت و نفاق بین ملت‌های ایران اجرا گردید که با منافع طبقاتی سرمایه داران اریستوکرات و زهینداران بزرگ مطابقت میکرد.

راز و سلاح نابودی ملت‌ها اینست: «فرهنگ ملی کدهویت ملی است نابودکن، تا توانی ملتی را نابود کنی» از اینرو طبقات حاکمه وابسته با امپریالیسم انگلستان شونیسیم فارسی را درست کردند و تمام ایران را با آن آلودند و زبان فارسی را زبان رسمی تمام ملل ایران اعلان کردند. ملت‌های ایران از ابتدائی ترین حقوق خود، حق تعلیم و تدریس زبان خود محروم ماندند و جلو رشد فرهنگ آنها را گرفتند. کودکان این ملت‌ها از همان دوره دبستان بدون تسلط بزبان مادری خود مجبور به تحصیل زبان فارسی شده و بدشواری رشد مینمودند. روشنفکران ملل اقلیت چه بسا سعی میکردند تا بجهت زبان مادری خود را فراموش کنند، تا در مجمع فارس زبانان مورد تمسخر قرار نگیرند. حتی عده‌ای خود را بجای فارس جازده تا از تبعیض مصون بمانند. شعرا و نویسندگان ملل اقلیت مجبور شدند بزبان فارسی سرایند و نویسند. آنها با آفریده‌های خود زبان و فرهنگ فارسی را یاری کردند و از آن ثروت زبان و فرهنگ مادریشان بی نصیب ماندند. فزون بر این، دولت مرکزی ایران با اشکال مختلف مانع رشد اجتماعی و اقتصادی ملل محروم ایران گردید. در سال ۱۹۲۲ در شهر تبریز ۳۸۱ صنایع کوچک دستی و کارگاههای بافندگی و ریسندگی بود که در آنها بیش از ۲۲ هزار نفر کار میکردند. اسلطان زاده.

۱- م. س. ایوانف. طبقه کارگر ایران کنونی. ص. ۱۲۲ چاپ مسکو
بزبان روسی سال ۱۹۶۹

یکی از رهبران حزب کمونیست ایران در کتاب خود «ایران» نیز نوشت «تبریز در آن زمان یکی از شهرهای پیشرفته اقتصادی بود.»^۱ س. ایوانف، در کتاب خود «طبقه کارگر ایران کنونی» مینویسد که «تا سال ۱۹۲۰ تبریز یکی از مراکز عمده و بااهمیت تمرکز کارگران مزدگیر بود و اکنون از این نقطه نظر عقب مانده است. حال صدها هزار آذربایجانی در جستجوی کار به استانهای ایران مهاجرت میکنند و در تمام نقاط ایران پراکنده هستند.»^۲ با چنین برنامه آگاهانه اقتصادی، سرزمین ملتهای ستم زده ایران را عقب افتاده نگه داشتند. هدف از اجرای این برنامه آنست که اولاً، مانع رشد کمی طبقه کارگر - پیشروترین، پیگیرترین و مبارزترین نیروی اجتماعی ملل محروم شوند، دوماً، نیروی کاری ملل ستم زده را وادارند که برای جستجوی کار بسایر نقاط کشور که با عرف و عادات و روحیه اهالی مجلسی آشنا نیستند عزیمت کنند و بدین وسیله آنها را پراکنده و مانع تشکیل شوند. چنین تعدی و تحقیر به ابتدائی ترین حقوق ملل ایران در نیمه دوم قرن بیستم انعکاسی از ستم ملی است که ارکان رژیم ایران را از آغاز سلطنت پهلوی تا کنون تشکیل داده است.

هرچقدر مناسبات سرمایه داری در کشور رشد می یافت، نه فقط روند فورمه شدن ملتها در ایران تسریع میگردد، ستم ملی نیز زیادتر و در نتیجه احساسات و غرور ملی ملل محروم جریحه دارتر و نفاق بین آنها عمیق تر میگشت.

حکومت دیکتاتوری رضاشاه با سیستم پلیسی خود از هر گونه اجتماع ولو بعنوان مذهبی جلوگیری نمود و هر جنبشی را هر قدر هم کوچک بود با زندان و اعدام سرکوب کرد. برای غیر «قانونی» کردن هر گونه جنبشی، «قانون» کذائی سال ۱۳۱۰ در مجلس دستوری رضاشاه علیه جنبش کارگری به تصویب رسید. ۳ براساس این قانون، پلیس رضاشاه، دکتر ارانی و رفقای او را (معروف به ۵۳ نفر) دستگیر نمود و در «محاكمه» فرمایشی بزندانی محکوم کرد و ارانی را پس از ۳ سال در زندان کشت.

۱- ا. سلطانزاده. ایران. ص ۷۷ چاپ مسکو بزبان روسی سال ۱۹۲۴

۲- م. س. ایوانف طبقه کارگر ایران کنونی. ص ۱۲۶

۳- تصویب قانون ضد کمونیستی معروف به قانون «سیاه» که بموجب آن هر کس گروه و سازمانی را تشکیل دهد و یا عضو آن گردد که دارای مرام اشتراکی باشد از ۳ تا ۱۰ سال بزندانی محکوم میشود.

در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ با ورود نیروهای متفقین بایران، رضاشاه سرسلسله خاندان پهلوی از ترس مردم فرار کرد. دیکتاتوری ۲۰ ساله او پایان یافت و در نتیجه در ۲۸ شهریورماه زندانیان سیاسی از زندان آزاد شدند. در ۷ مهرماه ۱۳۲۰ عده ای از رفقای دکتر ارانی باتفاق چندتن از کمونیستهای ایران جلسه موسسان حزب توده را تشکیل و کمیته مرکزی موقت آنرا بریاست شاهزاده سلیمان محسن اسکندری انتخاب نمودند. بنابراین حزب توده در آتش مبارزه متولد نشد و او مولود مبارزه کار و سرمایه، مالک و دهقان نبود، بلکه روز پس از آزاد شدن ۵۳ نفر از زندان، بدون هیچ تدارک و آمادگی ایدئولوژی سیاسی آنرا از «بالا» تشکیل دادند. تا سوم شهریور ۱۳۲۰ دیکتاتوری رضاشاه تمام جنبشهای آزادیخواهی را از بین برده بود. با سوم شهریور نسلی چشم و گوش بسته، نسلی که از گذشته نزدیک خود یعنی از انقلابات مشروطه، گیلان، قیامهای خیابانی، کلنل محمد تقی خان و غیره کاملاً بی خبر بود و خود نیز جنبش و مبارزه سیاسی را ندیده بود رو برو شد. ۵۳ نفر نیز جزارانی و کامبخش (این دو نفر عضو حزب کمونیست ایران بودند، ولی فاقد تجربه و یراتیک عملی مبارزه بودند) نه فقط عضو تشکیلات و یا سازمان سیاسی نبودند، بلکه هیچکدامشان از هیات توده برنخاسته بودند و با محرومیتها، مشقات و مرارتهای زندگی اجتماعی و اقتصادی زحمتکشان کوچکترین آشنائی نداشتند و خواستهای آنها را درک نمیکردند. عللی که یکعده شاهزاده، فنودالزاده، اعیانزاده در اروپا تحصیل کرده را به محافل ارانی جلب نمود، خصوصیات طبقاتی آنها نبود، بلکه بیشتر و در درجه اول حس میهن دوستی آنها بود. زیرا آنها که به فرهنگ و دمکراسی بورژوازی کشورهای پیشرفته اروپا آشنا شده بودند، لذا نمیتوانستند با دیکتاتوری خفقان آور رژیم رضاشاه همساز شوند. از اینرو آنها طرفدار تجدید و آزادی ملی بودند. بزرگ علوی یکی از ۵۳ نفر که تا پانزدهم ۱۵ بقایای کمیته مرکزی حزب توده در مردادماه ۱۳۵۴ عضو مشاور کمیته مرکزی بود، در کتاب خود «۵۳ نفر» نوشته است: «اگر زمامداران دوره سیاه نهضت ۵۳ نفر را یک نهضت کمونیستی قلمداد کرده اند، تنها این ادعای آنها به هیچ وجه دلیلی نیست که واقعاً این نهضت جریان کمونیستی بوده است... اگر حزب کمونیست در ایران وجود داشت تا آینده با حکومت رضاخان مخالف بود، ۵۳ نفر نیز مخالف بودند. بنابراین فقط مخالفت ۵۳ نفر با حکومت رضاخان دلیل

کمونیست بودن آنها نبوده است»^۱. درباره ۵۳ نفر و رهبری حزب توده ایران در جلد دوم «اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» بطور مبسوطی نوشته شده است. ولی بواسطه رابطه‌ی فکری آنها با مسئله ملی، مجبوریم درباره گذشته و حال آنها مختصراً بنویسیم. اینرا هم قید میکنیم که از دومدراك تاریخی حزب توده ایران «تحلیلی از اوضاع حزب» و «حرف حسابی ما چیست» از کتاب نامبرده استفاده کرده‌ایم.

در ۱۰ مردادماه ۱۳۲۳ اولین کنگره حزب توده ایران تشکیل گردید و کنگره برنامه و اساننامه‌ی حزب را تصویب نمود. ولی در برنامه ایدئولوژی و ابتراتی حزب ذکر نشده بود. از اینرو ماهیت طبقاتی حزب نیز مشخص نبود. لذا چنین حزبی نمیتوانست بمسئله ملی که از مسائل بسیار مهم انقلاب پرولتاری و رهائی بخش ملی است توجه کند و لزومیت حل صحیح آنرا درک نماید. رهبری حزب توده تا قبل از کنگره دوم هیچوقت نمیگفتند که حزب توده، حزب طبقه کارگر است، بلکه در مقدمه نشریه هیئت اجرائیه حزب توده در سال ۱۳۲۶ در جزوه «حرف حسابی ما چیست» حزب توده را حزب دموکراتیک ملی، متحد، مترقی و آزادیخواه معرفی میکردند. در اینجا برای خواننده سؤال پیش میاید، پس چرا حزب توده با سرعت زیاد رشد نمود و نیرومندترین حزب ایران گردید. جواب این سؤال را رهبری حزب توده در نخستین نشریه خود بنام «تحلیلی از اوضاع حزب» منتشره در سال ۱۳۲۶ چنین میدهد «جنگ بین الملل دوم اثرات بس قوی در ایران داشت. شکست فاشیسم و بالارفتن حیثیت سوسیالیسم با آشکار شدن ناتوانی دستگاه سرمایه‌داری جهانی و سیاست استعماری و جنبش وسیع ملتها برضد فاشیسم و امپریالیسم، افراد توده کشور ما را بشدت تکان داد. در اثر رفتن شاه و درهم شکستن زنجیرهای استبداد ۲۰ ساله او ملت‌ها (تکیه از ماست) امکان وسیعتری یافت تا متشکل شود و در راه نجات خود و تأمین حقوق خویش قدم بردارد... تمام این عوامل نه فقط پیدایش حزب بلکه بر شد سریع آن کمک کرد. پیروزمندی نهضت‌های چپ در جهان و گنجی و سرآسیمگی نیروهای ارتجاعی در ایران که در مقابله بانهضت‌های مترقی آماده و مجهز نبودند، موجب شد که این رشد بیش از اندازه عادی سریع باشد»^۲. در حقیقت رهبری حزب توده

که ابتدائی‌ترین آگاهی از تاریخ مبارزات ایران، خصوصاً حزب کمونیست ایران و برنامه معروفش «تزه‌های حیدرخان» نداشت، فزون بر این مناسبات طبقاتی و تضاد اجتماع ایران را نمیشناخت و دقیق‌تر بگوئیم، درک نمیکرد، لذا نمیتوانست در رشد حزب و نهضت نقشی داشته باشد. در صورتیکه به علل ذکر شده، آنها در مواردی نیز ترمز رشد حزب و نهضت میگردیدند. رهبری حزب توده بعد از شکست نهضت آذربایجان (در این باره بعداً خواهیم نوشت) در دفاع از انتقاداتی که از آنها میشد ناگزیر حقیقتی را در کتاب «تحلیلی از حزب» نوشتند «... نه فقط توده حزبی، بلکه دستگاه رهبری حزب که این همه مورد توقعات عریض و طویل انتقاد کنندگان است تجربه نداشت و... بهترین افراد امروزی در آغاز حتی از قواعد اداره‌ی یک حوزه بیخبر بودند. حزب فاقد رهبری کار کشته بود. دانستن حقایقی که در کتب مندرج است اگر چه بسیار لازم است، ولی کافی نیست که حزبی بتواند حوادث را در واقعیت بغرنج و درهم برهم آن بدرستی درک کند... دستگاه رهبری که هنوز می‌بایستی خودش اداره‌ی حزب را بیاموزد، نمیتوانست اجراکننده‌ی نقشه‌های مرتب و منظم باشد!» این مطالب را رهبری حزب توده، یعنی عمده‌ترین ۵۳ نفر پس از ۶ سال آزادی از زندان و فعالیت سیاسی مینویسند. کسانی که بالفبای اصول حزبی آشنا نبودند، پس چرا حزب تشکیل دادند و رهبری آنرا عهده‌دار شدند؟ آیا حزب از نقطه نظر آنها موسسه فرهنگی و یا جمع آمد بحث و انتقاد بود و یا اینکه محل تشکل نیروهای پیشرو و مبارز اجتماع بخاطر حل تضادهای اجتماع است؟ این سئوالها با ایدئولوژی حزب و ماهیت طبقاتی آن پیوند ناگسستنی دارند.

هیئت اجرائیه حزب توده ایران پس از وقایع آذربایجان در جزوه «حرف حسابی ما چیست» ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی خود و حزب را صریحاً مشخص میکند و مینویسد: «هدف حزب توده ضامن منافع هیچ طبقه اجتماعی نیست... حزب توده نتیجه تعیین عامل برقرار نمودن آزادی و تعیین عامل حفظ منافع کلیه طبقات ملت ایران است (تکیه از ماست) و قتی که حزبی علیه منافع هیچ یک از طبقات جامعه ایران، حتی بورژوازی کمپرادور و فئودال و مالک نباشد، در این صورت چنین حزبی با هیچ کدام از طبقات اجتماعی تضاد

۱- تحلیلی از اوضاع حزب. ص ۲۰

۲- حرف حسابی ما چیست. سال ۱۳۲۶ ص ۳۹

۱- بزرگ علوی. «۵۳ نفر» ص ۱۷۵ - ۱۷۶

۲- تحلیلی از اوضاع حزب. سال ۱۳۲۶ ص ۶ - ۷

ندارد، زیرا آن عامل حفظ منافع کلیه طبقات است. فزون بر این، چنین حزبی برای جامعه نو و مترقی نمیتواند مبارزه کند، زیرا با منافع طبقات بالائی مغایرت دارد. بدین روال، رهبری حزب توده پس از ۶ سال فعالیت سیاسی ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی خود را بنحو روشنی مشخص نمود.

ولی آقای کیانوری در مقاله خود «چریکها و حزب طراز نوین طبقه کارگر» مندرجه در شماره ۶ مجله «دنیا» از سال ۱۳۵۴ مینویسد: «ماده اول برنامه حزب توده ایران که به تصویب پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی رسید میگوید: «حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است جهان بینی حزب توده ایران مارکسیسم-لنینیسم است و هدفهای دور و نزدیک و مشی سیاسی و سازمانی اش از انطباق خلاق این جهان بینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژه جامعه ایران ناشی میشود.»

این اصل پایه ای حزب، چیز نوی نیست. از اولین برنامه مصوب نخستین کنگره، این اصل در سرلوحه تمام اصول حزب جای گرفت» (تکیه از ماست) خواننده با آشنا شدن بمدارك منتشره از طرف رهبری حزب توده ایران که در فوق ذکر شد و بعد هم ذکر خواهد شد، ماهیت گفتار کیانوری عضو هیئت اجرائیه بقایای کمیته مرکزی حزب توده ایران بخوبی روشن میشود. زیرا نوشته کیانوری با مدارك حزبی و عمل رهبری آن در گذشته کاملاً مغایرت دارد. آیا کیانوری از حزب توده ایران و مدارك منتشره رهبری حزب بی اطلاع است و یا اینکه با کتمان کردن حقیقت میخواهد جوانان را گمراه کند و فریب دهد؟ خواننده با مطالعه مدارك، نتیجه را خود خواهد گرفت. کیانوری خیال میکند که فقط با اظهار کلمه حزب مارکسیستی کافی است که حزب توده را حزب نوین طبقه کارگر بدانند. در صورتیکه در جزوه «تحلیل از اوضاع حزب» منتشره هیئت اجرائیه نوشته شده است: «حزب توده، حزب ضد فاشیست، حزب دمکراتیک و دشمن ارتجاع، حزب طرفدار کارگران و دهقانان و غیره میباشد. آری حزب توده حزب طبقه کارگر، بلکه طرفدار طبقه کارگر و دهقان و غیره میباشد.» آیا ملالك قضاوت باید مدارك حزبی و عمل گذشته رهبری آن باشد و یا اینکه نوشته کیانوری؟

در پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ دومین کنگره حزب توده ایران تشکیل گردید. کنگره در برنامه و اساسنامه مصوب کنگره اول تغییراتی داد. در

مرامنامه حزب نوشته شده است: «حزب توده ایران حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه است.» کنگره حزب که روح و مظهر شعور حزب و برگزیده و نخبه کادرها و رهبران آنست، حزب توده را حزب طبقات زحمتکش یعنی پرولتاریا و اقشار مختلف خرده بورژوازی شهروده (مانند دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران) نام میبرد. جالب آنست که در برنامه حزب مصوبه کنگره دوم نیز ایدئولوژی حزب مشخص نیست. ولی ماهیت طبقاتی حزب را روشن بیان میکند: حامی منافع طبقه پرولتاریا و اقشار خرده بورژوازی جامعه ایران است. و استراتژی حزب توده عبارت از مبارزه بخاطر جامعه مترقی و دمکراتیک با تساوی کامل حقوق اجتماعی برای کلیه افراد ملت ایران بود. مسلم است که فنودالها، مالکین و بورژوازی کمپرادور نیز جزو انفراد ملت ایران هستند. بر اساس چنین ماهیت طبقاتی، برای حزب توده حق تعیین سرنوشت ملل نامفهوم و خارج از برنامه عملی او بود. بنا بر این نیز در برنامه و تمام مدارك حزبی به واژه ملت ایران تکیه میشد.

بدین روال، علیرغم سفسطه و هیاهوی بقایای رهبری حزب توده ایران، مدارك و اسناد موجود که رهبری حزب توده آنها را دانسته و یا ندانسته منتشر کرده است، ماهیت طبقاتی حزب توده را چنانکه بوده و هست نشان میدهد برای روشن شدن ماهیت احزابیکه مدافع منافع کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران هستند به تز کمیترن درباره جنبش انقلاب کشورهای مستعمره، مصوب ششمین کنگره اش مراجعه میکنیم «احزاب کارگری و دهقانان بخصوص صرف نظر از ماهیت انقلابی که ممکن است داشته باشند، در دوره‌های مشخص به آسانی قابل تبدیل با احزاب معمولی خرده بورژوازی بوده و بدین مناسبت بکمونیستها توصیه میشود که از تشکیل چنین احزابی خودداری نمایند. حزب کمونیست هرگز نمیتواند سازمان خود را بر اساس ذوب شدن دو طبقه بنا کند (حزب توده فزون بر دهقانان سایر اقشار خرده بورژوازی را نیز در خود ذوب نمود. تکیه از ماست) و بهمین ترتیب نمیتواند تشکیل سایر احزاب را بر همین اساس جزو وظایف خویش قرار دهد، چه این مشخص کننده دستجات خرده بورژوازی است»

بنابراین، احزاب کارگر - دهقان و خرده بورژوازی دارای خصلت

طبقاتی واحدی نیستند، ولی میتوانند مفید قرار گیرند. زیرا هم آنها مصروف مبارزه با امپریالیسم و عملی کردن رفرورمهای اجتماعی میباشد. چنانچه تاریخ ۳۵ ساله حزب توده نیز نشان داد که حزب توده خصلت طبقاتی واحدی نداشت و خط مشی مبارزه او بر اساس «راه مسالمت آمیز» و رفرورمهای اجتماعی قرار گرفته بوده و هست. این عامل مادی بوجود آمدن دو گروه متجانس در رهبری و بدنه حزب از بدو تشکیل حزب بوده و هست. این یکی از عواقب نحوه‌ی تشکیل حزب از «بالا» است. این یکی از علل نداشتن خصلت انقلابی و اخلاق اجتماعی و شخصی رهبری حزب توده بوده و هست. این یکی از مشخصات بارز خصلت و ماهیت خرده بورژوازی رهبری حزب توده بوده و هست. این از علل درک جمود مارکسیسم-لنینیسم و اظهار کلمات توخالی و ذهن پرکن رهبری حزب توده بوده و هست. در این باره ما باز هم بگفته خود رهبری حزب توده استناد میکنیم. در پلنوم چهارم و سیع کمیته مرکزی درباره علل ذهنی شکست نهضت در (۲۵ مرداد ۱۳۳۲) چنین میگوید «رخنه‌ی تفکر خرده بورژوازی در رهبری که بصورت نوسانات چپ و راست در تاکتیک حزب و شیوه‌های غلط و غیر اصولی و بوروکراتیک در اسلوب آن در آمده بود، اختلالات شدیدی در رهبری که موجب فلج رهبری شد... ضعف کیفی رهبری یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کارا کتر انقلابی رهبری در مجموع خود بود.» این اعتراف رهبری حزب توده پس از ۱۲ سال مبارزه سیاسی است. در حقیقت تفکر خرده بورژوازی در رهبری رخنه نکرده بود، بلکه آن تفکر با خود رهبری بحزب آمده بود و تأثیرات خود را نیز در تمام کارهای سازمانی و عملی حزب باقی گذاشت. رهبری حزب توده در مدت ۱۲ سال نه فقط نتوانست تفکر، خصلت و اخلاق خرده بورژوازی خود را بزدايد، حتی نیز نتوانست با آن مبارزه کند. بدین روال حزبی که فاقد ایدئولوژی مشخص واحد بود و بر رهبری آن تفکر خرده بورژوازی تسلط داشت. بدیهیست که نمیتوانست واقعیت ایران را بخوبی بداند، منافع طبقاتی طبقات و قشرهای اجتماع ایران را از هم تفکیک دهد و بحقوق ملل ایران واقف باشد و بخاطر آن مبارزه نماید. ولی کیانوری در مقاله خود «چریکها و حزب نوین طبقه کارگر» مینویسد «حزب ما از همان نخستین روز موجودیت خود برای تدارک تعول بنیادی انقلابی در ایران عمده ترین بخش توجه خود را بسوی طبقه کارگر ایران، بمنزله نیروی اساسی انقلاب ملی و دمکراتیک در ایران معطوف ساخت.» آری حزب توده ایران خواستار تعول دمکراتیک برای همه

افراد ملت ایران بود. ولی کوچکترین توجهی به طبقه کارگر و بالا بردن سطح آگاهی و مارکسیستی او معطوف نکرد. اکنون که ۳۵ سال از تشکیل حزب توده ایران میگذرد، هنوز یک نفر کارگر عضو رهبری حزب توده نیست. در طی این مدت تمام کارهای دستگاه رهبری بین شاهزاده‌ها، فئودالزاده‌ها و اعیانزاده‌ها با تفکر کامل خرده بورژوازی تقسیم شده و تمام این مدت گواه مبارزه سرسخت آنها برای غصب کامل رهبری حزب از طرف گروههای مشخص بود. گویا کیانوری فراموش کرده است که دو گروه معین در رهبری (گروه ایرج اسکندری و رادمش، گروه کیانوری و قاسمی) تا پلنوم ۷ کمیته مرکزی که بنام پلنوم «وحدت» معروف است، بهمدیگر نامهای برانزده‌ی خودشانرا «جاسوس، خائن و بیشرافت» اطلاق میکردند و این القاب را علیه یکدیگر، بین اعضای حزب نیز تبلیغ میکردند و بدینوسیله میخواستند رقیب خود را بکوبند و لجن مال کنند. کیانوری در مقاله خود با وجدان آرام و بدون درک مسئولیت در برابر نسل کنونی ایران، با استفاده از آثار لنین درباره اصل سازمانی و خصوصیات حزب طبقه کارگر، مذبوحانه میکوشد که تصویر و شرح حزب طبقه کارگر را ترسیم نماید و حزب توده را نیز در آن قالب جای دهد و بر اساس آن حزب توده را حزب نوین طبقه کارگر نامگذاری کند. تصویر چنین حزبی را اشخاصی ترسیم میکنند که مسئولیت مستقیم در نابود شدن هزارها نفر از بهترین فرزندان ایران را بدوش میکشد و دستهایشان بخون آنها تیکه دستور قتلشان را صادر کرده‌اند، آلوده است. و فزون بر این بقایای رهبری حزب توده در مدت ۲۵ سال زندگی در مهاجرت نیز اکثر وقت و نیروی خود را صرف کارهای پرونده سازی و فساد اخلاق (قمار بازی، عیاشی و غیره که در این کارها اسکندری، جودت و از کویته‌ها غدوه و میزانی رکورد دارند) گذرانده است. آیا چنین اشخاصی میتوانند بخش عمده نظر خود را بسوی طبقه کارگر معطوف دارند؟ مگر آنها نبودند که در اولین احساس خطر سنگر مبارزه را ترك کردند و با خانواده‌هایشان بخارج فرار نمودند و توده‌ها را بی تکلیف در مقابل دشمن‌ها بدامان خدا سپردند؟ اکنون آنها خود را رهبران حزب نوین طبقه کارگر و مظهر شعور و برگزیده پیشروترین و آگاهترین افراد جامعه ایران میشمارند. عمل، تفکر و دانش مارکسیستی بقایای رهبری حزب توده ایران تأیید می‌کند که مشی آنها سوسیالیسم خرده بورژوازی است. در «مانیفست حزب کمونیست» در قسمت سوسیالیسم خرده بورژوازی نوشته شده است «این سوسیالیسم باتیژیستی و

بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجوده در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و ثناخوانی سالوسانه اقتصادیون را فاش کند و اثرات مغرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحرانها، زوال ناگزیر خسرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگهای خانمانسوز صنعتی ملتها بایکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیتهای قدیم را باشیوه انکار ناپذیری میرهن سازد.^۱ انگلس در مقدمه «مانیفست حزب کمونیست» نوشت که جنبش روشنفکران رادیکال (طرفدار تغییرات یا اصلاحات اساسی) تحت عنوان «سوسیالیسم» گام برمیدارد، در حالیکه سوسیالیسم واقعی که بطبقه کارگر اتکادارد بد تحولات عمیق انقلابی اجتماعی تکیه میکند.

حزب توده نیز بتحولات و اصلاحات اجتماعی معتقد بود و برای آن برنامه داشت. ولی حزب توده یک حزب خرده بورژوازی ساده و عادی نیست. این حزب با وجود ماهیت بورژوا - دمکراتیک خود، باشعارهای سوسیالیسم تخیلی، طرفداری از اتحاد شوروی و طبقه کارگر بمیدان آمد. پایه گذاری اولیه حزب، ترکیب طبقاتی و سیاسی آن، گفتارها و نوشتجات و اعمالش نیز که با ابهام بود، بترتیبی است که در نظر بیننده عادی، حزب توده را با حزب کارگری مارکسیستی مشتبه می سازد. چنانکه در حزب توده، نه رهبری آن و نه اعضای اعم از کارگر، روشنفکر، خواه نظامی و یا غیر نظامی (به جز عده انگشت شماری آنها در سطح بسیار پائین) با الفبای مارکسیسم - لنینیسم آشنا نبودند و نمیدانستند که برای کدام هدف، با چه برنامه ای و با کی باید مبارزه کنند ولی همدی آنها بطور تخیلی در باره سوسیالیسم تصوراتی داشتند و آنها هدف نهائی خود میدانستند. وبخاطر آن هزارها نفر جان خود را برایگان دادند، بدون آنکه بدانند از چه طریقی و چگونه میتوان به ایده آل مقدس خود برسند. حزب توده ایران با این کیفیت، مترقی ترین حزب آنروزه ایران بود. بهمین جهت نیروهای مترقی ایران بدون دانستن ماهیت طبقاتی و خط مشی آن دور حزب جمع شدند. بقایای کمیته مرکزی حزب توده ایران در پلنوم ۱۵ خود در مردادماه ۱۳۵۴، برنامه جدیدی را تنظیم نمود که در آن نوشته شده است «حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایرانست. جهان بینی حزب توده ایران

۱- «مانیفست حزب کمونیست» ص ۱۰۲ بزبان فارسی

مارکسیسم - لنینیسم است و هدفهای دور و نزدیک و مشی سیاسی و سازمانی اش از انطباق خلاق این جهان بینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژه جامعه ایران ناشی میگردد.»^۱ بر اساس برنامه جدید، بقایای حزب توده پس از ۲۷ سال در روی کاغذ دارای ایدئولوژی مارکسیستی گردیدند. طبعاً سؤال پیش میاید: آیا در بقایای حزب توده پس از ۲۵ سال زندگی در مهاجرت و بدون داشتن کوچکترین تماسی با واقعیت ایران، چه تغییرات کیفی صورت گرفته است که در نتیجه از یک حزب کارگران، دهقانان، روشنفکران آزاد میخواه و بدون ایدئولوژی و استراتژی مشخص، یکباره بیک حزب کارگری مارکسیستی - لنیستی ارتقاء یافت؟ آیا رهبران حزب عوض شدند؟ یا ماهیت طبقاتی حزب تغییر یافت؟ یا شیوه مبارزه حزب با خواست و واقعیت ایران تطبیق پیدا نمود؟ پس بر چه اساسی بقایای حزب توده عنوان نو بخود گرفت؟ در حقیقت هیچ تغییری رخ نداده است. بقایای رهبری حزب توده همانهایی هستند که باتفاق یزدی، بهرامی، شرمینی، متقی و سایر خائنین، مسئولین اصلی شکست نهضت ایران بعد از جنگ دوم جهانی میباشند و در مهاجرت نیز بکارهای دسته بازی و ندانمکاری خود ادامه داده و میدهند. اگر در ایران بعزت خرابکاریهای سازمانی، عدم تحرک و نداشتن وحدت، هزاران نفر را بدام انداختند، در مهاجرت نیز در نتیجه سهل انکاری و درک نکردن مسئولیت و گروهبازی، پلیس ایران توانست در شبکه های حزب در ایران و حتی در بین رهبری در مهاجرت رخنه کند و ده ها نفر را بشکند و گاهها و میدان اعدام بفرستد. ماهیت طبقاتی بقایای حزب در مهاجرت فاسدتر نیز شده است. اکنون نزدیک به ۲۰ نفر روشنفکر که در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی متفرقند، بقایای حزب توده را تشکیل میدهند. اکثریت آنها بارهبری تضاد دارند و به آنها اعتماد و احترام نمیکند و حتی مطبوعات حزبی را نیز نمی خوانند. اقلیت معدودی نیز در دور و بر بقایای رهبری بر سه میزنند و با استفاده از آنها خود را در مشاغل نان و آب دار جامیزنند و در تلاش خریدن ماشین و ویلا هستند. عده ای از آنها به آمال خود رسیده اند و عده دیگر نیز کوشش میکنند که هر چه زودتر به آرزوی خود برسند. چیزی که برای بقایای اعضای حزب توده در مهاجرت مطرح نیست، مسئله ایران است. زیرا آنها میدانند که بیش از یک ربع قرن از ایران دور هستند و اکنون ایران رانمی شناسند فزون بر این، آنها از واقعیت مبارزات کنونی ایران کاملاً بی خبرند. ولی اگر عده ای از بقایای

۱- طرح برنامه حزب توده ایران. سال ۱۳۵۲ ص ۱

حزب توده از موجودیت و شیوه مبارزه «چریکهای فدائی خلق» آگاهی داشتند، علیرغم کبر سن، داوطلبانه در صفوف پیشتازان مبارزه قرار میگرفتند و دوش بدوش آنها علیه دیکتاتوری فاشیستی شاه، اربابانش امپریالیستها و بقایای رهبری حزب توده مبارزه پیگیر و بی‌امان میکردند.

شیوه مبارزه بقایای رهبری حزب توده نسبت به قبل اهدا تغییری نکرده است. «راه مسالمت‌آمیز» اجرای قانون اساسی و غیره، شیوه مبارزه و سیاست اصلی و کلی بقایای رهبری حزب توده ایران است. خطوط اساسی شیوه مبارزه و سیاست بقایای رهبری حزب توده در برنامه جدید و در مطبوعات آن کاملاً مشخص است. بنابراین بقایای حزب توده و رهبری آن در مهاجرت هیچ تغییر کیفی و پیشرفتی ننموده‌اند که بتوانند خود را نماینده حزب طبقه کارگر نامند. در صورتیکه به نسبت گذشت زمان، تغییر آنها در جهت منفی صورت گرفته است. کیانوری در مقاله خود مندرجه در مجله «دنیا» شماره ۱۰، در سال ۱۳۵۴ «بسوی طبقه کارگر» مینویسد: «گروهها و افراد بیشماری از مبارزان انقلابی وابسته به روشنفکران و سایر اقشار خرده بورژوازی ایران که طی زمان درازی در مرحله اول زیر تأثیر مائوئیسم و پس از آن زیر تأثیر شیوه‌های آوانتوریستی چریکی بنام «مبارزه مسلح» از راه راستین مبارزه انقلابی منحرف شده بودند و عده زیادی از آنان هنوز هم در این گمراهی تاریخی گام بر میدارند... پدیده جالب دوران اخیر نخست اینک تعداد چشمگیری از افراد این گروه‌ها به نادرستی راهی که برگزیده بودند پی میبرند.» آقای کیانوری! پیشتازان مبارزه مسلحانه میهن‌مارا سازمانهای «چریکهای فدائی خلق» و «مجاهدین خلق» تشکیل میدهند که با پیگیری و سرسختی بمبارزه خود ادامه میدهند.

اکنون مبارزه مسلحانه روز بروز گسترش مییابد. به مبارزه مسلحانه، نه فقط روشنفکران، حتی کارگران و افسران ارتش، نظیر سرگرد محبی و ستوان یکم احمدی و عده‌ای درجه‌دار و سرباز میهن دوست نیز پیوسته‌اند.

شهروند ایران و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه نیروهای انقلابی ایران را بمثابة واقعیت عینی شناخته‌اند. این حقیقت غیر قابل انکار است. جنبشی که در دوره جنینی خود یک جریان اقلیت بشمار میرفت، در روند ۴ سال به‌مهمترین پدیده‌ی مترقی سیاسی وایدئولوژی مبدل شده‌است. چریکها

همراه با مبارزه مسلحانه، مبارزه ایدئولوژیکی خود را علیه جریانهای نادرست در درون جنبش و اپورتونیسیم راست و چپ دروای جنبش که مبارزه مسلحانه را به‌ماجر اجوئی متهم میکنند، با شدت ادامه میدهد. بنابراین، جنبش مانعی نمی‌بیند که در حالیکه با مسلسل و نارنجک به دشمن یورش میبرد، با برداشت خلاق از مارکسیسم-لنینیسم، به اپورتونیسیم راست و چپ نیز بتازد. این مبارزه تا امروز ادامه دارد و در آینده نیز بر حسب ضرورت و الویتها ادامه خواهد یافت. آنچه چریکها بدست آورده‌اند، اینست که اکنون مبارزه مسلحانه به‌مثابه مرحله‌ای از جنبش‌رئانی بخش عمومی شهروند ایران به حساب می‌آید. ولی برای اینکه به تهمت ناجوانمردانه و دقیق‌تر، بی‌شرافتمندانه کیانوری‌ها و آقای غدوه که بانام مستعمار «انوشه» در روزنامه «مردم» از ۱۵ بهمن ۱۳۵۴ «طبقه کارگر پیکارجوی ایران» چریکها را به مائوئیسم و آوانتوریستی و غیره نسبت میدهند، جواب داده باشیم، یکبار برای همیشه متن کامل قسمتی از مقاله «چریکهای فدائی خلق» مندرجه در مجله تئوریک آنها «۱۹ بهمن» را چاپ میکنیم تا بقایای رهبری حزب توده و جریانهای خارج از کشور بانظر آنها آشنا شوند. در این مقاله «چریکهای فدائی خلق» با بررسی واقعیت عینی ایران، علل منطقی بوجود آمدن مبارزه مسلحانه و ناکامی و کامیابیهای آن و اذعان توده‌ها و حتی ارتجاع بر اینکه مبارزه مسلحانه جریان اصلی مبارزه درون کشور میباشد، عملیات خرابکارانه اپورتونیستهای چپ و راست را افشا نموده و مینویسد: «مسئله اینست که نارسائیه‌ها و احیاناً گرایشهای نادرستی را که در جنبش مسلحانه بروز کرده بشناسیم و حداقل خصوصیات عمده این گرایش و ضرورت مبارزه با آنها را مورد بحث قرار دهیم. بنابراین میبایست خصوصیات عمده اپورتونیسیم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست؟»

بنظر ما این مسئله دارای اهمیت زیادی است، بخصوص در شرایطی که هنوز مشی انقلابی نتوانسته برتری بی‌چون و چرا جنبش عمومی پیدا کند و مبارزه ایدئولوژیکی با حدت و شدت همراه با مبارزه سیاسی ادامه یابد. مبارزه ایدئولوژیکی مانند مبارزه بادشمن در شرایط و مراحل مختلف از فورم و محتوای متنوعی تبعیت میکند. در شرایطی، این مبارزه اساساً به صورت مبارزه درونی حزب درمی‌آید. در شرایط دیگر بصورت مبارزه بین جناحها و جریانهای مختلف یک جبهه و در شرایطی مثل موقعیت فعلی ما به صورت مبارزه‌ای چند جانبه، از سوی گروهها و جریانهای مختلف و گاه جناحهای

داخلی يك سازمان یا گروه ظاهر میشود. از آنجا که در حال حاضر جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در يك حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند، بنابراین مبارزه با اپورتونیزم نمیتواند در چارچوب داخلی يك سازمان و یا درون سازمانهای مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح کل جنبش بدون قید و شرط گسترش مییابد. از سوی دیگر مبارزه در راه رسیدن به مشی انقلابی تنها به جریانهای مارکسیست-لنینیست محدود نمیشود. هرگونه مشی نادرست که جنبش را از راه خود منحرف سازد و نیروهای ارزنده مردم را به هدر دهد، خواه از جانب نیروهای ناسیونالیست پیش گرفته شده باشد، و خواه از جانب جریانهای مارکسیست-لنینیست حمایت شود باید ریشه کن گردد. بنابراین مبارزه ایدئولوژیک میدان بازم و سیعتری پیدامیکند. با این توضیح مقدماتی نگاهی به گذشته نزدیک مبارزه ایدئولوژیک میانمازیم. حزب توده به مثابه نمونه مهمترین پروسه مارکسیستی از تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یکدوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت. معذالك این رسالت پیشاهنگی به منزله انقلابی بودن حزب توده نبود. زیرا همه میدانیم که این حزب دچار اپورتونیزمی ریشه دار بود که سرانجام طبقه کارگر و همه ی خلق را به شکست استراتژیک کشاند و پس از این شکست، حزب توده پیشاهنگی خود را از دست داده و به يك سازمان اساساً در مهاجرت، که خود را رسماً مارکسیست-لنینیست میداند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد. در این دوره از حیات خود، حزب توده بیش از گذشته در غرقاب اپورتونیزم غوطه خورده و علیرغم امکانات بین المللی که در اختیار داشته، کمتر از هر وقت دیگر به جنبش خدمت کرده است. اگر آسبهای دهساله تشکیلات پلیس داخلی این حزب را به حساب آوریم آنوقت متوجه میشویم که چگونه اپورتونیزم ریشه دار درون حزب طی يك مدت طولانی از جانب دشمن به بازی گرفته شده است. عمده ترین خصلت اپورتونیزم حزب توده در این سالها عبارت بوده است از:

- ۱- برخورد مکانیکی با مسئله مبارزه، دچار شدن به سیاست غیر فعال در برابر شرایط جامعه و عملاً منتظر ماندن تا شرایط خود به خود و یا بر اثر دخالت عواملی که ارتباط به حزب توده ندارد، بهبود یابد. این بر خورد میکانیک که بی عملی نام گرفته است هرگونه رسالت انقلابی و نقش آگاه سازنده حزب توده را نقض می کند و با داعیه رهبری حزب مغایرت دارد.
- ۲- حزب توده بدنباله روی بی چون و چرا از سیاست دولت شوروی

در ایران ادامه داده و با تغییرات این سیاست موضع تبلیغات خود را در برابر رژیم تغییر داده است.

۳- بنا بر گرایشهای نیروهای داخلی گاه و بیگاه سعی کرده است از تبلیغات (که مهمترین نمود حیات این حزب بوده است) از این زمینه ها برای کسب وجهه استفاده کند و در نتیجه در حرف مواضع مختلفی را بدون توجه اصولی اتخاذ کرده است.

با ظهور جنبش مسلحانه، حزب توده احساس کرد که این بار با نیروئی سر و کار دارد که مبارزه با آن بسیار دشوار است. و این دشواری از این واقعیت ناشی میشود که جنبش مسلحانه سخت به دشمن یورش میبرد و بدون هیچ تردید و تزلزلی از مواضع سیاسی ایدئولوژیک خود دفاع میکند. پس حزب توده نخست با این « جوانان کم تجربه » ابراز عذر کرد و به « انتقاد پدران » از آنها پرداخت و سپس که خطر منفرد شدن خود را بیشتر احساس کرد به حملات خود افزود تا آنجا که این حرکات را رسماً ماجراجویی خرده بورژوازی و حتی آب به آسیاب دیکتاتوری ریختن نامید. در این مرحله چهره راست و سازشکارانه اپورتونیزم به وضوح از خلال تبلیغات و تعلیمات حزب توده آشکار شد. ویژگی اپورتونیزم راست حزب توده در خطوط زیرین نمایان است:

۱- شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور، شناختی نادرست است. علیرغم اینکه به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد، معتقد است که این سیستم سرانجام به دمکراسی بورژوازی و یا چیزی شبیه آن روی خواهد کرد. در اینجا حزب توده از درک تفاوت های این سیستم، با سرمایه داری غربی عاجز است و بیهوده انتظار اعطای حقوق اساسی و دمکراتیک را از جانب رژیم میکند. باین دلیل حزب توده با نوعی امیدواری تقاضای آزادی فعالیت های سیاسی و سندیکائی را میکند و بیهوده بهبود شرایط بیمه های اجتماعی کارگران و مانند آنرا خواستار میگردد.

۲- حزب توده معتقد است که باید در شرایط حاضر مبارزه تنها در شکل مسالمت آمیز آن انجام پذیرد. این دگم از یک رشته استدلال های رویزیونیستی ناشی میشود. عوامل سازنده این دگم عبارتند از: الف- مبارزه طبقه کارگر باید مرحله سه گانه مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون و چرا بپیماید. در این استدلال اولاً روی تمام پروسه ای که طبقه کارگر

و همه خلق ما طی چند دهه از سر گذرانده‌اند از (جمله با آنچه خود حزب توده طی بیش از دوازده سال گذرانده) خط بطلان کشیده شده و ثانیاً به تکامل مبارزه طبقاتی و اشکالی که در شرایط مختلف به خود می‌گیرد، بی‌توجهی شده است. ب- حزب توده امکان گذار مسالمت‌آمیز به حاکمیت را اساساً پذیرفته است و امیدوار است با اتکا به قدرت جهانی سوسیالیسم بدون دردسر و خونریزی به حاکمیت برسد. ح- حزب توده هرگز توسل به قهر را مادامیکه شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم-لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرده بورژوازی می‌شناسد. این حزب قادر به درک این واقعیت نیست که اولاً پیشاهنگ موظف است فعالانه در تسریع این شرایط شرکت کند و نقش جنبش می‌تواند و باید در خلق شرایط انقلاب به حساب آید. باین ترتیب حزب توده در شرایط حاضر مخالف جدی کاربرد قهر انقلابی برای تسریع شرایط عینی و ذهنی انقلاب است.

حزب توده علیرغم تجارب طولانی جنبش کارگری، نسبت به رابطه این جنبش با جنبش رهایی بخش، هنوز دچار یک نوع یکجانبه‌نگری طبقاتی است و نوعی اکونومیسم بر حزب مستولی است. اگر برخی جریانهای تازه مارکسیست شده دچار چنین پدیده‌ای که میتوان آنرا نوعی «کارگرایی» نامید، بشوند امر بعیدی نیست، ولی تأثیر انگیز است، حزب توده علیرغم کهولت خود هنوز دچار این بیماری کودکانه است.

۳- حزب توده موقعیت واقعی خود را در جامعه و جنبش درک نمی‌کند. علیرغم اینکه طی دو دهه نقش عمده‌ای در تعیین سیر جنبش نداشته و محکوم به نوعی زندگی در مهاجرت شده است، هنوز خود را به عنوان نماینده منحصر به فرد طبقه کارگر مینامد و با طرح این ادعا به سهم خود به رشد نیروهای جدید که می‌بایست رسالت خود را در برابر طبقه و خلق به عهده بگیرند آسیب میرساند.

۴- بالاخره حزب توده همچنان از مناسبات انترناسیونالیستی پر داشتی مکانیکی و غیر مارکسیست-لنینیستی دارد. حزب توده خود را ملزم به تبعیت بی‌قید و شرط نسبت به «قطب» جهانی میدانند و از تصحیح موضع خود نسبت به مناسبات بین‌المللی و روابط بین احزاب و جنبشهای جهان عاجز است. نتیجه چنین اپورتونیستی اینست که حزب توده نه بعنوان حزب طبقه کارگر بلکه بعنوان یک سازمان کوچک نیز نتواند نقش و مسئولیت خود را به دوش بگیرد. نتیجه این میشود که جریانهای مارکسیست-لنینیست معتقد به مبارزه مسلحانه، ناگزیر

میشوند بر ضد مشی حزب توده به عنوان مهمترین مظهر اپورتونیسم راست طی سالهای اخیر دست به مبارزه ایدئولوژیک بزنند و بکوشند که چهره اپورتونیستی حزب را بر نیروی مبارز آشکار سازند.

اگر ما طی ده سال گذشته همراه با مبارزه‌ای خونین با اپورتونیسم حزب توده نیز مبارزه کرده‌ایم، به دلیل اهمیتی است که برای این پروسه و تأثیر آن در جنبش، بخصوص در بخش کارگری یا مارکسیست-لنینیستی آن قائلیم. تقریباً تمام معتقدان به مبارزه مسلحانه در این مبارزه ایدئولوژیک متحدر بوده‌اند. گرچه نحوه برخورد ها متفاوت و احیاناً برخی موضع‌گیریهای نادرست در این مبارزه ایدئولوژیک بجای سود، به ما آسیب رسانده است. در این دوره ما باید پروسه اپورتونیست دیگر نیز سروکار داشته‌ایم. این پروسه، ظاهری چپ و باطنی راست داشته است. ما با سازمان انقلابی، طوفان و دیگر هم مسلکان آنها نیز درگیر مبارزه ایدئولوژیک بوده‌ایم.

در دوره قبل، این جریانها خطر عمده‌ای محسوب نمیشدند. آنها بر سر «قطب گرایی» با حزب توده اختلاف داشته و دارند. اینها جریانهای طرفدار چین و معتقد به «اندیشه مائو» اند که میکوشند از موضع بین‌المللی و منطقه‌ای چین دفاع کنند و بدون توجه به شرایط میهن خود استراتژی انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند. تصادفی نیست که تقریباً تمام این پروسه‌ها نیز از درون جریانهای مهاجران و دانشجویان مقیم خارج، از جود مکرر آسی‌های غربی ناشی میشود و رنگ آفتاب ایران را بر چهره ندارد. این جریانها که روزی در زیر شعارهای چپ‌نمای خود نیروهای را جلب میکردند، امروز حداقل در داخل کشور، زمینه مساعد را از دست داده‌اند. کوششهایی که این پروسه‌ها برای انتقال مبارزه به داخل کشور بعمل آورده‌اند، اغلب با نتایج منفی شکست خورده است. روزی بود که کسی جرأت نمی‌کرد باین دون کیشوتهای فرنگی مآب بگوید بالای چشم‌تان ابروست. آنها شوالیه‌های نجات بخشی بودند که با شمشیر چوبی به جنگ «سوسیال امپریالیسم» و حزب وابسته به آن میرفتند. ولی امروز واقعیت چهره خود را نمایان ساخته، سردمداران این پروسه‌ها پیاپی به رژیم تسلیم شده‌اند. پس از هیاهوی بسیار هر یک همچون گوسفند از پی دیگری به مسلخ تبلیغاتی رژیم رفته‌اند. مخالفان سرسخت دکتريزدي‌ها گوی سبقت را از آنها ربوده‌اند. و بالاخره سازمان رهایی بخش که در زیر فشار واقعیتها میخواست پلی بین دوشمشی بزند، گروهی که پایگاه دهقانی و مزارع تربت را با قصد ربودن سفیر آمریکا توأم ساخته بود، و

آخرین امید طرفداران این پروسه‌ها بشمار میرفت، پروسه‌ای که ممکن بود بعنوان يك استثنا خود را از سقوط نجات دهد، متأسفانه سر پرتگاه بسازش کشیده شد و رسالت انقلابی خود را به زیرپای رژیم افکند. بنحو تأثر انگیزی این استثنا نیز قاعده از آب درآمد. بی‌شک عدم درك واقعیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران و موضوع غیر اصولی این پروسه‌ها، بی‌ریشگی ایدئولوژیک و دريك کلام، اپورتونیستی که برپروسه چیره شده است در این تسلیم طلبیها، در این ناکامیهای اجتناب‌ناپذیر سهم دارد.» سپس مقاله خصوصیات عمده این اپورتونیسم را که از شناخت ناصحیح واقعیت اقتصادی، سیاسی و نیروهای طبقاتی میهن‌مان ناشی شده و براساس آن خط مشی مبارزه‌ی خود را تدوین کرده‌اند با استدلال نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد:

«آنها از نقش دیکتاتوری رژیم و موقعیت جریانهای پیشرو برداشتی واقعی ندارند. آنها پای خود را دريك کفش کرده‌اند تا آنچه را که چند دهه قبل در چین گذشته است، در اینجا پیاده کنند، آنهم در راه‌چین تاکتیکهای مردود و شناخته شده‌ای. تعجب انگیز است کسانی که با چراغ دارند دنبال «ماجراجویی» می‌گردند تا آنرا رسوا کنند، خودچین در ورطه عمیق گرایشها و تاکتیکهای ناردنیکي سقوط کرده‌اند.

درب‌خورد با مسائل بین‌المللی، این پروسه‌ها دنباله‌روی بی‌چون و چرای سیاست و شعارهای حزب کمونیست چین‌اند. اینها عملاً تمام مناسبات احزاب کمونیست را با حزب کمونیست شوروی در زمان استالین صحه می‌گذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران قائلند. عجیب است که این سر سپردگی غیر مارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحك آن تکرار شود. این پروسه‌ها در برخورد با مسائل داخلی حزب کمونیست تعیین بدون قید شرط از «جریان حاکم» تبعیت میکنند. هنگامیکه لین پیائو کتاب سرخ را همچون آیات منزل و یا ورد و طلسمات برای رفع هرگونه اپورتونیسم و کشف راه حل هر مسأله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه میکند، اینان نیز در اینجا این عبارات را از برمیکند و هنگامیکه اعلام میشود لین پیائو خائن بوده و سالها چهره خود را پنهان کرده است این حکم را تکرار میکنند. اینان چشم خود را برنارسانیه‌ها و اشتباهات دولت توده‌ای چین در برخورد با مسائل جهانی بسته‌اند. اینان انقلاب کوبارا قبول ندارند، زیرا پروسه‌ای که این انقلاب طی کرده با نتیجه چینی انقلاب عیناً مطابقت ندارد. پس از ایجاد رابطه بین ایران و چین، پس از مسافرت‌های

بر معنای خانواده سلطنتی به چین و مشاهده آن استقبال‌ها و خلاصه پس از آنکه چین توده‌ای در لاس زدن بارزیم مخوف دیکتاتوری ایران گوی سبقت را از شوروی سوسیالیستی ربود، این پروسه‌ها دچار دردسر شدند و برای تعبیر این پدیده‌ها به دست و پا افتادند. اینها برای توجیه سیاست جدید چین در منطقه سعی کردند به «خطر وحشتناک سوسیال امپریالیسم» متوسل شوند. هنگامیکه چین اعلام میکند که «خطر سوسیال امپریالیسم» بیش از امپریالیسم است و «سوسیال امپریالیسم» را دشمن درجه یک در جهان اعلام میکند، هنگامیکه در منطقه ما، وزیر خارجه چین اعلام میکند که سیاست ایران در منطقه و اقیانوس هند را درك میکند و میکوشد ایران و پاکستان را به اتحاد محکمتری دعوت کند، هنگامیکه کمکهای چین به جمهوری یمن، ظفار و جنبش اریتره قطع میشود و مقارن آن نیروی نظامی به فرمان امپریالیستها نقش ژاندارمی خود را در ظفار انقلابی آغاز میکند، پروسه‌های طرفدار چین می‌بایست بین پیوند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق خود و دنباله روی از این سیاست نادرست یکی را انتخاب کنند. دولت چین به خاطر مصالح خود و رقابت با شوروی، رقابتی که به دشمنی کشیده شده است، در این منطقه می‌خواهد ولو با کمک امپریالیستها و متحدان آنها در منطقه، از نفوذ شوروی و «پیشروی» آن جلوگیری کند. حال در این میان تکلیف خلقهای منطقه چیست؟ آیا مادر زیرستم «سوسیال امپریالیسم» بسر می‌بریم یا در زیر سلطه امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دیگران؟ مصالح جنبش انقلابی ایجاب میکند که ما با سیاست نادرست هر کشور سوسیالیستی، خواه چین باشد یا شوروی در کشورمان مخالفت ورزیم. این در عین حال کوششی است در تصحیح سیاست نادرست این دولتها. فقدان تشخیص انقلابی و بی‌ریشگی ایدئولوژیک در این پروسه‌ها باعث شده که نتوانند درك درستی از اصل «عدم مجذوبیت به قطبهای جهانی» که سالهاست بر آن تأکید میکنیم، داشته باشند. اینها از تجارب جنبش کارگری در ایران هیچ پندی نگرفته‌اند. اغلب آنها با این تجارب بیگانه‌اند و از تجارب انقلابی خلق چین نیز در دوران انقلاب بهره‌ای نبرده‌اند. این نحوه برخورد با روابط بین‌المللی جنبش کارگری آشکارا مغایر آموزشهای مائو تسه‌دون در پروسه انقلاب چین است. (خواننده بجمله آخر دقت کند تا هدف نویسنده برایش مفهوم گردد. تکیه از ماست)

این جریانها در مجذوبیت نسبت به چین کار را با آنجا کشانده‌اند که بدون توجه باینکه ما در چه مرحله‌ای بسر می‌بریم می‌خواهند برنامه‌های داخلی

حزب کمونیست چین را تقلید کنند. اگر در چین پس از قریب دو دهه از پیروزی انقلاب دمکراتیک، مسأله انقلاب فرهنگی مطرح میشود، این جریانها میخواهند در شرایط فعلی خود را با اسلوبهای انقلاب فرهنگی چین انطباق دهند. اینان بامسائل فرهنگی برخوردی جدآ غیر مارکسیستی میکنند. روشنفکران را با اعزام به کوره پزخانه در مدت ۱۵ روز پروتئریزه میکنند و ژستهای پزشکان پابرنه را تقلید میکنند. ژنده پوشی، زهدوریای خرده بورژوازی و تلقین آیاتی که از متون مختلف حتماً باید از بر کرده باشند راهبانیست برای ریشه کردن خصیلتهای خرده بورژوازی در فردا. اینجاست که بار دیگر ظاهر چپ پوش برباطنی راست پوش پیروز میشود. اینجاست که این شتر مرغهای جنبش، در زیر پوششی از مارکسیسم، یک فرقه مسلکی ضد مارکسیستی را پنهان میکنند و باین لحاظ ضرورت ایجاب میکنند، ماسک آنها برداشته شود، تانیروهای فعال جنبش آنها را برای یکبار و همیشه بشناسند. ممکن است این نحوه برخورد با جریانهای اپورتونیستی که در برون جنبش مسلحانه قرار دارند، این تصور را به وجود آورد که این جنبش در معرض خطر اپورتونیستی قرار ندارد. کسانی ممکن است ساده اندیشانه فکر کنند علم بر خصوصیات اپورتونیستی دیگران، خود بخود مصونیت از ابتلای به اپورتونیسم در خود میشود. تجربه نشان داده که چنین نیست، علم بر این خصوصیات تنها میتواند تا حدودی از ابتلای بهمین نوع اپورتونیسم جلوگیری کند، ولی راه برای نفوذ اپورتونیسم باشکال دیگر را نمی بندد»^۱ سپس نویسنده عوامل مادی نفوذ افکار و عمل اپورتونیستی را در جنبش بطور مفصل و منطقی بیان میکند.

چنین است خط مشی مبارزه و برخورد «چریکهای فدائی خلق» به واقعیت ایران، به گروهها و سازمانهای خارج از کشور و به کشورهای سوسیالیستی. ولی بقایای رهبری حزب توده از نضج گرفتن مبارزه مسلحانه و گسترش یافتن سازمانهای «چریکهای فدائی خلق» و «مجاهدین خلق» در هر اسناد آنها با همان وجدان و شرافتیکه هزاران نفر را به قتل گاه فرستادند و دستور کشتن چندین نفر از اعضای صادق حزب را صادر کردند و اکنون نیز نسبت به پیشتر از مبارز ایران، از اظهار هیچ دروغ، بهتان و غیره خودداری نمیکنند. اما کاروان مبارزان انقلابی ایران راه درست خود را با فداکاری و جانبازی باز میکند و پیش میرود، ولی

اپورتونیستهای راست و چپ از عقب طلیعه کاروان انقلاب ایران عرومیکنند. اما نباید آنها را بحال خود گذاشت. باید با هر دو جریان اپورتونیستی مبارزه سرسخت و خستگی ناپذیر را ادامه و گسترش داد، مواضع فاسالم آنها را افشا نمود و درهم کوبید و مانع نفوذ آنها در صف مبارزان گردید. در این مبارزه آتش بس وجود ندارد.

کیانوری در مقاله خود به مبارزان انقلابی ایران توصیه میکند که از کارهای «نا درست» یعنی مبارزه مسلحانه دست بردارند و به کارهای تبلیغاتی با خط مشی بقایای رهبری حزب توده اشتغال ورزد. او مقاله خود را با این جمله تمام میکند: «اینست بطور کوتاه و روشن مبرم ترین وظیفه مبارزان توده ای و همه مبارزان انقلابی دیگری که راه طبقه کارگر را برگزیده اند و هنوز به صفوف حزب طبقه کارگر ایران - حزب توده ایران - نپیوسته اند.»^۱ متأسفانه کیانوری علل نیوستن مبارزان ایران را به صفوف بقایای حزب توده رانمی نویسد، زیرا که مطلب در همینجا است. اگر پیکارگران ایران بقایای حزب توده را حزب مارکسیستی طبقه کارگر میدانستند، بطور قطع به صفوف آن میپیوستند. آنها با مطالعه تاریخ حزب توده ایران و مشی گذشته و کنونی آن و خصوصیات طبقاتی و اخلاقی رهبری اش نمیخواهند خود را بدام اندازند و مبارزه توده ها را باز به کژ راه بکشاند. آنها میخواهند شیوه و تاکتیک مبارزه را از خود واقعیت ایران منتج بکنند. چنین است مفهوم انطباق و خلاق مارکسیسم - لنینیسم با واقعیت.

حزب طبقه کارگر باید بامردم باشد و سیاست و خط مشی خود را نه بر اساس منافع و سیاست آنی حزب کمونیست این و یا آن کشور، بلکه بر اساس منافع توده های کشور خود و با در نظر گرفتن مناسبات نیروهای مترقی و ارتجاعی جهان باید مشخص کند. گفتار کیانوری باز هم گواه آنست که بقایای رهبری حزب توده به حکم خصیلت طبقاتیشان از مبارزه مسلحانه حذر دارند و در منجلا ب خرده بورژوازی و نظریه کائوتسکی غوطه ورنند. بر اساس نظریه کیانوری و همکارانش مبارزه مسلحانه مردم ظفار، آنگولا و سایر کشورهای آسیا و آفریقا علیه امپریالیسم و طبقه حاکمه ارتجاعی کشورشان نیز نادرست و تحت تأثیر «مائیسیم» و جریانهای آوانتوریستی آغاز شده و به پیروزی رسیده اند. در ظفار و آنگولا نیز مبارزه مسلحانه یکبار به شکل توده ای آغاز نشد. در آن کشورها نیز نظیر ایران از مبارزه مسلحانه «خورده کاری» آغاز گشت. ولی در آن

۱- مجله «بهن» شماره ۳ سال ۱۳۵۴ صفحه های ۸۷ - ۷۸

کشورها اپورتونیست‌هایی نظیر بقایای رهبری حزب توده وجود نداشتند که با استفاده از امکاناتیکه کشورهای سوسیالیست در اختیارشان گذاشته‌اند علیه پیشتازان نیروهای انقلابی مبارزه کنند و نابودی مبارزه مسلحانه را وسیله مصالحه با رژیم فاشیستی شاه برای فعالیت علنی خود در ایران قرار دهند. لنین در اثر خود «بیماری کودکی (چپ‌روی) در کمونیسم» نوشت «مصالحه‌ها» از نظر اصولی «نفی کردن و هیچ‌گونه مصالحه‌ای را بطور کلی جایز نشمردن آنچنان عمل کودکانه‌ایست که مشکل است آنرا جدی تلقی نمود. سیاستمداری که میخواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص این قبیل مصالحه‌ای را که جایز نیستند و خیانت را منعکس میسازند، تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیزی افشاگری بی‌امان و جنگ آشتی ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد و اجازه ندهد که سوسیالیست‌های پرتجربه «کارگشته» و ژرونیست‌های پارلمان‌نشین با دلیل تردستی درباره «مصالحه بطور اعم» از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند و طفره روند.^۱ اکنون وظیفه مارکسیست‌لنینیست‌های ایران است که ماهیت یک‌عده اپورتونیست و مصالحه‌کار یعنی بقایای رهبری حزب توده را افشا نمایند. همین آقایان بودند که در مبارزه ملی کردن نفت ایران با «صلاح‌دید»، «مصالحه» و «روح انتر ناسیونالیستی» از ملی کردن تولید ناچیز نفت شمال که در دست دولت شوروی بود مخالفت کردند. آنها دکتر مصدق و مبارزان صادق ملی کردن تمام نفت ایران را خائن و عاملین امپریالیسم مینامیدند و از اینرو بزرگترین خیانت را بتوده‌های ایران نمودند. در نتیجه «مصالحه و انتر ناسیونالیستی» ضد ملی رهبری حزب توده تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی میسر نگردید و بدین‌طریق آنها عملاً با امپریالیست‌ها و ارتجاع ایران برای سرکوبی جنبش توده‌ها همکاری نمودند.

اکنون تاریخ باز تکرار میشود. اینبار بقایای رهبری حزب توده تمام هم‌و‌جهد خود را علیه پیشتازان مبارزه مسلحانه متوجه کرده‌اند. و از این طریق عملاً با رژیم فاشیستی شاه و اربابانش در یک جبهه‌ی واحد علیه پیکارگران صادق به مارکسیسم-لنینیسم و فدائیانیکه به خاطر آزادی توده‌ها با جانبازیهایشان حماسه می‌آفرینند به مبارزه برخاسته‌اند. رژیم فاشیستی شاه، جوانان مبارز قهرمان میهن‌مارا اعدام میکند و بقایای رهبری حزب توده با تئوری «مارکسیستی»

۱. و. ای. لنین. آثار منتخبات در دو جلد. جلد دوم ص ۴۲۹. بزبان

صحت عمل رژیم را اثبات میکنند و به جوانان «پند» میدهند و توصیه می‌نمایند که از کارشوم و خطرناک «غیر مارکسیستی» یعنی مبارزه مسلحانه دست بردارند. در حقیقت اکنون بقایای رهبری حزب توده نقش توجیه‌کننده‌ی وحشیگریهای رژیم و اربابانش، امپریالیست‌ها علیه بهترین فرزندان توده‌های ایران را ایفا مینمایند.

اپورتونیست‌های چپ‌نما که در زیر سایه دم‌کراسی بورژوازی غرب فعالیت میکنند، از طرق دیگر بانبروهای انقلابی میهن‌ما و پیشتازان آن‌ها مبارزه مینمایند. پس از اینکه «قطب» جهانی اپورتونیست‌های چپ در سیاست خارجی اشتباهات متعددی نسبت به احزاب کارگری و نیروهای مترقی، نظیر قطع کمک به یمن، ظفار، برقراری رابطه سیاسی با رژیم فاشیستی شیلی و دادن صد میلیون دلار وام به خاطر تقویت اقتصاد دولت ضدتوده‌ای شیلی و غیره نمود، درجه حرارت حملاتشان نسبت به نیروهای مسلح مبارز کشور مانزول کرد. اکنون آنها با «تأسف» میگویند که: چریک‌ها در مقابل شوروی مرز مشخص ندارند. یعنی به اتفاق اپورتونیست‌های چپ‌نما و تمام نیروهای ارتجاعی جهان به کشور شوراها دشنام میدهند. «چریک‌های فدائی خلق» در شماره «مجله» «۱۹ بهمن» سال ۱۳۵۴، درباره تضادهای جهان کنونی مقاله مبسوطی نوشته‌اند و در ضمن نظر خود را نیز درباره علل بوجود آمدن و اشکال تضاد بین کشورهای سوسیالیستی را با استدلال توضیح داده‌اند. مانیز در آینده بسیار نزدیک مقاله‌ای درباره تضاد بطور عام و تضاد اصلی و فرعی بطور خاص، خواهیم نوشت. بانظر مادر آن مقاله آشنا خواهید شد.

بقایای رهبری حزب توده که بر اساس برنامه جدید، حزب توده را «حزب نوین طبقه کارگر ایران» مینامند و در مقالاتشان در «مجله» «دنیا» و «روزنامه» «مردم» در هر جمله دوبار آنرا تکرار میکنند، ولی مسئله ملی را که یکی از مسائل ضروری حزب طبقه کارگر در مبارزات رهائی بخش است، جزو وظایف مبرم عملی خود قرار نداده‌اند. در قسمت چهارم برنامه بقایای حزب توده ایران «وظایف مبرم مادر شرایط کنونی» مبارزه با امپریالیسم، مبارزه در راه تامین رفاه زحمتکشان، مبارزه برای سیاست خارجی ملی و مستقل، مبارزه در راه دم‌کراسی، مبارزه در راه سیاست دم‌کراتیک فرهنگی و بهداشتی را قید میکنند، ولی نمیفهمند که اجرای چنین برنامه‌ای فقط از طریق وحدت تمام نیروهای انقلابی و مترقی امکان پذیر است. مبارزه علیه ستم ملی و تامین خودمختاری ملل ایران باید یکی از شعارها و وظایف مبرم حزب طبقه کارگر باشد. زیرا بورژوازی ملی و

خرده بورژوازی و عده‌ای از روشنفکران ملل ستم دیده ایران که احساسات و غرورشان از توهینات ملی جریحه‌دار است، برای تحقق بخشیدن به آمال و آرزوهای ملی خود، در جبهه واحد ملی متشکل میشوند. ولی بقایای رهبری حزب توده، بابرگردان اصل لنینی درباره مسئله ملی از کتاب روسی بنام روسی، موضوع بسیار مهم، بگرنج و مرکب مسئله ملی را تمام شده میدادند. لنین در «طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی» نوشت: «۹- در رشته مناسبات داخلی کشور، سیاست ملی کمینتری نمیتواند به تصدیق خشک و خالی و صوری و صرفاً دکلاراتیو تساوی حقوق ملل که متضمن هیچگونه تعهد عملی نیست، اکتفا ورزد؛ دمکراتهای بورژوا - اعم از اینکه آشکارا خود را چنین بنامند و یا اینکه عنوان سوسیالیست را نظیر سوسیالیستهای انترناسیونال دوم، پرده ساتری برای خود قرار دهند - به چنین تصدیقی اکتفا می‌ورزند.

احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی خود - خواه از پشت تریبون پارلمان و خواه در خارج از آن - نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری، یعنی عملی را که علی‌رغم قوانین اساسی «دموکراتیک» آنان انجام میگیرد، پیوسته افشاسازند، بلکه همچنین باید اولاً بطور دائم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین نماید و برای این کار ابتدا پرولترها و سپس تمام توده زحمتکشان را در مبارزه علیه بورژوازی متحد میکند. ثانیاً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته و یا غیر کامل الحقوق (مثلاً ایرلند یا سیاهان امریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند.

بدون این شرط به ویژه مهم آخر، مبارزه علیه ستم‌گری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه، شعاری دروغین باقی خواهد ماند. همانگونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می‌نمائیم. «۱ ولی بقایای رهبری حزب توده ایران که ۲۵ سال در مهاجرت می‌باشند، مسائل اجتماعی، از آنجمله ملی را بدون دانستن خصوصیات و ویژگی آنها در ایران به طور صوری و دکلاراتیو در برنامه ترسیم کرده‌اند.

۱- و. ای. لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد دوم ص ۶۱ - ۵۶۲
بزبان فارسی

برنامه حزب طبقه کارگر نه تنها باید شامل مسائلی باشد که حزب می‌خواهد به آنها تحقق بخشد، بلکه شامل مسائلی نیز هست که تاحدودی به آنها جامه عمل پوشانده شده است. بنابراین برنامه، تراوش مغز و برگرد آثار مارکسیسم - لنینیسم نیست، بلکه برداشت زندگی باید باشد. در برنامه جدید بقایای حزب توده مسائل اجتماعی - اقتصادی و انعکاس واقعیت نیست، بلکه شبیهی از جامعه ایران است که از طریق روزنامه و کتب در آن انعکاس یافته است.

برنامه زمانی زنده و قابل اعتماد است که نیروی اجرایی داشته باشد. نیروی اجرایی برنامه، اعضای حزبند که با آگاهی و موافقت با برنامه در اجرای آن می‌کوشند و مبارزه مینمایند. بقایای حزب توده ایران را که کمتر از ۲۰ نفر عضو در مهاجرت تشکیل میدهند (در مهاجرت بیش از ۷ هزار نفر عضو فرقه دمکرات آذربایجان زندگی میکنند که هیچ رابطه‌ای با حزب توده ندارند) و اغلب آنها نیز بر رهبری اعتماد و احترام ندارند، پس با چه نیرویی و چگونه می‌خواهند برنامه «حزب نوین طبقه کارگر» را بواقعیت تطبیق دهند. بقایای رهبری حزب توده نیک میدانند که کارهای سازمانی و برنامه نویسی - شان فقط جنبه تشریفاتی دارد. زیرا آنها به فقدان کارا کتر و اخلاق انقلابی در خود واقفند و از همه مهمتر، میدانند که مورد اطمینان توده‌های ایران نیز نیستند.

اکنون کمی به عقب برمیگردیم تا وقایع آذربایجان را در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و چگونگی طرح و حل مسئله ملی را در آنجا بررسی کنیم. در اوائل سال ۱۳۲۴ عده‌ای از افسران پادگان خراسان که عضو حزب توده بودند، به رهبری سرگرد اسکندانی تصمیم به قیام می‌گیرند. هدف آنها عبارت از خلع سلاح کردن پادگانهای ارتش شاهنشاهی در خراسان و گران و سپس بسط و گسترش مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاهی و آزاد کردن شمال ایران و پس از خروج ارتشهای انگلستان و آمریکا، آزادی تمام ایران بود. نقشه افسران پادگان خراسان با مخالفت شدید کمیته مرکزی حزب توده مواجه شد. و آنها به مخالفت رهبری حزب و قعی نگذاشتند و در ۲۷ مرداد ماه ۱۳۲۴ با چند کامیون نظامی و یک جیب ارتش به سمت گران حرکت نمودند. در بین راه گردان سوار مراد تپه را خلع سلاح نموده و به سمت دشت ترکمن صحراروانه شدند. در حوالی گران گروهی دیگر از افسران که از تهران و سایر نقاط ایران فرار کرده بودند، به گروه اسکندانی ملحق میشوند و

به اتفاق به سوی گنبد قابوس حرکت مینمایند. واحدهای ژاندارمری و پلیس گنبد قابوس که دستور کشتن افسران را داشتند در حال آماده باش نظامی بودند. گروه اسکندانی از نظر نظامی اشتباه نمود و به طور دموکراتیک و بدون وارد شدن به دره‌مان لحظه ژاندارمها و پلیس که قبلاً موضع آتش گرفته بودند، باران گلوله بر سرشان ریختند و اسکندانی با اتفاق عافسر و درجه دار و سرباز شهید شدند و سایرین متواری گردیدند. بدین طریق قیام افسران پادگان خراسان سرکوب گردید.

در بهار سال ۱۳۲۳ اکثریت مجلس شورای ملی که در رأس آن آگت معروف انگلستان سیدضیالالدین طباطبائی قرار داشت، اعتبارنامه نمایندگی میرجعفر پیشه‌وری را که با آرای زیادی از تبریز انتخاب شده بود تصویب نکرد. علیه تصمیم اکثریت نمایندگان مجلس نه فقط در تبریز، بلکه در تهران نیز موج اعتراض بلند شد، ۶ نفر از مدیران روزنامه‌های تهران علیه رد اعتبارنامه پیشه‌وری اعتراض کردند.

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ پیشه‌وری فرقه دمکرات آذربایجان را در تبریز تشکیل داد. کمیته مرکزی حزب توده از شناسائی فرقه دمکرات آذربایجان سرباز زد، زیرا در آذربایجان بزرگترین سازمان حزبی را داشت. ولی پس از چند روز مجبور به شناسائی فرقه شد و دستور داد که سازمان ایالتی آذربایجان که بیش از ۴۰ هزار نفر عضو داشت وارد فرقه دمکرات آذربایجان شوند.

۱- پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ در خلخال متولد شد. در ۱۲ سالگی به قفقاز مهاجرت نمود. در مدرسه تحصیل و برای امرار معاش کار میکرد. در ۲۰ سالگی وارد کارهای سیاسی شد. او در صفوف و سازمان عدالت که در باکو تعیین شده بود قرار گرفت و روزنامه حریت را تاسیس و اداره میکرد. او یکی از فعالین انقلاب گیلان بود و در تعیین کنگره حزب کمونیست ایران عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. پیشه‌وری تا ناپودی کامل حزب کمونیست در تهران و خراسان فعالیت مینمود. در سال ۱۳۰۹ با اتفاق ۱۴ نفر از رفقایش به دست پلیس رضا شاه دستگیر و زندانی شد. سال ۱۳۱۶ پس از ۱۰ سال زندانی بکاشان تبعید گردید. در سال ۱۳۲۰ پس از ورود ارتش متفقین بایران با اتفاق سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. سال ۱۳۲۲ در تهران روزنامه آژیر را تاسیس نمود و اکثر مقالات اجتماعی و سیاسی روزنامه را خودش مینوشت. در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی پیشه‌وری کاندید حزب توده ایران از تبریز بود. پیشه‌وری پیشنهاد حزب توده را با خوشحالی پذیرفت و برای انجام کارهای انتخاباتی به تبریز رفت.

فزون بر این، اتحادیه دهقانان آذربایجان که بیش از ۲۰ هزار نفر عضو داشت نیز به فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. باید یادآور شد که وجود آمدن اتحادیه دهقانان آذربایجان نتیجه مساعی و زحمات فوق العاده دوفرنر از اعضای سابق حزب کمونیست ایران رفقا آوانسیان و امیرخیزی بود. در ۱۳ شهریور فرقه دمکرات خطایه‌ای در ۱۲ ماده که مهمترین مواد آن عبارت بودند: اعلام خودمختاری آذربایجان، زبان آذربایجان، زبان رسمی آذربایجان، تشکیل انجمن محلی آذربایجان و خواستار اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بود منتشر کرد.

خواستهای فرقه دمکرات آذربایجان توجه طبقات و قشرهای مترقی آذربایجان را به خود جلب کرد. ولی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان با آن خواستها مخالفت کردند. زیرا اجرای اصلاحات اجتماعی علیه منافع طبقاتی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان بود که با ارتجاع ایران بطور عام و تهران بطور خاص، پیوند ناگسستنی داشتند. با ازدیاد نفوذ فرقه دمکرات، بسیاری از خانهای ایلات آذربایجان، مالکین و تجار در یک جبهه بانبروهای ژاندارمری و شهربانی مبارزه خود را علیه کارگران و خصوصاً دهقانان شدیدتر کردند. فقط در آبان ماه ۱۳۲۴ به دستور استاندار و مالکین، ژاندارمها بیش از ۱۰۰ نفر از دهقانان دهات آذربایجان را کشتند و بیش از هزار نفر را زندانی کردند. دهقانان برای مقابله با وحشیگریهای ارتجاع محلی مجبور شدند دسته‌هایی به نام «فدائی» تشکیل دهند. دسته‌های فدائی بعداً به نیروی مسلح انقلابی مبدل گردیدند.

در ۲ آذرماه به ابتکار فرقه دمکرات ۷۴۴ نماینده شهروند آذربایجان در تبریز جمع شدند و به نمایندگی از طرف آذربایجانیهها به شاه، مجلس شورای ملی و نخست وزیر خواستهای زیر را تلگراف نمودند: ما خواستار خود مختاری آذربایجان و تشکیل مجلس قانونگزاری و دولت ملی آذربایجان برای اداره امور اجتماعی و فرهنگی آذربایجان میباشیم. ولی شاه و نخست وزیران به خواست آذربایجانیهها و قعی نگذاشتند. بنابراین، فرقه دمکرات آذربایجان در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ با دسته‌های مسلح «فدائی» که در اغلب نقاط آذربایجان تشکیل یافته بودند، پادگانهای اکثر شهرها و نواحی آذربایجان را خلع سلاح نمودند. سرتیپ درخشان فرمانده لشکر تبریز تسلیم شد، و تیپ رضائیه بفرماندهی سرهنگ زنگنه نیز پس از مدتی استقامت در برابر فشار نیروهای فدائی مجبور به خلع سلاح گردید.

مجلس ملی آذربایجان از طریق انتخابات آزاد با شرکت ۱۰۱ نماینده تشکیل یافت و پیشه‌وری دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان را به نخست‌وزیری انتخاب و مأمور تشکیل دولت ملی آذربایجان نمود. دولت ملی آذربایجان ارتش ملی را تشکیل داد و رفورمهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی را به‌مورد اجرا گذاشت.

دولت ملی آذربایجان ۲۵۷ هزار و ۶۶ هکتار زمینهای دولتی و مالکین مرتجع را که به تهران فرار کرده بودند در بین ۲۰۹ هزار و ۹۶ نفر دهقان بی‌زمین بلاعوض تقسیم نمود. برای کارگران قانون ۸ ساعت کار در روز با استفاده از حقوق ایام تعطیلات را به‌مورد اجرا گذاشت. قانون آزادی و برابر حقوقی اجتماعی-سیاسی زنان را مجلس ملی تصویب نمود و زنهای آذربایجان اولین بار در تاریخ ایران به‌صحنه زندگی اجتماعی گام نهادند. دولت ملی آذربایجان اقدامات جدی برای بهبود فرهنگ و بهداشت آذربایجان نمود. در تبریز اولین دانشگاه افتتاح شد، در تمام مدارس و دانشگاه تدریس به زبان آذربایجانی شروع گردید. در تبریز بیمارستان دولتی گشوده شد که به اهالی به‌رایگان کمکهای پزشکی می‌نمود.

به زبان ترکی آذربایجانی روزنامه، مجله، کتب‌درسی و غیره چاپ و نشر گردید. ادبیات و از آنجمله نظم به زبان ترکی آذربایجانی رونق و رشد یافت. با بودجه دولت ثبات، مدارس صنایع ظریفه و موزیک و غیره افتتاح گردید. خیابانهای تبریز آسفالت شد و باغات و محلهای استراحت احداث گردید. چنین اصلاحات اجتماعی را نیز در اغلب شهرهای آذربایجان به‌مورد اجرا گذاشتند. در نتیجه اقدامات فوق، آذربایجان در رشته‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پیشرفت بی‌سابقه‌ای کرد. پروفیسور گاتم که موافق جنبش ملی آذربایجان نبود، در کتاب خود «ملت در ایران» نوشت «حکومت دمکراتها در عرض یکسال در تبریز بیش از بیست سال سلطنت رضا شاه اصلاحات کردند.»^۱

بعد از استقرار دولت ملی در آذربایجان، آزادیخواهان و دمکراتهای کرد نیز در شمال کردستان حکومت را به‌دست گرفتند. در هاباد حزب دمکرات کردستان دولت خودمختار کردستان را به‌رهبی قاضی محمد تشکیل داد و تمام کارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی بدست کردها سپرده

۱ پرویز همایون‌پور. مسئله آذربایجان. سال ۱۳۲۰. ص ۶۱

شد. گروههای منظم نظامی کرد، برای حفاظت و دفاع از دولت ملی کردستان تشکیل گردید. مدارس نو افتتاح شد که در آنها بزبان کردی تدریس می‌گردید. مطبوعات و کتب بزبان کردی چاپ و نشر گردید. برخلاف آذربایجان، در کردستان رفورم ارضی صورت نگرفت و مناسبات ارباب رعیتی و عشیره‌ای به‌شکل اول باقی ماند. دولت ملی کردستان (یک پنجم شهروند و یک چهارم سرزمین کردستان ایران احاطه می‌کرد) با دولت ملی آذربایجان بر اساس کمک متقابل رابطه دوستی برقرار نمود. از رشد جنبش رهایی‌بخش و تشکیل دولت‌های ملی در آذربایجان و شمال کردستان، ارتجاع ایران و حامیانش امپریالیستهای آمریکا و انگلستان بی‌نهایت به تشویش افتادند. زیرا جنبش آذربایجان و کردستان تأثیر انقلابی در تمام ایران کرد و روحیه مبارزان آزادی ایران را تقویت نمود. از اینرو دولت ایران به نخست‌وزیری مرتجع معروف حکیم‌الملک (او آذربایجانی بود) نه فقط ارتجاع آذربایجان را با وعده و تطمیع تقویت مینمود، حتی ایل افشار در حوالی اردبیل و سراب به‌رهبی زمین لشکر و ایل ذوالفقاری را در حوالی زنجان به‌رهبی ذوالفقار مسلح نمود و علیه دولت ملی آذربایجان به جنگ و گریز و داشت. ولی با وجود یاری همه جانبه ستاد ارتش ایران که رئیس آن سرلشکر ارفع بود، ایلات فوق نتوانستند مانع اصلاحات اجتماعی و ارضی دولتهای ملی گردند و در نتیجه حملات گروههای فدائی مجبور به عقب‌نشینی شده و گریختند. دولت حکیمی نتوانست خواست طبقه حاکمه ایران را بر آورده کند و از طرفی نیز پشتیبانی نیروهای مترقی ایران از دولتهای ملی گسترش مییافت. در نتیجه حکیمی مجبور به استعفا شد. دردی‌ماه ۱۳۲۴ قوام‌السلطنه به‌نخست‌وزیری انتخاب گردید.

قوام‌السلطنه یکی از مالکین بزرگ گیلان بود. رابطه او با امپریالیستهای آمریکا از دیرباز مشخص بود. او زندگی سیاسی بسیار ارتجاعی و تاریکی داشت. یکی از مهمترین خدمات او به امپریالیستها و طبقه حاکمه ایران عبارت از سرکوبی قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و کشته شدن خود کلنل بود. او یکی از باتجربه‌ترین و قهارترین سیاستمداران مرتجع ایران در دوران خود بود و توانست با مانورهای بسیار ماهرانه (در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی در لاهیجان آرای خود را به نفع رادمش گذشت کرد، پس از رسیدن به نخست‌وزیری اغلب روزنامه‌ها از آنجمله روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده ایران که در زمان دولت حکیمی توقیف شده بودند آزاد نمود، به تشکیلاتهای مترقی

و از آنجمله به حزب توده اجازه فعالیت داد، مرتجعین معروف نظیر سید ضیاءالدین طباطبائی، دشتی، طاهری را زندانی نمود. توانست نظر مساعد رهبران حزب توده (مخصوصاً جناح سازشکارش نظیر اسکندری، کشاورز، بهرامی و غیره) را و از طریق آنها دولت شوروی را به خود جلب کند. قوام السلطنه برای بهبود مناسبات سیاسی با شوروی در ۱۸ فوریه به مسکو مسافرت نمود و در آنجا قرارداد استخراج نفت شمال ایران را به مدت ۵۰ سال با دولت شوروی امضا کرد. او پس از برگشت به دو کار تعجب آور برای مردم عادی اقدام کرد. اولاً کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده (اسکندری وزیر کار، کشاورز وزیر فرهنگ و یزدی وزیر بهداشت) تشکیل داد. هدف قوام السلطنه از تشکیل دولت ائتلافی در درجه اول آن بود که اعتماد رهبری حزب توده و تاحدودی نیز اتحاد شوروی را به خود جلب کند تا فرصت بازیابی و تشکل نیروهای ارتجاعی را داشته باشد. او منتظر شرایط لازم بود که بتواند آزادانه نقش ارتجاعی خود را به نفع طبقه حاکمه و اربابان امپریالیستها به مورد اجرا گذارد. باید به حق گفت که قوام السلطنه همچو سیاستمدار کهنه کار ارتجاعی، توانست اهداف خود را با هوشیاری و کاردانی کافی انجام دهد. ولی رهبران حزب توده که خط مشی اساسی شان بر روی پارلمانتاریسم و راه «مسالمت آمیز» بنا و استوار شده است، تصور مینمود که با شرکت در کابینه بتوانند نیروهای بیشتری را در اطراف حزب گرد آورند و بدینوسیله کرسیهای خود را در مجلس شورای ملی زیاد کنند و از این طریق دولت را بدست بگیرند. ولی آنها نمی فهمیدند که بدون اراده، مجری سیاست و ام السلطنه شده اند. ثانیاً قوام السلطنه برای برقراری مناسبات دوستانه با رقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان باب مذاکره را باز کرد. ز اینرو نمایندگان حکومت ملی آذربایجان به ریاست پیشه‌وری و حکومت کردستان به ریاست قاضی محمد رابه تهران دعوت نمود. در نتیجه در ۳ تیر ماه ۱۳۲۵ قرارداد امضاء گردید که بر اساس آن دولت‌های ملی منحل گردیدند و دولت مرکزی موظف گردید که انجمنهای ایالتی آذربایجان و کردستان را بر اساس قانون اساسی قبول کند و تا تصویب این قرارداد از طرف مجلس شورای ملی، مجلس ملی آذربایجان به مثابه مرکز انجمن ایالتی شناخته شود. ارتش ملی آذربایجان به مثابه قسمتی از ارتش ایران منظور گردید. درباره درآمد اقتصادی آذربایجان قرار گردید که ۷۵ درصد در آمد اقتصادی صرف نیازهای اجتماعی و فرهنگی آذربایجان گردد و ۲۵ درصدش به حساب بودجه عموم ایران به دولت مرکزی فرستاده شود و دولت روم

ارضی را که در آذربایجان عملی شده بود تأیید نمود. در قرارداد قید شد که در مدارس متوسطه و دانشگاه باید به دو زبان، یعنی ترکی آذربایجان و فارسی تدریس شود. برای ملت‌های اقلیت نظیر کرد، آشوری و ارمنه نیز تا کلاس پنجم دروس به زبان مادری تدریس گردد. استاندار آذربایجان را دکتر جاوید (او آذربایجانی بود) که در دولت ملی پیشه‌وری وزیر داخله بود برگزیدند. نیروهای مترقی ایران از آنجمله حزب توده از انجام قرارداد پشتیبانی کردند.

ارتجاع ایران و امپریالیستهای انگلستان و آمریکا از نتیجه مذاکرات بی‌نهایت نگران بودند. از اینرو کشتیهای جنگی انگلستان به بندر آبادان و خرمشهر وارد شدند، قسمت‌هایی از ارتش انگلستان در بصره در مرز ایران مستقر گردیدند. شرکت نفت انگلستان در خوزستان تشکیلات «اتحادیه ایلات خوزستان» را به وجود آورد که خواستار جدائی از ایران و الحاق به عراق بود. فشار و توطئه سیاسی و نظامی دولت‌های امپریالیستی انگلستان و آمریکا روز به روز شدیدتر میشد. آلن وزیر خارجه آمریکا در نطق خود طرفداری دولت آمریکا را از شاه و دولت ایران اظهار نمود و آنها را برای مبارزه علیه انجمن‌های ملی آذربایجان و کردستان تشویق میکرد.

پس از خروج ارتش شوروی از ایران، ارتجاع که پس از ضربه سوم شهریور به هوش آمده بود، به تدریج صفوف خود را متشکل نمود و قوام السلطنه نیز ماهیت طبقاتی و وابستگی خود را به امپریالیسم آشکار کرد. او در اوائل خرداد ماه حزب «دمکرات ایران» را تشکیل داد و تمام عناصر مرتجع را در اطراف حزب خود جمع کرد. از این مرحله قوام السلطنه مبارزه سیاسی خود را با حزب توده و سایر احزاب مترقی از طریق حزب «دمکرات» انجام میداد. او با کمکهای اقتصادی و پشتیبانی سیاسی امپریالیستهای آمریکا و انگلستان و متمرکز شدن نیروهای ارتجاع داخلی، تعرض خود را علیه نیروهای انقلابی آغاز نمود. قوام السلطنه در مهرماه ۱۳۲۵ کابینه خود را ترمیم کرد و وزرای حزب توده را کنار گذاشت و در آبان ماه اعلام نمود که بخاطر انتخابات آزاد برای مجلس شورای ملی باید ارتش ایران به تمام استانها اعزام شود تا اهالی بتوانند تحت نظارت ارتش «آزادانه» در انتخابات شرکت کنند. بدین طریق هدف شوم قوام السلطنه و طبقه حاکمه ایران علیه حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان آشکار گردید.

دولت‌های آمریکا و انگلستان با دولت شوروی در تماس بودند و تهدید میکردند که اگر ارتش ایران به سمت آذربایجان و کردستان حرکت کند و

دولت شوروی دخالت نماید، آنها نیز به تقاضای دولت ایران بخود اجازه خواهند داد که در امور ایران، خصوصاً آذربایجان دخالت کنند. دولت آمریکا این شانتاژ و فشار سیاسی را زمانی به شوروی می آورد که وضع اقتصادی شوروی به واسطه جنگ دوم جهانی که منجر به ویرانی تمام نقاط اروپائی کشور شده بود و بیش از ۱۰ میلیون زخمی و ناقص‌العضو باقی مانده بود، دشوار بود. فزون بر این شوروی هنوز فاقد بمب اتم بود (در صورتیکه آمریکا به یاری انیشتین و سایر دانشمندان مهاجر اروپائی موفق شده بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ بمب اتم را بسازد و توانست دو بمب اتم بر روی شهرهای ژاپن هیروشیما و اوکازوکی بیاندازد که در نتیجه بیش از ۲۰۰ هزار نفر مردم غیر نظامی این شهرها کشته شدند. در صورتیکه بدون استفاده از بمب اتم کار جنگ با ژاپن در شرف اتمام بود. ولی دولت آمریکا با استفاده از بمب اتم میخواست قدرت نظامی خود را به دولت شوروی نشان دهد و از آن به مثابه نیروی خارق‌العاده به شوروی فشار سیاسی بیاورد) و از اینرو با در نظر گرفتن شرایط فوق، دولت شوروی مجبور شد که بخاطر دخالت نکردن دول آمریکا و انگلستان در امور ایران با پیشنهاد آنها موافقت کند. قوام‌السلطنه با دانستن این جریان در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۵ به ارتش تهران که در دامنه کوههای قافلانکوه، آستارا و حوالی مهاباد موضع گرفته بودند، دستور حمله صادر کرد. این اولین تعرض ارتجاع ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود بعد از ۴ روز جنگ (ارتش تهران با وجود برتری اسلحه نتوانست خطوط دفاعی ارتش ملی آذربایجان را بشکافد) فرقه دمکرات بارتش ملی آذربایجان دستور متارکه داد. ارتش تهران وارد آذربایجان و کردستان شدند و این دو حکومت ملی سرکوب و تمام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی آنها نابود گردید. ارتجاع ایران پس از سرکوبی حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان، تعرض خود را علیه حزب توده و سایر احزاب و سازمانهای مترقی و ضد امپریالیستی آغاز کرد. آنچه را که ما به طور قصار در باره تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و رفورم‌های اجتماعی - اقتصادی آن نوشتیم، در مطبوعات فرقه دمکرات و بقایای حزب توده در مهاجرت و همچنین در کتاب س. ایوانف «تاریخ مختصر ایران» و خلاصه‌تر در جزوه پرویز همایون پور «مسئله آذربایجان» و غیره نوشته شده است ولی وظیفه بقایای رهبری حزب توده ایران مقدم بر همه آن بود که نتایج مثبت و منفی نهضت آذربایجان را ارزیابی کنند، زیرا نهضت شهروند آذربایجان قسمتی از مبارزات ایران میباشد. ضرورت و اهمیت

ارزیابی موفقیت و شکست نهضت آذربایجان در درجه اول در آنست که نسل کنونی و خصوصاً مبارزین انقلابی با آگاهی بآن مناسبت خود را نسبت به دوستان و دشمنان جنبش دقیق تر مشخص کنند ولی بقایای رهبری حزب توده جرأت اینکار را ندارند، زیرا آنها آگاهانه و بی اراده مدافع سرسخت فرقه دمکرات بوده و هستند. و از اینرو جوانان را از دانستن يك حقیقت تاریخی محروم و یکدوره از تاریخ مبارزات توده‌های ایران را در زیر سؤال قرار داده‌اند. لذا ما وظیفه خود میدانیم حقایق تاریخی را بیان کنیم که نسل جوان کنونی که نیروی اصلی مبارزه رهائی بخش میهن میباشد از آن بی اطلاع نباشند و شاید این اقدام وسیله و یا سبب عیان شدن مدارک دیگری که برای ما معلوم نیست بشود.^۱

مقدم ضروریست که ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی فرقه دمکرات آذربایجان را بررسی کنیم تا روشن شود که آیا فرقه دمکرات میتواند بر اساس اصل لنینی، مسئله ملی را به نفع زحمتکشان آذربایجان حل نماید و سپس در باره علل تشکیل فرقه و روند بعدی حوادث را بررسی کنیم. فرقه دمکرات آذربایجان يك حزب مترقی خرده بورژوازی و با ایدئولوژی خرده بورژوازی بود. گواه آن ترکیب طبقاتی و برنامه فرقه میباشد. روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دمکرات آذربایجان در دوم دی ماه ۱۳۲۵ نوشت: فرقه دمکرات آذربایجان در اوائل سال ۱۳۲۵ هفتاد هزار نفر عضو داشت که از آنها ۵ هزار نفر کارگر، ۵ هزار نفر دهقان، ۲ هزار نفر روشنفکر، ۳ هزار پیشه‌ور، ۲ هزار نفر تاجر، ۵۰۰ نفر مالک و ۱۰۰ نفر روحانی بودند. در برنامه، فرقه دمکرات ایدئولوژی خود را مشخص نکرده است. استراتژی فرقه عبارت از مبارزه بخاطر به وجود آوردن آذربایجان خودمختار دمکراسی بود. ترکیب طبقاتی و استراتژی فرقه دمکرات آذربایجان مشخص کننده شیوه برخورد آن به مسائل اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و ملی است. بنا بر این نیز حل مسئله ملی که یکی از آمالهای نیروی مترقی آذربایجان بود، در چارچوبه منافع طبقاتی خرده بورژوازی جامعه عمل پوشید. حل مسئله ملی از طریق خود مختاری آذربایجان نمیتوانست منافع اصلی طبقه کارگر، دهقان و

۱- آنچه را که ما مینویسیم مدتهاست که ارتجاع جهانی و ایران میداند ولی بیرکت شهابت انقلابی و «سارکسیستی» بقایای رهبری حزب توده، فقط خالق نهضت و آنهاییکه سالهاست فقط بعشق دیدار میهن زنده‌اند و خانواده - هائیکه فرزندان خود را به خاطر آن نهضت از دست داده‌اند بی اطلاع میباشد.

زحمتکشان آذربایجان را بر آورد نماید. زیرا کارگران و زحمتکشان آذربایجان با خود مختاری ملی از ستم و استثمار سرمایه‌دار و مالک محلی آزاد نشدند. اگر آنها را قبلاً بورژوازی و مالک آذربایجان و فارس استثمار می‌نمودند، در زمان خود مختاری فقط از استثمار بورژوازی فارس آزاد شدند. ولی بورژوازی محلی با زبان، فرهنگ و عادات ملی، بهتر کارگر و زحمتکش آذربایجانی را استثمار می‌کرد. فرقه دمکرات آذربایجان نیز بیش از آن نمیتوانست در حل مسئله ملی گام بر دارد. زیرا آن حزب خرده بورژوازی بود و حل صحیح مسئله ملی فقط به رهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر است.

فرقه دمکرات آذربایجان به مثابه حزب خرده بورژوازی، رابطه خود را با مبارزات نیروهای مترقی ایران قطع کرده بود و حتی با حزب توده نیز مناسبات خوبی نداشت. در مهرماه ۱۳۲۵ رهبری حزب توده ایران از تمام احزاب ملی و مترقی؛ فرقه دمکرات آذربایجان، کردستان، حزب سوسیالیست و حزب دمکرات ایران دعوت نمود که جنبه واحد ضد امپریالیستی تشکیل دهند و علیه دخالت امپریالیستها در امور ایران مبارزه کنند. فزون بر این، در انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورای ملی متحداً بتوانند آرای بیشتری را تحصیل و اکثریت را در مجلس تشکیل دهند. ولی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات ایران (حزب قوام السلطنه) به دعوت حزب توده جواب رد دادند از شرکت در جنبه واحد ضد امپریالیستی خودداری نمودند. بدین طریق کارگران و زحمتکشان آذربایجان عملاً از پرولتاریای سایر نقاط ایران و مبارزه آنها جدا شدند. بدیهیست که این جدائی به مبارزات نیروهای انقلابی ایران صدمه زیادی زد. تاریخ جنبشهای خلقهای ایران چنانچه در قبل گفته شد: نظیر قیام تنباکو، انقلاب مشروطیت و سپس مبارزه برای ملی کردن نفت فقط با شرکت و اتحاد همه خلقهای ایران به موفقیت رسید بنابراین، اگر شهروند شمال ایران را چنانچه هدف افسران پادگان خراسان بود (متأسفانه با آنها از همه طرف مخالفت شد) به مبارزه علیه دولت ارتجاعی شاهی بر میخیزانند، دایره مبارزه وسیعتر میگردد و امکان آزادی ایران بطور کل

۱- در دوره ۱۵ قانونگذاری مجلس شورای ملی لازم بود که قرارداد دولت قوام السلطنه را با فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان و همچنین قرارداد امتیاز نفت شمال با شوروی را تصویب کرد تا این قراردادها جنبه قانونی پیدا کنند.

و آزادی ملی ملل ایران در چارچوب کشور میسرتر و عملی‌تر بود. لنین نیز در بطن اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی (برای دومین کنگره انترناسیونالیستی) نوشت: «... در رأس تمام سیاست کمیترن در مورد مسئله ملی و مستعمراتی باید نزدیک شدن پرولتراها و توده‌های زحمتکش همه ملل و کشورها برای مبارزه انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن مالکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیک شدن است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن محو ستمگری ملی و عدم تساوی حقوق ممکن نیست تضمین مینماید»^۱.

عدول فرقه دمکرات آذربایجان از شرکت در جنبه واحد ضد امپریالیستی بی‌سبب نبود. زیرا اگر فرقه با احزاب دیگر متحد میشد، در آنصورت موظف بود که سیاست و تاکتیک خود را با خط مشی مبارزه عمومی ضد امپریالیستی تطبیق دهد. ولی فرقه این را نمیخواست و از اینرو مایل نبود که با سایر احزاب و سازمانهای مترقی مناسبات برقرار کند. این سیاست نادرست فرقه که با منافع ملت آذربایجان به‌طور خاص و ملت‌های ایران به‌طور عام مغایرت داشت نه فقط به عمیق شدن جنبش در آذربایجان، بلکه به تمام ایران لطمه بزرگی زد. کارهای اساسی فرقه به دست آن آذربایجانی‌هایی بود که در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی از شوروی به ایران مهاجرت کرده بودند. آن اشخاص کادر عمده سیاسی و تشکیلاتی فرقه را تشکیل میدادند و با بدبینی به مسئولینی که آذربایجانی محلی بودند برخورد میکردند. آنها حتی به افسرانیکه (خصوصاً افسران فارس) بدستور حزب توده برای تشکیل و سازماندهی ارتش ملی به آذربایجان رفته بودند، و بیش از همه برای فرقه کار کردند و ارتش نسبتاً منظمی را سازمان دادند مشکوک بودند و تحت تعقیب قرار میدادند. حتی چند نفر از افسران را نظیر رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان ژانرال آذر و سرگرد حبشی را بازداشت و زندانی کردند و سرهنگ دوم غازی را تحت بازپرسی قرار دادند. جالب آنست که ژانرال آذر را برای بازپرسی به باکو اعزام داشتند و در آنجا با قیراف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی به آذر چنین اظهاراتی را نموده بود: آذر من میدانم که تو در تسلیم تیپ رضائیه نقش بزرگی داشتی و در تشکیل ارتش ملی نیز سهمی داری، ولی چرا در آنجا با اشخاصیکه ما انتصاب کرده‌ایم مخالفت میکنی. اینبار تو را

۱- و. ای - لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد دوم صفحه‌های ۵۵۹

میبخشم، پرو تبریز و با هم کار بکنید. فرقه را به پیشه‌وری سپرده‌ام، به تو ارتش را میسپارم و مجلس ملی را نیز شبستری باتفاق سایرین اداره خواهند کرد.

در روند استقرار حکومت ملی آذربایجان از طرف مسئولین غیرمحلّی فکر الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی رسوخ یافت. این بی‌علت نبود و زمینه فکری داشت که در مهاجرت کاملاً علنی شد. همانا اینهدف شوم احساسات ملی شهروند آذربایجان را جریحه دار می‌کرد. زیرا آذربایجانیهای ایران قرن‌ها با سایر خلقهای ایران زندگی و سرنوست مشترک داشته‌اند و همیشه به اتفاق همه‌ی شهروند ایران در یک جبهه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به خاطر آزادی و استقلال کشور مبارزه می‌کردند. از اینرو به ایرانیت خود افتخار و مباهات مینمایند. فزون بر این آذربایجانیها در رشد فرهنگ، صنعت و تمام دستاوردهای ایران نقش ارزنده‌ای دارند. بنابراین منافع عمومی و احساسات ملی آنها با سایر ملل ایران پیوند ناگسستنی دارد. این همان مسئله‌ایست که لنین بارها متذکر شده که در حل مسئله ملی به تمام جوانب عادات، عنعنه، غرور و احساسات ملی ملل باید توجه نمود و به آنها بی‌نهایت احترام گذاشت. ولی مسئولین فرقه، خصوصاً اشخاص غیر محلی به این اصل مهم توجه نمی‌کردند. بدین سبب در ماههای آخر حکومت ملی، شهروند آذربایجان، خصوصاً تبریز، فرقه دمکرات آذربایجان را مظهر منافع ملی خود نمیدانستند. آنها در اوائل نهضت از شعارهای مترقی فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی می‌کردند و در خلع سلاح پادگانهای ارتش دولت مرکزی قداکاری نمودند، ولی در اواخر بواسطه برخورد های نادرست مسئولین و احساس خطر تجزیه آذربایجان از فرقه دوری جستند و حتی در شکست ننگ آور فرقه دمکرات نقش معینی داشتند.

در بیستم آذرماه ۱۳۲۵ پیشه‌وری در برابر هزاران نفر اهالی تبریز در نطق خود گفت: «مرگ هست ولی برگشت نیست». ارتش در جبهه در زیر بمباران توپخانه و هواپیماهای ارتش دولت مرکزی غیورانه جنگ می‌کرد. در ۲۹ آذرماه پیرا صدر اتحادیه کارگران آذربایجان و عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات بیانیه‌ای از طرف فرقه منتشر نمود مبنی بر اینکه: ما نمی‌خواهیم برادرکشی کنیم و دستور متارکه جنگ دادیم و ارتش تهران خواهد آمد و با کسی کاری نخواهند داشت. همان روز پیشه‌وری وعده‌ای از رهبران فرقه دمکرات به شوروی گریختند و ارتش را در جبهه بدون تکلیف در مقابل دشمن

رها گذاشتند. فرماندهان که دستور گرفته بودند که جنگ نکنند باتفاق سربازان بی تکلیف اسلحه بدست در بیابانها سرگردان شدند. همان شب ساعت دو در تبریز نیروهای ارتجاعی شروع به تیراندازی نمودند. با وجود اینکه در تبریز چندین هزار سرباز و پلیس بود، ساعت ۶ صبح مرتجعین و اهالی به شهر مسلط شدند. در تمام ناحیه‌های شهر تبریز اهالی مرکب از پیشه‌ور، روشنفکر و کارگر مسلحانه شب و روز نگهبانی میدادند و خود را آماده حمله احتمالی نیروهای فرقه دمکرات می‌کردند. به طوری که تبریز یک هفته قبل از ورود ارتش تهران و شهرهای دورتر در مدت زیادتری در دست اهالی بود. آنها تمام نیروهای مسلح و پلیس دولت ملی و کارمندان حزبی را خلع سلاح نمودند و عده‌ی زیادی را نیز دستگیر و با ورود ارتش تهران به آنها تحویل دادند. ارتش تهران به دستور شاه و ستاد ارتش، نیروهای مسلح ارتش ملی و اعضای فعال فرقه دمکرات را بی رحمانه بطور فجیعی بقتل میرساندند.

فرار ننگ آور پیشه‌وری و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به قیمت ۲۵ هزار تلفات و ۴ هزار تبعیدی به سلطان آباد اراک برای شهروند آذربایجان انجامید. حوادث ذکر شده طبعاً چنین سئوالاتی را پیش می‌آورد: ۱- اگر فرقه دمکرات آذربایجان مولود مبارزه شهروند آذربایجان بود و از میان مردم برخاسته بود، پس چرا در مدت ۴ ساعت مانند حساب آبی ترکید و نابود شد؟ ۲- اگر فرقه دمکرات مستقل بود، پس چرا به دستور دیگری اسلحه بزمین گذاشت و ارتش را در جبهه و افراد حزبی را در تمام نواحی آذربایجان بدون تکلیف در برابر دشمن قرار داد؟ ۳- اگر مردم آذربایجان وابستگی فرقه را نمیدانستند، پس چرا علیه فرقه برخاستند و هنوز ارتش در جبهه بود مردم پادگانهای نظامی شهرها را خلع سلاح کردند و تا ورود ارتش تهران مقدرات خویش را بدست گرفتند؟ ۴- اگر هم دستور بود که جنگ نکنند، آیا پیشه‌وری که دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان بود، موظف نبود که به جای فرار دستور عقب نشینی مرتب و مرخص کردن ارتش را بدهد و اشخاص مسئول را با خود به شوروی ببرد؟ در صورتیکه در نتیجه فرار رهبران و بی تکلیفی ارتش و اعضای فرقه، تلفات سنگینی که در تمام روند قرن بیستم در ایران بی سابقه بود به شهروند آذربایجان تحمیل شد. ۵- در بوجود آمدن این فاجعه کم نظیر (میتوان با جرئت گفت که فاجعه آذربایجان و همچنین فرار بقایای رهبری حزب توده و نابودی نیروهای نظامی و غیر نظامی حزب توده، از تسلیم شاه سلطان حسین به محمود افغان ننگین تر بودند) آیا پیشه‌وری بمثابة دبیر اول

فرقه یکی از مسئولین اصلی نیست؟ و او در برابر توده‌های آذربایجان بطور خاص و شهروندان ایران به‌طور عام و همچنین در برابر تاریخ مبارزات خلقهای ایران محکومیت ندارد؟ ع- آیا پیشه‌وری به‌مثابه دبیر اول فرقه از هدف شوم و غیر مارکسیستی باقیراف و یارانش درباره آذربایجان ایران بی‌اطلاع بود؟ تمام این سئوالات، گویای منطقی آنست که فرقه دمکرات آذربایجان به‌منظور هدف مشخصی تشکیل شده بود.

در مهاجرت، سازمان فرقه از نو دایر گردید و ارگان آن روزنامه «آذربایجان» دوباره منتشر شد. در روزنامه «آذربایجان» مینوشتند و در جلسات حزبی و جمع آمده‌های فرقه یکصداداد می‌زدند: زنده باد پدرو رهبر آذربایجان واحد (یعنی آذربایجان ایران و شوروی) یولداش باقیراف. فزون بر این رئیس جمهور آذربایجان شوروی میرزا ابراهیم‌اف در کتاب خود «او چون گلاجاخ» (آنروز می‌آید) الحاق آذربایجان ایران را با آذربایجان شوروی نویسد میداد. او در جزوه خود «مبارزه رهائی بخش ملی در آذربایجان جنوبی» چنین نوشت «مردم آذربایجان جنوبی از همه خلقهای ایران با استعدادتر و کاری‌ترند. چنانچه راه آهن سرتاسری ایران را آنها کشیدند.» آقای مارکسیست نمی‌فهمید که از نقطه نظر مارکسیستی یک ملت را با استعدادتر از ملت دیگر نامیدن نادرست است زیرا فقط شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در رشد استعداد و نبوغ توده‌ها نقش اساسی دارد و آنرا به‌ظهور میرساند. در کشوری که آن شرایط نباشد، بنابراین استعداد و نبوغ توده‌ها نیز امکان تجلی ندارد. ولی منظور واقعی نویسنده این بود که ملت با استعداد آذربایجان ایران باید با ملت بانبوغ آذربایجان شوروی در یک کشور واحد زندگی و کار نمایند.

سپس «نویسندگان» و «شعرا» نوظهور فرقه دمکرات مقالات و اشعاری درباره وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی نوشتند و سرانیدند و به تحقق بخشیدن این «آمال و آرزوی» توده‌های آذربایجان جنوبی رادر تحت هدایت پدر و رهبر قهرمان آذربایجان واحد، یولداش باقیراف قابل اجرا می‌دانستند. تمام اینها تأیید کننده فکر الحاق کردن آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود، که در زمان حکومت فرقه بطور «مخفی» گفته و اقدام میشد. این همان عاملی بود که احساسات و غرور ملی آذربایجانیهای ایران، بخصوص زحمتکشانش آنرا علیه فرقه برانگیخت.

باید این حقیقت را گفت که الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی هدف دولت و حزب کمونیست شوروی نبود. بلکه آن یکی از مقاصد

باقیراف را که دوست صمیمی وزیر کشور و سازمان امنیت شوروی بریابود تشکیل میداد. این دونفر مورد اطمینان فوق‌العاده شخص استالین بودند و میخواستند پس از انجام مقاصد خود دولت شوروی را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. زیرا پس از ورود ارتش شوروی به ایران، در ۶ نوامبر ۱۹۴۱ دبیر ژنرالی حزب کمونیست و نخست‌وزیر شوروی استالین گفت: «هدف مادر این جنگ اشغال سرزمین بیگانه و تابع کردن خلقهای آن نیست و نمیتواند هم باشد. این سیاست نه فقط شامل مردم و سرزمین اروپا و خلقهای آسیا و از آنجمله ایران نیز میباشد»^۱. در اواخر سال ۱۹۴۶ پیشه‌وری به مسکو احضار گردید که جریان وقایع آذربایجان را توضیح دهد. چون هدف و نقشه شوم باقیراف آشکار میگشت، از اینرو پیشه‌وری را در سانحه ماشین کشتند و مسافرت او به مسکو عملی نشد. پس از کشتن پیشه‌وری، به دبیری فرقه غلام یحیی را برگزیدند. غلام یحیی یکی از شاگردان باقیراف و آتاکیشاف بود او در سال ۱۳۱۵ به ایران مهاجرت کرده بود و در زمان حکومت فرقه با درجه ژنرالی فرمانده نیروهای فدائی و جبهه میانه شد.

در ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین مرد. پس از ۳ ماه دولت شوروی به علل جنایات و اقدام ضد حزبی بریا را از حزب اخراج، محاکمه و اعدام نمود. پس از چندی باقیراف را ابتدا از دبیری حزب کمونیست آذربایجان برکنار و سپس به علل جنایات هابی که نموده بود محاکمه و اعدام کردند و آتاکیشاف را نیز در محاکمه به ۳۰ سال زندانی محکوم کردند. و سپس مریدان و همفکران باقیراف را نظیر حسن‌اف دبیر دوم حزب کمونیست آذربایجان و میرزا ابراهیم‌اف رئیس جمهور آذربایجان را از کار برکنار نمودند. بنابراین، تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به‌مثابه عامل ذهنی نهضت آذربایجان بدستور باقیراف بعلم ذکر شده بوجود آمد. در حقیقت فرقه دمکرات آذربایجان مولود کیش شخص پرستی استالین و نبودن رهبری جمعی در حزب کمونیست شوروی بود. دگرگونی‌هایی که بعد از مرگ استالین در شوروی رخ دارد در ماهیت و خط مشی فرقه دمکرات آذربایجان تغییری بوجود نیاورد. اعضای فرقه بر رهبری غلام یحیی زنده باد آذربایجان واحد ادا می‌زدند و روزنامه «آذربایجان» نیز افکار و نظریه آنها را منعکس مینمود. رهبران فرقه عامل محرمیت و عقب ماندگی شهروند آذربایجان را مردم فارس معرفی میکردند و اعضای

۱- ای. و. استالین. درباره جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی. سال

ساده فرقه که معلومات کافی نداشتند، نسبت بفارسها بغض و کینه پیدا میکردند و آنها را «استعمارگران» خود میدانستند. در این مرحله بود که عده‌ای از اعضای حزب توده مقیم شوروی علیه فرقه دمکرات و رهبران آن برخاستند و خواستار منحل شدن فرقه و الحاق آن به حزب توده شدند. زیرا آنها فرقه را سمبول تجزیه آذربایجان ایران و وسیله نفاق افکنی بین ملل ایران میدانستند. علیرغم اینکه غلام یحیی و شرکایش برای عده‌ای از مبارزین در باکو پرونده ضد شوروی و ضد حزبی ساختند و توانستند بدست مقامات محلی عده‌ای را تبعید و تحت فشار اقتصادی قرار بدهند، ولی اعضای فعال حزب توده از مبارزه نایستادند. دومین رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان و همچنین دونفر از افسران سابق کسه باغلام یحیی در جبهه میانه بودند (از ذکر نامشان بعلمی خودداری میکنیم) علیه او اعلام جرم قتل کردند. زیرا غلام یحیی در جبهه میانه چندین نفر غیر نظامی را بدون محاکمه بدست خود اعدام کرده بود. فزون بر این، ده‌ها نفر از افراد حزب توده، مقیم باکو به دبیر اول حزب کمونیست و نخست وزیر وقت شوروی تلگراف کردند و تقاضای دادرسی نمودند، زیرا به امضای غلام یحیی در زمان باقیراف مقامات محلی ده‌ها نفر ایرانی را بدون کوچکترین گناهی زندانی کرده بودند. بنابراین تقاضای برکناری غلام یحیی را از دبیری فرقه دمکرات خواستار شدند. متأسفانه فعالیت اعضای حزب توده نتیجه‌ای نداد. در این مبارزه، بقایای رهبری حزب توده اعضای حزب را بسکوت دعوت میکردند. ولی در نتیجه پافشاری افراد حزب توده مقامات محلی مجبور شدند بارهبران هر دو حزب مذاکره و آنها را به وحدت دعوت کنند. در پلنوم ششم بقایای کمیته مرکزی حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان یا حفظ نامش با حزب توده وحدت کرد و به‌شبه سازمان استان آذربایجان حزب توده نامیده شد. وحدت به نفع فرقه دمکرات انجامید زیرا سازمان فرقه بدون دخالت بقایای رهبری حزب توده با تمام خصوصیات خود تحت رهبری غلام یحیی مستقل ماند. بقایای رهبری حزب توده، حتی دخالت در امور مالی فرقه (در مدت ۲۹ سال از بابت حق عضویت از بیش از ۷ - ۸ هزار نفر عضو مبلغ هنگفتی ذخیره کرده است و از این مبالغ رهبری فرقه بهره‌بردار و «مصلحت» میبیند خرج میکند) ندارد. از همه مهمتر غلام یحیی بی‌نهایت مورد اعتماد مقامات محلی است و از اینرو تمام تصمیمات سازمانی بقایای رهبری حزب توده بدون صلاحدید و مشورت با او انجام نمی‌یابد. فزون بر این، يك سوم اعضای کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه بقایای

رهبری حزب توده ایران را اعضای فرقه دمکرات تشکیل میدهند. بیشتر آنها جوانان ۱۷ - ۱۸ ساله بودند که به شوروی مهاجرت کرده‌اند و اکنون عضو رهبری «حزب طبقه کارگر ایران» شده‌اند و میخواهند «انقلاب» ایران را رهبری کنند. غلام یحیی - شاگرد مکتب باقیراف و آتاکیشاف، قاتل چندین نفر در ایران، عامل زندانی شدن ده‌ها نفر ایرانی صادق در شوروی و دشمن تمامیت ارضی ایران در زیرماسک «دوستی» با شوروی، عملاً بر بقایای حزب توده حکومت میکند. او، کیانوری، ایرج، جودت و غیره فقط در پناه «دوستی» با شوروی موجودیت خود را حفظ میکنند. آنها از توده‌های ایران و از عده‌ای از اعضای حزب توده بیش از پلیس شاه میترسند. زیرا اگر بدست پلیس شاه بیافتند، راه اسلاف خویش، بهرامی، یزیدی، شرمینی و متقی را انتخاب میکنند و تا آخر عمر در زیر سایه شاهنشاه آسوده عمر بسر میبرند. ولی اگر به دست توده‌ها گرفتار شوند باید در دادگاه توده به جنایات و خیانات خویش جواب دهند. آری، این خاکسارها، چاپلوسها، سرسپرده‌ها و کاسه‌لیسان فقط برای حفظ موقعیت خود، بدون درک ماهیت سیاست همزیستی مسالمت آمیز منافع توده‌های ایران و خط مشی پیکارگران میهن مارافدا میکنند. سیاست همزیستی مسالمت آمیز که مبتکر و خالق آن لنین بود، مبنی بر این است که دولتهای سوسیالیستی میتوانند بدون مخاصمه و جنگ با کشورهای سرمایه‌داری در حال صلح رابطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برقرار کنند. زیرا دولتهای سوسیالیستی برای تقویت اقتصاد، بهداشت، فرهنگ و استحکام و تقویت ارتش خود به صلح نیازمندند. کشورهای سوسیالیستی با برقراری سیاست همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای سرمایه‌داری میتوانند صلح را مستقر و اهداف خود را تحقق بخشند. بنابراین سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از مبارزه طبقاتی جهان سوسیالیسم با جهان سرمایه‌داری است. ولی این سیاست باید به نحوی مورد اجرا گذارده شود که بمنافع توده‌ها، خصوصاً با ونگارد انقلابی آنها صدمه نرزد. لذا سیاست همزیستی مسالمت آمیز باید چنان بادقت و خلاقیت طراحی شود که نه فقط مانع تعرض کشورهای سرمایه‌داری به جهان سوسیالیسم گردد، بلکه در عین حال برای نیروهای انقلابی کشورهای سرمایه‌داری و وابسته امکان تشکل و تعرض علیه حکومت ضد توده‌ای را فراهم کند. زیرا پیروزی نیروهای انقلابی و تشکیل دولت دمکراسی و توده‌ای بهترین ضامن حفظ صلح میباشد که برای سوسیالیسم ضرورت حیاتی دارد. بدین سبب بود که لنین صریحاً تاکید نمود که «با امپریالیسم مبارزه ضروریست. با آن باید توانست مبارزه

کرد که بتوان به انقلاب جهانی سوسیالیستی یاری نمود. و باید توانست به آن یاری نمود.^۱

بدین روال، باید توانست سیاست همزیستی مسالمت آمیز را با در نظر گرفتن واقعیت و مناسبات نیروهای مترقی و ارتجاعی جهان به طور عام و بنفع نیروهای انقلابی هر کشور به طور خاص پیاده نمود. فقط در آن صورت اجرای چنین سیاستی به نفع جهان سوسیالیسم، انقلابات کارگری و جنبشهای کارگری و جنبشهای رهائی بخش ضدامپریالیستی مفید قرار میگیرد. نباید منافع آتی این جنبشها را فدای منافع آتی این و یا آن کشور سوسیالیستی نمود. زیرا این سیاست باید با منافع نیروهای انقلابی جهان ادغام گردد.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز به هیچ وجه مربوط به مناسبات نیروهای انقلابی میهن ما با دولت فاشیستی شاه نمیشود، تضاد بین پیکارگران بارژیم فاشیستی شاه آشتی ناپذیر است و تا حل قطعی آن یعنی سرنگونی حکومت شاهی و برقراری دولت دمکرات ملی، مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژی ادامه خواهد یافت. سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی و نیروهای مترقی ایران زمانی میتوانند مبارزه خود را با سیاست همزیستی مسالمت آمیز دولت‌های سوسیالیستی بارژیم فاشیستی شاه ادغام و هماهنگ کنند که سیاست آنها به مبارزه نیروهای انقلابی ایران لطمه نزنند و مانع گسترش مبارزه آنها نگردد. مناسبات کشورهای سوسیالیستی با دولت فاشیستی ایران جزئی از سیاست جهانی آنهاست، ولی مبارزه پیکارگران ایران در درجه اول دارای جنبه ملی می باشد از اینرو این دو سیاست در مراحل اولیه وظایف مختلفی دارند، اما منافع آتی آنها یکی است. از اینرو فقط با درک ماهیت دیالکتیکی سیاست همزیستی مسالمت آمیز میتوان آنرا ماهرانه پیاده نمود.

بقایای رهبری حزب توده سیاست و خط مشی خود را به طور مطلق وابسته به سیاست دولت شوروی کرده اند. هر وقت که مناسبات دولت شوروی با دولت ایران تیره می گردد، بقایای رهبری حزب توده انقلابی میشوند و حتی اغلب کاسه داغتر از آش میگردند. زمانی که مناسبات دو دولت بهبود میابد، حرارت بقایای رهبری حزب توده نیز نزول میکند و بسا از فرمهای اقتصادی شاه طرفداری مینمایند و شعار مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه را با شعار علیه رژیم پلیسی تغییر می دهند. این سیاست وابستگی و نوسان بقایای رهبری حزب توده،

ناشی از خصالت طبقاتی خورده بورژوازی آنهاست. به همین سبب آنها نمی فهمند که مبارزه نیروهای انقلابی ایران علیه رژیم فاشیستی شاه وابسته به امپریالیسم جهانی، در حقیقت مبارزه برای صلح است. تا زمانی که در ایران حکومت توده ای برقرار نگردد، صلح در ایران و حتی در منطقه شرق نزدیک استوار نخواهد گشت. بنابراین، مبارزه انقلابی رهائی بخش ملی نیروهای مبارز ایران ماهیت و خصالت آزادی و استقرار صلح دائم برای توده های ایران و منطقه دارد. لنین گفت «بدون سوسیالیسم بشریت نمیتواند خود را از جنگ، گرسنگی و تلف شدن میلیونها نفر نجات دهد». مبارزه آزادیبخش ایران جزوی از مبارزه عمومی جهان مترقی علیه امپریالیسم، ریسپوتیسم و سرمایه برای آزادی، دمکراسی و سوسیالیسم است. زمانی که سیاست همزیستی مسالمت آمیز با دولت ایران با منافع توده های ایران و خط مشی و تاکتیک پیکارگران میهن ما مغایرت پیدا میکند، باید به اجرا کننده های چنین سیاستی تذکر داد و از ادامه آن ممانعت نمود. در اینباره ارگان تئوریک «چریکهای فدائی خلق» مجله «۱۹ بهمن» در شماره ۶ سال ۱۳۵۴ در بخش «رابطه اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و آثار سیاسی آن» اهداف دولت ایران و کشورهای سوسیالیستی از برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی با دلالتی مشخص می کند و تاثیر مثبت و منفی آنرا به مبارزات نیروهای انقلابی را ارزیابی مینماید و مینویسد «در مرحله فعلی مبارزه توقع ما از شوروی، چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی بشرح زیر است: ۱- ما خواستار قطع رابطه دیپلماتیک و یا جنگ تبلیغاتی بین ایران و این کشورها نیستیم و از این جنگ طرفی نخواهیم جست. ۲- ما میخواهیم که دولت‌های سوسیالیستی به هیچ قیمتی برنامه های رژیم و مشی داخلی و منطقه ای او را تأیید نکنند و به کثیف ترین دیکتاتوری منطقه روی خوش نشان ندهند. ادامه رابطه بازرگانی با ایران به هیچ وجه محتاج خوش آمدگویی به رژیم نیست. ۳- ما میخواهیم که محافل اجتماعی کشورهای سوسیالیستی مانند محافل اجتماعی اروپای غربی به جنایات رژیم ایران اعتراض کنند و افکار عمومی این کشورها از آنچه در ایران میگذرد آگاه گردند. در مراحل بعدی جنبش، بسارشد جنبش انقلابی تردیدی نیست که نحوه برخورد کشورهای سوسیالیستی با جنبش و رژیم به سود مردم ما باید دگرگون شود، تا آنجا که در مراحل نهائی در برابر رژیم و برضد امپریالیسم و قدرتهای امپریالیستی به وظایف برادرانه خود در برابر مردم ایران

۱- و. ای. لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱ ص ۱۲۰

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۲۵ ص. ۳۹۶

عمل نمایند. به هر حال در هیچ مرحله‌ای مانمی خواهیم که دیگران ما را آزاد کنند و یا بجای ما مبارزه یا نبرد کنند. حال اگر منافع و استراتژی برخی از کشورهای سوسیالیستی ایجاب کند که آنها تضاد ما با امپریالیست‌ها را نادیده گرفته و در کنار رژیم و با قدرتهای امپریالیستی در این منطقه موضع بگیرند، طبیعی است که مستقیماً با منافع انقلاب ما برخورد خواهند کرد»^۲ تردیدی نیست که جنبش انقلابی ایران از نحوه دوستی کشورهای سوسیالیستی با رژیم فاشیستی شاه که ولود طراحی نادرست سیاست همزیستی، سلامت آه‌یزاست آسیب می‌بیند. این مناسبات تا حدود زیادی به ثبات اقتصاد و سیاست رژیم ایران کمک میکند و به زیان مبارزه انقلابی میهن ما میانجامد. در نتیجه چنین رابطه‌ای است که کشورهای سوسیالیستی به ایران اسلحه می‌فروشند و دولت ضد توده‌ای ایران از آن سلاحها علیه پیکارگران راه آزادی استفاده میکنند. لنین گفت باید توانست به مبارزه ضد امپریالیستی یاری نمود، و باید توانست سیاست همزیستی مسالمت آمیز را به نفع پیکارگران انقلابی پیاده نمود.

بقایای رهبری حزب توده منافع توده‌های میهن خود را درک نمیکنند و نسبت به آن غریبه هستند. زیرا آنها نمی‌فهمند که میهن دوستی و انترناسیونالیستی پرولتاریا با هم پیوند ناگسستنی دارند. بدون در نظر گرفتن منافع میهن نمیتوان انترناسیونالیست حقیقی شد، و نیز نمیتوان انترناسیولیست واقعی گردید، بدون آنکه میهن دوست بود. بنابراین، حزب طبقه کارگر دارای دو وجه میباشد: ملی و جهانی. حزب طبقه کارگر وارث بحق تمام مشی انقلابی و گنجینه تجارب انقلابی نهضت‌های گذشته خلقها و طبقات کشور خویش است. او آئینه تمام‌نمای بهترین خلقهای ملی، آرزوها، محرومیتها و منافع زحمتکشان میهن خود میباشد. وظیفه او قبل از هر چیز آزاد ساختن میهن خود از قید اسارت و از گون ساختن نظام کنونی و استقرار نظام نوین است. وجه جهانی او انترناسیونالیستی است، این حزب بنوبه خود نشانه محصول خصوصیات مشترک و وحدت میان شرایط عمومی تاریخی کشور با جنبشهای انقلابی طبقه کارگر جهان است. بنابراین، در نظر حزب طبقه کارگر ناسیونالیسم انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتاری دو پدیده مجزا و منفرد از یکدیگر نیستند. بلکه دو طرف یک واقعیتند، مکمل یکدیگرند، لازم و ملزوم هم می‌باشند.

پیکارگران ایران فقط از طریق مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه و اربابانش امپریالیست‌ها میتوانند با آزادی ملی دست یابند، و بانیل با آزادی ملی

۲- مجله «۱۹ بهمن» شماره ۶ سال ۱۳۵۴ ص ۱۳۵

است که میتوانند وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام دهند. پیروزی نیروهای انقلابی و نابودی رژیم فاشیستی شاه از یکسو کمک مؤثری به مبارزه خلقهای منطقه آسیای نزدیک و میانه است و از سوی دیگر مبارزه کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم جهانی را سهلتر میگرداند. لذا در مبارزه انقلابی و آزادیبخش ملی پیکارگران، عملاً تحقق یافتن وظیفه انترناسیونالیسم نهفته است. لنین در سال ۱۹۱۶ گفت: ما به خلقهای هند، ایران، ترکیه و مصر کمک میکنیم و خواهیم کرد که آنها در روی پای خود بایستند و هر چه زودتر از استعمار و استثمار رها شوند. ما این را وظیفه خود میدانیم، زیرا در غیر این صورت سوسیالیسم در اروپا استوار نخواهد شد. استالین در کنگره ۱۹ حزب کمونیست شوروی گفت: اگر تا جنگ دوم جهانی در برابر هجوم امپریالیسم فقط یک گردان ضربتی - شوروی وجود داشت، ولی اکنون نه فقط هر یک از کشورهای سوسیالیستی، بلکه مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای آسیا و افریقا نیز گردان ضربتی علیه امپریالیسم میباشند. بنابراین، جهان سوسیالیسم بمشابه عامل خارجی در رشد و تقویت مبارزات انقلابی رهائی بخش نقش مهمی دارد، و مبارزات رهائی بخش کشورهای وابسته نیز سلطه نفوذ و قدرت اقتصادی و سیاسی جهان امپریالیسم را محدود و ضعیف میکند و بدین طریق در تقویت و رشد جهان سوسیالیسم نقش بزرگی ایفا مینمایند. لذا بدون دانستن پیوند ناگسستنی و تأثیر متقابل این دو پدیده‌ی مهم عصر ما، نمیتوان مفهوم ملی و انترناسیونالیستی پرولتاری و کمونیستی را درک کرد. ولسی مشی بقایای رهبری حزب توده کاملاً عکس این است. پیروزی و آزادی پرولتاریا و سایر زحمتکشان را فقط در چارچوبه منافع و قدرت کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر میدانند و تأثیر نیروهای انقلابی ایران را در بسط نفوذ جهان سوسیالیسم رانمی‌دانند. از اینرو جنبه ملی و میهن دوستی رافراموش میکنند و در حقیقت بر روی آن خط بطلان میکشند. گواه این ادعای اسکندری دبیر اول بقایای رهبری حزب توده در کنگره ۲۵ حزب کمونیست شوروی است. او فقط به حمد و ثنای شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که مبارزه رهائی بخش خلقها کمک میکنند پرداخت. اسکندری متعلق سخنی درباره نقش مبارزات رهائی بخش در ژرف کردن بحران اقتصادی و سیاسی جهان سرمایه‌داری و شکست نهائی آن نگفت. این بیجهت نیست، زیرا آنها یکعده مارکسیستهای کتابی با افکار خرده بورژوازی میباشند. با این شیوه تفکر بقایای رهبری حزب توده تبلیغات خود را علیه نیروهای انقلابی میهن ما

متوجه کرده‌اند و سعی میکنند که گسترش مبارزه نیروهای انقلابی را ترمز نمایند. این شیوه مبارزه ناشی از نداشتن سیمای ملی و درک نکردن وظیفه انترناسیونالیستی آنهاست. رهبری حزب طبقه کارگر نباید فقط راننده ساده ماشین باشد. او باید تمام مکانیسم ماشین و خصوصیات آن آشنا باشد. فقط در آنوقت میتواند ماشین عظیم، مرکب و بغرنج اجتماع را براند.

پیشتر از آن جنبش انقلابی ایران بخود حق میدهند که از کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بخواهند که در رابطه خود با بقایای کمیته مرکزی حزب توده ایران تجدید نظر کنند. زیرا نباید یکعده دسته باز، قاتل و فاقد اخلاق اجتماعی و شخصی را که هیچ رابطه عملی با توده‌های ایران ندارند و از کوچکترین اعتماد و احترام آنها برخوردار نیستند، بحثابه رهبری حزب طبقه کارگر ایران بشناسند و بسایر احزاب کارگری جهان نیز آنها را باین نام معرفی کنند.

۳- سخنی درباره ویژگی مناسبات ملی در ایران

قرنها قبل از میلاد در فلات ایران دو قوم بزرگ، پارسیها در جنوب و مادها در شمال و شمال غربی زندگی میکردند. آنها فرهنگ، عادات و عنعنهای خاص خود را داشتند. در سال ۵۵۸ قبل از میلاد، داریوش شاه پارسیها، مادها را مطیع نمود و دولت واحد ایران را تشکیل داد. بتدریج اغلب خصوصیات آن قومها با هم ادغام گردید و تمام دستاوردها در رشته علم، صنعت و فرهنگ مولود نبوغ فکری و جسمی هر دو قوم بود. در دفاع از کشور نیز سربازان و افسران هر دو قوم مشترک بودند. بدین روال، تمام تمدن ایران که گنجینه تمدن بشر را بارور نمود، جزو افتخارات تمام اقوامیست که در سرزمین ایران زندگی کرده و میکنند. در روند پیش از دوده قرن در ایران تحولات عمیقی در رشته اقتصاد، سیاست و فرهنگ بوجود آمد. رشد قانونی نیروهای مولد که منجر به تغییر مناسبات تولیدی گشت. در نتیجه، جامعه ایران از نظام اجتماعی - اقتصادی پادشاهی تا مناسبات سرمایه‌داری وابسته رشد نمود. فزون بر این، جنگهای اشغالگری و حملات اقوام و دولتهای همسایه بایران، تأثیرات شگرفی در تغییر زبان، فرهنگ و حتی بوجود آمدن قوم و خلق نوی گردید. بدین روال، در نتیجه تحولات اجتماعی - اقتصادی و گذار جامعه ایران از سیستم پادشاهی بنفودالیسم و سپس سرمایه‌داری وابسته، بعلاوه در نتیجه حملات اعراب، مغولها و قرنهای حاکمیت آنها در ایران

و سپس سلطنت قومهای ترک زبان نظیر سلجوقیها، آق‌قویونلوها، قره‌قویونلوها، صفویه و قاجاریه، زبان و حتی خصوصیات اغلب خلقهای ایران بکلی تغییر یافت. بطوریکه بارشده مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری که اکنون وزنه اساسی مناسبات اقتصادی کشور میباشد، ایران بکشور کثیرالمله مبدل شد که در آن ملتهای فارس، آذربایجان ۱، کرد ۲، بلوچ ۲، عرب با زبان،

۱- در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد در شمال غربی ایران دولت مادها تشکیل گردید و بتدریج سلطه خود را بتمام سواحل بحر خزر توسعه دادند و شهر اکباتان (همدان) را پایتخت نمودند. در زمان پادشاهی فراوت (سالهای ۶۲۵ - ۶۴۷) قبل از میلاد، مادها پارسیها را مطیع و تحت استیلا خود درآوردند. این زمان شکوه‌مندترین دوران حکومت مادها بود. فرهنگ، صنایع و کشاورزی بسیار رشد و رونق یافت. در سرزمین مادها ۷ قرن قبل از میلاد بشکل بدوی آهن استخراج میکردند و آنرا در صنایع دستی، کشاورزی و تسلیحات ارتش مسورد استفاده قرار میدادند. در این زمان دولت ماد یکی از نیرومندترین و متمدنترین دولت آسیای نزدیک بود. دین مادها زردشت بود و در مقابل آتش مراسم عبادت را بجامی آوردند. در سال ۵۵۰ قبل از میلاد، در نتیجه هجوم پارسیها دولت مادها منقرض شد و داریوش سرسلسله هخامنشی دولت واحد و متمرکز ایران را تشکیل داد. مادها برها علیه پارسیها شورش کردند و در زمانهای ضعف دولتهای پارسی و یا در هنگام حمله اسکندر مقدونی، دولت خود را تشکیل میدادند، ولی هر بار از طرف پارسیها سرکوب میشدند. بالاخره، اقوام مادها بتدریج با اقوام پارسی ادغام یافتند، ولی عده‌ای از آنها در شمال غربی و در قفقاز بزندگی خود ادامه دادند. منطقه آذربایجان کنونی در زمان مادها پرویات که بنام ایلات ادغام یافته مادها که در این محل زندگی میکردند نامیده میشد. بعد از حمله اسکندر مقدونی در سال ۳۰۰ قبل از میلاد، این منطقه نام آتروپاتکان بخود گرفت. بعد از حمله اعراب بایران در قرن ۷ میلادی آذربایگان و سپس آذربایجان نامیده شد. شهروند این منطقه تا اوائل قرن ۱۱ میلادی زبان خود را که بنام آذری که مخلوطی از زبان بومی و پارسی بود حفظ کرده بودند. پس از استقرار سلطنت سلجوقیها و بعد قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها و سپس مغولها در ایران، خصوصاً در آذربایجان، زبان اهالی این منطقه بتدریج بزبان امروزه که شاخه‌ای از زبان ترکی است تغییر یافت. اکنون آذربایجانیهها با زبان نوترکی خود دارای ادبیات غنی می‌باشند.

۲- از تاریخ قوم کردها اطلاعات بسیار کمی موجود است. ولی ایلات کرد با ایلات مادها در همسایگی زندگی میکردند. زبان آنها شاخه‌ای از زبان پارسی است. کردها تا آغاز جنگ صدساله ایران و عثمانیه از استقلال خود برخوردار بودند. در سال ۱۵۱۴ در نتیجه جنگ دولت صفویه با عثمانیه، بزرگترین قسمت کردستان

ادبیات، عادات و عنعنۀ ملی خود در نقاط مشخص و معین جغرافیائی ایران زندگی میکنند.

ایران هیچوقت مستعمره بشکل کلاسیک نبوده است. ولی قبل از جنگ اول جهانی ایران بدو منطقه نفوذ انگلستان و روسیۀ تزاری تقسیم شده بود و اقتصاد و سیاست کشور وابسته بدو امپریالیسم بود. پس از انقلاب کبیر

بامپراطوری عثمانیه ضمیمه شد و قسمت دیگر تحت استیلای دولت صفویه قرار گرفت. شاهان ترکیها و ایران از کردها سرباز میگرفتند و از آنها در جنگهای اشغالگری و اغلب در مواقع دفاع از حملات بیگانه استفاده مینمودند. در سالهای ۳۰ - ۸۰ قرن ۱۹، کردها برای تحصیل خودمختاری قیام کردند، ولی قیام ملی آنها از طرف ارتشهای ترکیه و ایران سرکوب گردید. به از جنگ دوم جهانی و تقسیم مستعمرات عثمانیه بین دولتهای انگلستان و فرانسه، کردها در بین چهار دولت: ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شدند. تقسیم و تجزیه جبری نه فقط بر شد اقتصاد، فرهنگ و از آنجمله بمبارزه واحد آزادیبخش ملی کردها لطمۀ بزرگی زد، اکنون ۱۱ میلیون خلق کرد در این کشورها بمشابه خلق اقلیت تحت ستم ملی و استثمار قرار گرفته اند. پس از جنگ اول جهانی عده ای از کردها بسافغانستان، پاکستان و شوروی مهاجرت نمودند و در آنجا بزندگی خود ادامه میدهند.

۳- بلوچها از ایلات زیادی تشکیل میابند. عمده ترین این ایلات عبارتند از ماری و بوگتی. از تاریخ اولیه بلوچستان اطلاعات دقیقی در دست نیست. در قرن ۱۶ امپراطور هندوستان اکثر بلوچستان را تصرف نمود و آنرا از ایران جدا و بامپراطوری هندوستان ضمیمه کرد. در اواخر قرن ۱۸ باتلاشی امپراطوری عظیم مغول در هندوستان، قسمت بزرگ بلوچستان بافغانستان ملحق شد و قسمتی نیز ضمیمۀ سرزمین ایرلن گردید. در اولین جنگ انگلستان با افغانها در سالهای ۴۲-۱۸۳۸، بلوچستان (منطقه افغانستان) از طرف انگلستان اشغال شد و در دومین جنگ بین آنها در سالهای ۸۰-۱۸۷۸ بلوچستان جزو تصرفات انگلستان قرار گرفت که تحت نظارت انگلستان فئودالهای محلی، کلات و لاسپیله حکومت میکردند. در سال ۱۹۴۷ در تقسیم بندی هندوستان بدو دولت هندوستان و پاکستان، بلوچستان (انگلیم) جزو پاکستان گردید. با تقسیم و تجزیه بلوچستان ایلات بلوچ نسب و هم خونی خود را تاحدوی از دست دادند. بلوچهای بلوچستان انگلستان در سالهای ۶۲-۱۸۵۲ و سالهای ۹۸-۱۸۹۷ و همچنین در سال ۱۹۰۱ علیه استعمار انگلستان و خانهای محلی بخاطر خود مختاری قیام کردند و هر بار از طرف ارتش مستعمراتی انگلستان قیامها سرکوب میگرددند.

زبان بلوچها بگروه زبانهای ایرانی مربوط میشود. اکنون نیز بلوچهای پاکستان برای خودمختاری مسلحانه مبارزه میکنند. بلوچهای ایران نیز با آنها همفکری و همبستگی دارند.

سوسیالیستی اکتبر که منجر بنا بودی رژیم تزاریسم شد، ایران از طریق طبقۀ حاکمه در محور وابسته بامپریالیسم انگلستان قرار گرفت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ایران بمحور اقتصاد و سیاست امپریالیسم جهانی که در رأس آن امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است وابسته گردید. اکنون تمام خلقهای ایران تحت فشار اقتصادی، سیاسی و ملی کشورهای متروپل میباشند. پس از سرنگونی سلسلۀ قاجاریه و بوجود آمدن سلسلۀ پهلوی (در اینباره در قبل گفته شد) از طرف طبقۀ حاکمه فشار فرهنگی بملل اقلیت وارد میگردد. اکنون فشار اقتصادی نیز بفشار فرهنگی علاوه شده است. در نتیجه مسئله خود مختاری در بین روشنفکران و قشر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی مترقی ملل اقلیت که دارای افکار ناسیونالیستی میباشند مطرح است. طبقۀ حاکمه وجود ملل را در ایران انکار مینماید و در ایران فقط يك ملت بنام ملت ایران می شناسد و از اینرو ناسیونالیسم ایرانی و ایده پان ایرانیسم را تبلیغ میکند. طبقۀ حاکمه برای آنکه روحیه ملی را در روشنفکران و خرده بورژوازی و قشر مترقی بورژوازی ملی ملل نابود کند، فشار اقتصادی توأم با خفقان و ترور را بملل اقلیت، خصوصاً بملت آذربایجان شدیدتر کرده است. طبق آمار ۱۳۴۸ از مجموع صنایع کشور، در استان مرکز ۶ درصد، در اصفهان ۱۰ درصد، در مازندران ۳/۹ درصد، در آذربایجان (شرقی و غربی) ۵ درصد و در کردستان ۷ درصد جایگزین بوده است. این آمار بهترین گواه فشار اقتصادی ب مردم آذربایجان میباشد که زمانی از نقطه نظر اقتصادی و صنایع رشد کرده ترین قسمت ایران بود. بدین روال، آذربایجان مدتیست که نقش پیشرفته خود را از لحاظ اقتصاد و بخصوص اقتصاد صنعتی از دست داده است. اکنون آذربایجان، سپس کردستان و بلوچستان عقب افتاده ترین نواحی ایران میباشند. چنین ستم آگاهانه وضع مادی زحمتکشان ملل اقلیت را اسفانگیز نموده و در نتیجه سیل مهاجرت بمناطق صنعتی برای یافتن کار زیادتر گردیده است. این اقدامات آگاهانه طبقۀ حاکمه ایران غرور و احساسات روشنفکران، خرده بورژوازی و قشر مترقی بورژوازی ملی ملل اقلیت را جریحه دار نموده است و تضاد آنها را با طبقۀ حاکمه ژرفتر کرده است. از اینروست که اکنون طرح مسئله ملی یکی از مسائل مبرم و ضروری نیروهای مترقی و در درجه اول مارکسیست - لنینیستهای ایران میباشد. بر خورد

درست بمسئله ملی در جلب ناسیونالیستها بجهت واحد نقش بزرگی را ایفا مینماید. چریکهای فدائی خلق با درک اهمیت مسئله و مسئولیت در ایجاد جبهه واحد ملی، درباره مسئله ملی چنین میگویند: «تضادهای دیگری نیز در جامعه ما وجود دارند که حاصل شرایط تاریخی و موقعیت جغرافیائی وطن ما هستند. در کشور ما خلقهای مختلفی تحت ستم رژیم قرار دارند. کردها، بلوچها، عربها و آذربایجانها مهمترین این خلقها بشمار میروند. ولی بهرحال آنها نسبت به مردم فارس ستم بیشتری را بصورت استثمار مضاعف، ستم فرهنگی و ستم مذهبی تحمل میکنند. مبارزه آنها در راه رهائی از آن ستم نه علیه خلق فارس، بلکه متوجه رژیم حاکم است. بنابراین، این مبارزه بخشی از جنبش رهائی بخش بشمار میرود. بنابراین، این تضاد که خاص گذشته تاریخی جامعه ماست در این مرحله با تضاد اساسی خلق با ارتجاع و امپریالیسم مطابقت یافته و همراه با مبارزه خلق اکثریت قادر است جبهه متحدی را بضمند دشمن مشترك بوجود آورد»^۱.

یکی از ویژگیهای مناسبات ملی در ایران آنستکه طبقه حاکمه فقط از ملت اکثریت-فارس-نیست، بلکه او ادغام بورژوازی بزرگ صنعتی و تجاری تمام ملل ایران است. اگر بنسبت شهروند ایران مقایسه کنیم، اکثریت طبقه حاکمه ایران را سرمایه داران و تجار آذربایجانی تشکیل میدهند. در صورتیکه ستم ملی بتمام ملل اقلیت از طرف طبقه حاکمه ایران و ایسته بامپریالیسم وارد میگردد. ویژگی دیگر مناسبات ملی در ایران آنست که بین طبقات کارگر، دهقان در درجه اول و بعد بین قشر خرده بورژوازی و روشنفکران مترقی ایران خصومت و برتری ملی وجود ندارد. همدی آنها خواه فارس، آذربایجانی، کرد، عرب و بلوچ از طرف طبقه حاکمه تحت فشار اقتصادی و فرهنگی میباشند. هر چند بیکه زبان فارس زبان رسمی تمام ملل ایران تعیین شده است و این سهولت آموزش تحصیل و رشد ادبیات و فرهنگ فارس را فراهم میکند، ولی در عین حال فرهنگی را که کارگر، دهقان و روشنفکران فارس میآموزد با منافع طبقاتی آنها کاملاً مغایرت دارد، زیرا آن فرهنگ استعماری است. آموزش تاریخ شاهان و طبقه حاکمه برای توده های رنجبر فارس که با طبقات حاکمه تضاد آشتی ناپذیر دارند رنج آور است و بابسپیخولوگی و منافع طبقاتی آنها نیز مغایرت دارد. زحمتکشانشان فارس

نظیر همه ملل ایران برای خود تاریخ و فرهنگ جداگانه دارند که حاکی از مبارزه توده ها با طبقه حاکمه بخاطر آزادی و استفاده از دستاوردهای خود میباشد. فرهنگ آنها که انعکاس و گویای مبارزه قهرمانان آنها نظیر مزدک، ابومسلم، سباده مجوس، المقنع، مازیار، حسن صباح-جنبش اسماعیلیه، محمد علی باب-جنبش بابیه، و دهها انقلابیون و ایدئولوگهای انقلاب مشروطیت و گیلان است که بخاطر استقلال و آزادی ایران جان بازی نمودند، با فرهنگی که اکنون بآنها میآموزند بکلی متفاوت است. فزون بر این شرایط مادی زحمتکشانشان ملت فارس به از رنجبران ملل اقلیت نیست. مگر کارگر، دهقان و روشنفکران فارس از نقطه نظر اقتصادی بر توده های سایر ملل ایران مزیت دارند؟ مگر ایدئولوگی و هدف آتی و آتی کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی آگاه و انقلابی فارس از هم طبقات سایر ملل ایران متفاوت است؟ مگر زحمتکشانشان فارس مخالف خود مختاری ملل ایران میباشند؟ تمام اینها مشخصات ویژگی مناسبات ملی در ایران است که با اغلب کشورهای شرق مغایرت دارد.

ویژگی دیگر مناسبات ملی ایران دارای خصوصیت تاریخی است که از هم آمیزی و هم بستگی طولانی اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی آنها ناشی میشود. دین زردشت و کتاب او اوستا در میان قوم ماد ظهور نمود و سپس دین رسمی تمام اقوام ایران گردید و اوستا نیز اساس اصول و قوانین اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی تمام ایران شد. فزون بر این، دانشمندان و ایدئولوگها و رهبران انقلابات اجتماعی در روند تاریخ ایران خواه فارس، خواه آذربایجانی، کرد، عرب و بلوچ برای همه ایران و ایرانی مبارزه میکردند و خوشبختی و آزادی همه را یکسان میدیدند. مگر میتوان مبارزه بابک و مازیار را علیه ستم اشغالگران عرب و مبارزه محمد علی باب، ابومسلم و تنگستانیها را از مبارزه ستارخان، خیابانی، کلنل نقی خان پسیان، محمد قاضی، سلطان زاده، حیدر عموقلی، ارانی جدا نمود. آنها برای آزادی و سعادت همه خلقها و ملل ایران مبارزه و جان بازی نمودند هر چندیکه مبارزه آنها در مراحل مختلف تاریخ دارای اهداف مختلف بود، ولی هر کدام از آن مبارزات انعکاس و گویای خواست نیروهای مترقی و توده های تمام خلقهای ایران بود. مگر میتوان نویسندگان و شعرای ایران نظیر فردوسی، خیام، حافظ و غیره را از صابر، قطران، شمس تبریزی، منائب تبریزی پروین اعتصامی و دیگران جدا نمود. آنها افکار و آمال شهروند ایران را دلچسب و همه فهم بیان میکردند

وعليه ظلم وستم طبقه حاکمه مبارزه مینمودند. بنابراین، بدون دانستن ویژگیهای مناسبات ملی در ایران نمیتوان مسئله ملی درست بر خورد نمود. و آنرا به نفع ملل ستم زده ایران حل کرد و طبقه حاکمه را خلع سلاح نمود. ویژگی مهم مناسبات ملی در ایران عبارت از وحدت فکری و عملی تمام ملل ایرانی در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع «خودی» است. تاریخ مبارزات شهروند ایران از زمان هجوم اعراب تا کنون بهترین گویا و گواه این مناسبات است. این ویژگی بخصوص اکنون که ملل ایران شکل گرفته اند و آگاهی طبقاتی، ملی و سیاسی بشروان آنها رشد نموده است، اهمیت خود را نه فقط از دست نداده است، بلکه بسبب اتحاد نیروهای ارتجاعی کشور، ضرورت و لزومیت آن زیادتیر و نیز بسی اولاتر گردیده است. تاریخ مبارزه خلقهای ایران حاکی آنست که هر وقت یکی از خلقها بدون وحدت با خلقهای دیگر علیه ارتجاع و برای خود مختاری قیام نمود، بزودی سرکوب گردید. بنابراین، در طرح و حل مسئله ملی در ایران باید ویژگیهای مناسبات ملی را در نظر گرفت. اگر جریانهای ناسیونالیستی بواقعیت ویژگیهای ملی ایران توجه نکنند، مسلماً بوحده ملی لطمه خواهند زد. طبعاً در برابر نیروهای انقلابی قرار خواهند گرفت. اکنون اپورتونیستهای راست و چپ در داخل خصوصاً در ورای جنبش فعالیت میکنند. خوشبختانه در بین جریانهای سالم و پیشگام بمیزان زیادی، بطور رسمی و یا غیر رسمی با این گرایشها مبارزه شده است و در نتیجه آنها مجبور شده اند که عقب نشینی کنند و مواضع دفاعی گیرند. بدیهیست که این مبارزه را باید بتمام صفوف جنبش گسترش داد. جریانهای ناسیونالیستی نیز باید خود را از شر این گرایشها رها سازند. اگر پیشتازان مبارزه انقلابی ایران نارسائیهها و انحرافهای جریانهای غیر مارکسیست-لنینیستی را زیر عنوان «اپورتونیسم» قرار نمیدهند، تنها بدین دلیل است که آن انحرافها در چارچوب جنبش سیاسی طبقه کارگر نمی گنجد. ولی در آنجائیکه منافع جنبش رهایی بخش مطرح است، هرگونه انحراف، خواه گرایش آوانتوریستی باشد و یا رفورمیستی، خواه این انحراف در بخش مارکسیستی جنبش روی دهد و یا در بخش ناسیونالیستی و بر رشد جنبش آسیب رساند، بی امان آنرا افشاء و توده ها و در درجه اول پیشتازان مبارزه را از آن بر حذر خواهیم نمود.

طرح مسئله ملی از طرف ناسیونالیستها که در مرکز ثقل آن بورژوازی ملی است، نادرست میباشد. زیرا بورژوازی ملی موقعیت تاریخی خود را

بمثابه يك قشر مترقی و ضد امپریالیستی از دست داده است. زیرا فشر بزرگ بورژوازی ملی ایران برای حفظ منافع اقتصادی خود از طریق بورژوازی بزرگ صنعتی با سرمایه امپریالیستها ادغام یافته است، و بنابراین خصلت انقلابی و ماهیت ناسیونالیستی خود را از دست داده است. جریانهای ناسیونالیستی نیز از منافع محدود خرده بورژوازی بمسائل اجتماع ایران از آنجمله بوظایف مبارزه با رژیم فاشیستی شاه و اربابانش امپریالیستها و همچنین مسئله ملی بر خورد میکنند. ولی در مرحله کنونی مبارزه، آنها میتوانند در يك جبهه با سازمانهای مارکسیستی علیه دشمن مشترك بیکار کنند. اما باید خط مشی و تاکتیک آنها در گسترش و وحدت نیروهای مترقی تمام ملل ایران با پیشتازان جنبش انقلابی در تضاد قرار نگیرد. در غیر این صورت، آنها جبراً در ورای مبارزه جای خواهند گرفت. بر این اساس وظیفه خود میدانم به ماهنامه ای که چندینست در خارج از کشور بزبان ترکی بنام «بیرلیک» منتشر میشود و خود را ارگان «جمعیت روشنفکران مترقی ترک» معرفی میکند برخورد نمائیم. ما بخاطر روشن شدن آنها یک «بیرلیک» را میخوانند لازم میدانیم که سه موضوع را با آنها در میان گذاریم: اولاً در سر لوحه «بیرلیک» شعار «ما در راه ستارخان، علی مسیو، حیدر عموقلی، خیابانی، ارانی، پیشه‌وری و بهرنگی میرویم» درج شده است. نویسنده این شعار گویا نمیداند که راه ستارخان و خیابانی از راه حیدر عموقلی و ارانی کاملاً متفاوت است. ستارخان و خیابانی علیه استبداد، برای مشروطه و قانون اساسی مبارزه میکردند و سپس خیابانی بر اساس قانون اساسی برای خود مختاری آذربایجان مبارزه مینمود و ایدئولوژی آنها نیز ناسیونالیسم خرده بورژوازی بود. ولی حیدر عموقلی و ارانی با جهان بینی و ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم برای از بین بردن هرگونه استعمار فرد از فرد و ستم ملی مبارزه میکردند. اگر هدف خیابانی خود مختاری آذربایجان دمکراسی بود، ولی اهداف عموقلی و ارانی آزادی تمام خلقهای ایران از ستم استعمار و استعمار و برقراری نظام اجتماعی سوسیالیسم بود. بدین روال، اگر جوانان روشنفکر ایران از آنجمله آذربایجان میخواهند که ستم ملی را از بین ببرند، باید فقط در راه عموقلی و ارانی گام بردارند. لذا شعار «بیرلیک» در شرایط رشد تاریخی ایران کنونی غیر منطقی و گمراه کننده است. ایدئولوژی و خط مشی «بیرلیک» در ظاهر امر مشخص نیست. اگر «بیرلیک» ناسیونالیسم است، در آن صورت نماینده قشر خرده بورژوازی و قشر مترقی بورژوازی ملی است. «بیرلیک»

گاهی بهمارکسیسم نیز اقتباس میکند، اما در مضمون و خط مشی آن ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم ابداع محسوس نمیشود. در حقیقت «بیرلیک» دو آلیسم است و این جوانان را فقط بگمراهی، تفرقه و ندانمکاری میکشانند. ثانیاً «بیرلیک» خود را مدافع فرقه دمکرات آذربایجان معرفی میکند و با تمام جهد کوشش میکند که بآن شکل و ماهیت ایرانی بدهد و او را با آفتاب آذربایجان رنگ آمیزی کند. چنین تلاش مذبحخانه را نیز فرقه دمکرات آذربایجان و بقایای رهبری حزب توده نیز مینمایند. در صورتیکه فرقه دمکرات آذربایجان ماهیت ایرانی نداشت و ندارد. او تشکیلاتی است که از طرف باقراوف و شرکایش بخاطر هدفهای شوم بآذربایجان تحمیل شد. در شماره ۴ «بیرلیک» از سال ۱۳۵۴ مقاله مفصلی بمناسبت «نهضت ۲۱ آذر» چاپ شده است. مقاله تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را با کلمات «قصار» پیشه‌وری تا روز ۲۰ آذرماه ۱۳۲۵ توضیح میدهد، ولی درباره شکست و فرار رهبران فرقه و در نتیجه فاجعه‌ایکه دامنگیر شهروند آذربایجان گردید سکوت میکند. چرا؟ علتش چیست؟ برای اینکه نویسنده «بیرلیک» عضو فرقه دمکرات آذربایجان است و یکی از فریاد زنده‌باد پدر و رهبر آذربایجان واحد یولداش باقیراف» بود.

ثالثاً «بیرلیک» با طرح مسئله ملی در برنامه بقایای رهبری حزب توده ایران موافق است. ولی فقط از این نارضی میباشد که در برنامه ملت آذربایجان قید شده است، در صورتیکه بنظر «بیرلیک» باید ملت ترکان ایران نوشته شود. زیرا بنظر «بیرلیک» آذربایجان نام منطقه است نه نام ملت. فزون بر این، «بیرلیک» قشقائیها را نیز جزو ملت ترکان ایران محسوب

۱- در قبال دیدیم که آذربایجان نام منطقه نیست، بلکه نام ادغام یافته ایلات مادهاست که سرزمین زندگی آنها نیز آن نام را بخود گرفت.
۲- در اواخر قرن ۱۸ نزدیک به ده هزار نفر آذربایجانی را شاهان صفویه بخاطر حمله بامارات عربی به استان فارس کوچ دادند. آنها در آنجا مستقر شدند و بتدریج شیوه زندگی ایلاتی را برگزیدند و نام «قشقائی» گرفتند. اکنون خصوصیات آنها با آذربایجانیها فرق زیاد و اساسی دارد. آنها خود را قشقائی مینامند و بآن افتخار میکنند. در جزویکه «بیرلیک» بنام «اساسنامه جمعیت روشنفکران مترقی ترک ایران» منتشر کرده است، در صفحه دوم مینویسد: در سال ۱۳۲۱ ارتش دولت ایران در سمیرم قشقائیهما را که برای آزادی خود برخاسته بودند قلع و قمع کرد. این ادعای «بیرلیک» کاملاً دروغ است. در اواخر سال ۱۳۲۱ ←

میکند و در شماره دوم از سال ۱۳۵۴ بزبان فارسی مینویسد «ما امیدواریم که رهبری حزب توده این نواقص و نارسائیهارا که باروح سند روح آشتی- ناپذیر داشته و ماهیت مارکسیستی آنرا خدشه دار میکند، مورد توجه مارکسیستی قرار داده، بانظر گرفتن و آموزش دقیق واقعیتهای جامعه ایران از زاویه دید ترکیب ملی آنها را بر طرف نمایند». بنابراین، اگر بقایای رهبری حزب توده بجای ملت آذربایجان کلمه ترکان ایران را بکار برد و قشقائیهارا نیز جزو ملت ترکان بحساب بیاورد، در آنصورت از نقطه نظر «بیرلیک» هیچ ایرادی بآنها نیست. خواننده بادانستن ماهیت بقایای رهبری حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان میتواند درباره «بیرلیک» قضاوت نماید.

مجله «دنیا» در شماره ۱۰ از سال ۱۳۵۴ در مقاله «سخنی چند در پیرامون مسئله ملی» نوشته است: «درست که مردم آذربایجان با زبان شیرین فارسی از قدیم انس و الفتی داشته‌اند و اکنون نیز آنرا در مقام زبان رسمی کشور می‌پسندند». ما از درک نکردن مسئولیت و درج چنین فکری در مجله «دنیا» تعجب نمی‌کنیم. ولی طبعاً چنین سثوالی پیش می‌آید که، آیا نویسنده مقاله تمایل ملل ایران را بر اینکه بدون توجه و صلاحدید آنها زبان فارسی را زبان رسمی تمام ملل ایران اعلان کرده‌اند میدانند؟ آری قشر بورژوازی بزرگ آذربایجان و سایر ملل که طبقه حاکم را تشکیل داده‌اند و قشر روشنفکران از طبقه حاکمه برای حفظ منافع طبقاتی خود و خوشآمد گوئی،

→ قشقائیهما که در بین روسای ایل جاسوسان آلمان فاشیست برهبری سرگرد مسایر کار میکردند راه شوسه بوشهر بشیراز را قطع کردند و بدینوسیله میخواستند که مانع رسیدن تسایحات آمریکا از طریق ایران بشوروی شوند. دولت ایران متعهد شده بود که تا زمانیکه ارتش متفقین در ایران امنیت راههارا حفظ کند. از اینرو ارتش ایران برای باز کردن راه بوشهر بشیراز در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۲۲ به نیروهای قشقائی که با سلاح آلمانی مجهز بودند حمله کرده جنگ ۵ ماهه ادامه داشت. خسرو قشقائی با یکمده سوار به سمیرم رفت که مانع رسیدن هنگ پیاده بفرماندهی سرهنگ شقاقی به جبهه گردد. آنها شب بهنگ پیاده شبیخون میزنند و هنگ را تارومار میکنند و سر سرهنگ شقاقی را نیز میبرند. بنابراین، نه ارتش ایران، بلکه قشقائیهما در سمیرم سیل خون برآه انداختند. فزون بر این، روسای قشقائیهما بامرتجع ترین قشر ارتجاع جهان آنروزه، یعنی آلمان فاشیسم علیه کشور سوسیالیستی شوروی به خرابکاری دست زده بودند. ولی «بیرلیک» قصیه را کاملاً عکس میگوید. در اساسنامه «بیرلیک» از این نوع سخنان است.

زبان فارسی را بمثابة زبان رسمی می‌پسندند. ولی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری و روستائی ملل اقلیت که يك کلمه هم از زبان فارسی نمیدانند، آیا برای آنها هم ارجحیت زبان فارسی مورد پسند است؟ کارگر و دهقان ملل اقلیت بواسطه ندانستن زبان فارسی نمیتوانند پيششك حال خود را بگویند و آزادانه بموسسات اجتماعی برای رفع نیاز خود مراجعه کنند. آیا آنها پارسی شدن زبان فارسی از طرف طبقه حاکمه موافقند؟ پس چگونه میتوان از نام اکثریت قریب باتفاق ملل اقلیت چنین فتوائی داد و آنرا بمثابة يك اصل قبول نمود. فقط آذربایجانیهای فارس منش نظیر رحمانی نویسنده مقاله مذکور، میتوانند چنین فتوائی را صادر کنند. این نظریه شونیستی مخالف نظریه لنین و منافع پرولتاریا میباشد. در صورتیکه پرولتاریای ملت اکثریت باید و موظف است که برای جلب اطمینان ملل اقلیت بگذشتهای جدی تن در دهد و عملی نکند که احساسات ملل دیگر را جریحه دار و از خود دور کند. لنین در یادداشتهای خود «درباره مسئله ملیتها یاستم خود مختاری» نوشت «برای يك پرولتر چه نکته ای دارای اهمیت است؟ برای يك پرولتر نه تنها اهمیت بلکه ضرورت مبرم دارد که در مبارزه طبقاتی پرولتری حداکثر اعتماد افراد ملیت های غیر را در کشور بسود خود جلب نماید. برای اینکار چه لازم است؟ برای اینکار تنها برابری ظاهری کافی نیست. برای اینکار باید بوسیله رفتار خود یا بوسیله گذشتههای خود نسبت بفره ملت غیر، آن عدم اعتماد و آن بدگمانی و آزرده گی را که در گذشته تاریخ بر اثر اعمال ملت «عظمت طلب» در او پدید گشته جبران نمود...

زیرا هیچ چیز مثل بیعدالتی ملی از پیشرفت و تحکیم همبستگی طبقاتی پرولتاریا جلوگیری نمیکند و ناسیونالیتهای «رنجیده خاطر» نسبت به هیچ چیز اینقدر حساس نیستند که نسبت بحس برابری و تخلف از این برابری هستند. ولو این تخلف از روی لاقیدی و برسبیل شوخی و مزاح و حتی توسط رفقای پرولترشان انجام گیرد. بهمین جهت در این مورد زیاده روی در جهت گذشت و نرمش نسبت باقلیتهای ملی بهتر از امساک است. بهمین جهت در این مورد مصلحت اساسی همبستگی پرولتری و بالنتیجه مبارزه طبقاتی پرولتاریا ایجاب میکند که ما هرگز در مسئله ملی روش فورمالیته نداشته باشیم و همیشه فرق حتمی بین روش پرولتر ملت ستم دیده (یا کوچك) نسبت به پرولتر

ملت متمگر (یا بزرگ) را در نظر بگیریم»^۱
 مارکسیست-لنینیستهای مبارز ایران که در درك خلاق علم انقلابی
 مارکسیسم-لنینیسم کوشا هستند، باید گفتار لنین را سنگ اساسی طرح برنامه
 وحل مسئله ملی قرار دهند.

۱- و. ای-لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد دوم. صفحه های ۹۲۸-۹۲۹. بزبان فارسی.